



جمعیت هلال احمرایران

حوزه نمایندگی ولی فقیه





ازدواج حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام ۸

حج در رهگذر تمدن ها ۲۴



پرسش و پاسخ ۴۰-۵۳

نگاهی به آیه مباحله در تفسیر المیزان ۵۴

پرسش و پاسخ ۶۶-۷۵

زاد

کتاب ماه
شهریور ماه هزار و سیصد و شش

ذی الحجه ۱۴۳۸ هجری قمری

لطفا برای بیان نقطه نظرات خود درباره زاد با شماره ۰۲۱۸۸۳۴۶۲۱۱ تماس بگیرید.
زاد از مطالب تبلیغی در حوزه دین و فرهنگ استقبال می‌کند.

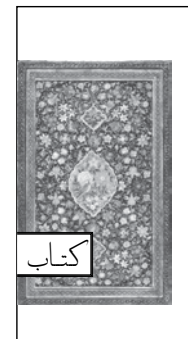
- مبارزات امام باقر علیه السلام
 با نسبت‌های غلوآمیز به ائمه
- ۷۸
- امام هادی علیه السلام و اتحاد پیروان اهل بیت
- ۸۳
- پرسش و پاسخ
- ۹۱-۹۳
- آیین قربانی کردن در ادیان مختلف
- ۹۴
- فلسفه قربانی در اسلام و اقسام آن
- ۱۰۱
- پرسش و پاسخ
- ۱۰۵-۱۰۸
- مروری بر خطبه غدیر
- ۱۰۹
- معیار دینی بودن حکومت و
 دیدگاه امام خمینی رحمه الله درباره آن
- ۱۰۹
- غدیر در نگاه مقام معظم رهبری
- ۱۳۷
- شاخصه‌های ولایت امام علی علیه السلام
 در واقعه غدیر
- ۱۴۴



- نگاهی به زندگی علامه امینی رحمه الله
- ۱۶۰



- آشنایی با محتوای کتاب «الغدیر»
- ۱۷۲



ابتدا

ماه ذی‌الحجه، از فرصت‌های وعده داده شده الهی، برای جلای روح و بروز نشانه‌های محبت و پرستش است.

ماهی که مسلمان معتقد، در آن با به جا آوردن فریضه حج، گرد عرش الهی جسم خویش به ترنم ذکر می‌چرخاند و جان خود را به نسیم عبودیت می‌نوازد.

در ابتدای این ماه سالروز وصلت مولای مهربان علی (ع) و بانوی نورانی زهرا (س) قرار دارد. بنیان شجره طیبه‌ای که، آسمانی رشد کرد و نهادخانه‌هایی شد، که نام و یاد خدا در آن، و رفعت این جایگاه به طهارت، به اراده خدا، میسر گشت. روز نهم این ماه، روز معرفت در سرزمین آگاهی و شناخت، روزی که سیدالشهداء (ع) خواند:

.. اللهم اجعل غنای فی نفسی و الیقین فی قلبی ..

و حضور جان‌ها به وعده پاکی و لطافت، در عرفات نورانی امید بخش، بشرمی شود. قربانگاه اسماعیل، به تیغ بندگی پدramت، ابراهیم، مسلخ نفس وهوی و وسوسه گردید و هرساله یاد می‌آورد، گذشت از داشته‌ها، در برابر، بخشنده‌داری‌ها را. و هجدهم این ماه روز اکمال دین و تمام کردن نعمت بر قاطبه بشر، با افزاشته گردیدن دست ولایی به سوی آسمان، و دیده شدن حبل الله.

نازل گشت بر دلیل خلقت، ختم انبیاء، که اگر نرسانی پیام رهبری پس از خویش را، گویی نبوت تو، ناکام می‌ماند. و بیعت ستاند از حاجیان و رساند پیام جاوید را که

(.من کنت مولاه فهذا علی مولاه.)

و شنیدند هموکه

(اولی بالمومنین من انفسهم)

بود، گفت و دعا کرد که

(اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله)

گروه تدوین کتاب ماه تبلیغ تلاش نموده در چهارمین از این مجموعه به هر کدام از این مناسبات در حد بضاعت مجموعه بپردازد.

اللهم تقبل منا باحسن قبولک

با سپاس

گروه تدوین کتاب ماه تبلیغ





تاج

ازدواج حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام



تاریخ ازدواج امام علی (ع) و حضرت فاطمه (س)

درباره تاریخ این ازدواج فرخنده اتفاق چندانی میان مورخان و سیره‌نگاران نیست. تاریخ‌هایی که گاه بیان گر زمان صیغه خواندن می باشد و گاه بیانگر زمان عروسی و رفتن حضرت زهرا (سلام الله علیها) به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. این تاریخ‌ها عبارت اند از:

۱. روز اول ذی حجه عقد فاطمه (ع) و روز سه شنبه ششم همان ماه، ازدواج حضرت بوده است.^[۱]
 ۲. در ماه شوال پس از بازگشت حضرت علی (ع) از جنگ بدر بوده است.^[۲]
 ۳. بنابر روایت امام صادق (ع): عقد علی و فاطمه (ع) در ماه رمضان، و ازدواج آنها در ذی حجه سال دوم هجری بوده است.^[۳]
 ۴. زفاف فاطمه در شب پنجشنبه، بیست و یکم ماه محرم سال سوم هجرت بوده است...^[۴]
 ۵. برخی بر این عقیده اند که: عقد حضرت فاطمه (ع) در اواخر ماه صفر و ازدواج در ماه ذی حجه بوده است.^[۵]
 ۶. عده ای نیز گفته اند که عقد در ماه ربیع الأول بوده و در همان ماه ازدواج صورت پذیرفته است.^[۶]
 ۷. ابن سعد روایت کرده است که ازدواج فاطمه (ع) با علی (ع) پنج ماه پس از ورود پیغمبر (ص) به مدینه در ماه رجب صورت پذیرفت و پس از بازگشت از بدر او را به خانه علی (ع) فرستاد.^[۷]
- علمای شیعه در تعیین سن حضرت فاطمه به هنگام ازدواج از چهارده سال بیشتر نگفته اند.^[۸] اکثر عالمان شیعه معتقدند که، سن حضرت در زمان ازدواج، ۹ یا ۱۰ یا حداکثر ۱۱ سال بوده است.^[۹] همچنین سن امیر مؤمنان (ع) ۲۱ سال و ۵ ماه بوده است.^[۱۰]

خواستگاران حضرت زهرا (س)

آنچه مسلم است، این است که حضرت زهرا (سلام الله علیها) خواهان بسیار داشته اند. زیرا از طرفی پدر ایشان چه قبل و چه بعد از بعثت از مردان شریف و بزرگ عرب و قریش بوده اند و از طرف دیگر شخصیت خود حضرت زهرا (سلام الله علیها) شخصیتی بسیار والا و بزرگ بود.

پیش از حضرت علی علیه السلام افرادی مانند ابوبکر و عمر آمدگی خود را برای ازدواج با دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعلام کرده بودند و هر دو از پیامبر یک پاسخ شنیده بودند و آن این که درباره ازدواج زهرا منتظر وحی الهی است.^[۱۱]

ابن شهر آشوب از دیگر خواستگاران حضرت اسم می برد. او می نویسد:

عبدالرحمان بن عوف و عثمان بن عفان که هر دو از ثروتمندان بزرگ بودند برای خواستگاری، خدمت رسول خدا رسیدند.

عبدالرحمان عرض کرد یا رسول الله! اگر فاطمه (علیها السلام) را به من تزویج کنی، حاضرم یکصد شتر سیاه آبی چشم که بارهایشان پارچه‌های کتان اعلای مصری باشد و ده هزار دینار، مهریه‌اش کنم. عثمان نیز اظهار داشت: یا رسول الله من هم به همین مهر حاضرم و بر عبدالرحمان برتری دارم زیرا زودتر مسلمان شده‌ام. پیغمبر از سخن آنان سخت خشمناک شد و برای آن که بفهماند به مال آنها علاقه ندارد و داستان ازدواج، داستان خرید و فروش و مبادله‌ی ثروت نیست، مشتی سنگ ریزه برگرفت و به جانب عبدالرحمان پاشید و فرمود: تو خیال می‌کنی من بنده‌ی پول و ثروتم و بوسیله‌ی ثروت خودت بر من فخر و مباهات می‌کنی و می‌خواهی بوسیله پول ازدواج را بر من تحمیل کنی؟^[۱۲]

در جایی دیگر آمده است: دختر پیغمبر (ص) خواستگاران داشت؛ اما پدرش از میان همه پسر عموهای خود، علی بن ابی طالب (ع) را برای شوهری او برگزید و به دخترشان فرمودند: «تورا به کسی به زنی می‌دهم که از همه نیکو خوی تر و در مسلمانی پیش قدم تراست.»^[۱۳]

خواستگاری حضرت علی (ع) از حضرت زهرا (س)

حضرت علی (ع) شایسته ترین خلق خدا برا حضرت زهرا(ع)
حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) روایت می‌کنند: پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ به من فرمود: یا علی! گروهی از مردان قریش راجع به فاطمه ی زهراء سلام الله علیها مرا مورد عتاب قرار دادند و گفتند: ما خواستگار فاطمه بودیم و تو نپذیرفتی، اکنون او را به علی بن ابیطالب دادی.
من گفتم: به خدا قسم، من فاطمه را از شما رد نکردم و او را تزویج ننمودم، بلکه خدا خواستگاری شما را نپذیرفت و فاطمه را برای علی تزویج کرد؛ زیرا جبرئیل بر من نازل شد و گفت، خدای تعالی می‌فرماید: اگر من علی را خلق نمی‌کردم از حضرت آدم به بعد شوهری که شایسته ی فاطمه باشد در روی زمین نبود.^[۱۴]

تشویق امیرالمؤمنین (ع) توسط اصحاب رسول خدا (ص) برای رفتن به خواستگاری حضرت زهرا (س)

در روایات شیعه و سنی آمده است که عمر و ابوبکر که از ازدواج با حضرت زهرا نومید شده بودند، امیرالمؤمنین را گفتند: تو به خواستگاری او برو!^[۱۵] در جایی دیگر روایت شده اصحاب و انصار رسول خدا (ص) با سعد معاذ رئیس قبیله اوس به گفتگو پرداختند و آگاهانه دریافتند که جز حضرت علی علیه السلام کسی شایستگی ازدواج با حضرت زهرا علیها السلام را ندارد و نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به غیر او نیست. از این رو دسته جمعی در پی حضرت علی علیه السلام رفتند و سرانجام او را در باغ یکی از انصار یافتند که با شتر خود مشغول آبیاری نخل ها بود. آنان روی به علی کردند و گفتند: اشراف قریش از دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواستگاری کرده اند و پیامبر در پاسخ آنان گفته است که کار زهرا منوط به اذن خداست و ما امیدواریم که اگر تو (با سوابق درخشان و فضایی که داری) از فاطمه خواستگاری کنی پاسخ موافق بشنوی و اگر داری تو اندک باشد ما حاضریم تو را یاری کنیم.^[۱۶]

حضرت علی (ع) به خواستگاری حضرت زهرا (س) می رود

ضحاک بن مزاحم نقل می کند، از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که در مورد مراسم خواستگاری از حضرت زهرا (س) می فرمود: موقعی که من نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و آن بزرگوار مرا دید خندید و فرمود: یا ابالحسن! آیا برای حاجتی که داری نزد من آمدمی؟ من قرابت و سبقت در اسلام و یاری کردن خود را از آن حضرت و جهادهایی که در راه خدا کرده بودم، برای آن حضرت شرح دادم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی راست می گویی، مقام تو بالاتر از این است که تذکر دادی، گفتم: یا رسول الله فاطمه ی زهراء را برایم تزویج نما. فرمود: یا علی! قبل از تو چند نفر از مردان، این تقاضا را داشتند، ولی هر گاه من به فاطمه می گفتم اظهار بی میلی می کرد، شما چند لحظه ای صبر کن تا من نزد او بروم و برگردم.^[۱۷]

رضایت حضرت زهرا(س) تنها شرط رسول خدا(ص) برای ازدواج

پیامبر خدا، نزد فاطمه علیها السلام رفت. فاطمه علیها السلام از جا برخاست و ردای پدر را گرفت و کفش هایش را درآورد و آب دست برایش آورد و دست و پای او را شست و سپس نشست. پس پیامبر خدا به او فرمود: «ای فاطمه!» پاسخ داد: بلی، چه می خواهی، ای پیامبر خدا؟ فرمود: «علی بن ابی طالب، کسی است که خویشاوندی و فضیلت و اسلامش را می شناسی و من از خدا خواسته ام که تو را به ازدواج بهترین آفریدگانش و محبوب ترین آنان در نزدش درآورد و علی از تو خواستگاری کرده است. چه نظری داری؟». فاطمه علیها السلام ساکت ماند و صورتش را برنگرداند و پیامبر خدا، کراهتی در چهره اش ندید. پس برخاست، در حالی که می گفت: «اللَّهُ اکبر! سکوت او [نشانه] رضایت اوست». پس جبرئیل علیه السلام نزدش آمد و گفت: ای محمد! او را به ازدواج علی بن ابی طالب درآور که خداوند، این دو را برای هم پسندیده است. [۱۸]

دعای رسول خدا(ص) در حق این دو بزرگواران

امیرالمؤمنین علی(ع) می فرمایند: پس از آنکه پیامبر(ص) فاطمه را به همسری من دادند. پیش من آمدند و دستم را گرفتند و فرمودند: «به نام خدا برخیز و بر برکت خدا بگو: ماشاء الله لا حول ولا قوه الا بالله و توکلت علی الله.» سپس دستم را گرفتند و در کنار خود نشاندهند و آنگاه فرمودند: «بار خدایا! این دو محبوب ترین مخلوقات در نزد من هستند. پس تو هم این دو را دوست بدار و در نسل آنها برکت قرار ده و از جانب خودت نگاهبانی بر آنان بگمار. این دو و فرزندانشان را از شر شیطان مصون بدار. [۱۹]»

دارایی امیرالمؤمنین (ع)

رسول اکرم (ص) پس از کسب اجازه از حضرت زهرا (س) به نزد امیرالمؤمنین علی (ع) آمدند و بآلبی خندان گفتند: یا علی! آیا برای عروسی چیزی داری؟

پاسخ داد: یا رسول الله پدر و مادرم قربانت، شما از وضع من کاملاً اطلاع دارید. تمام ثروت من عبارت است از یک شمشیر، یک زره و یک شتر. فرمود: تو مرد جنگ و جهادی و بدون شمشیر نمی توانی در راه خدا جهاد کنی، شمشیر از لوازم و احتیاجات ضروری تو است. شتر نیز از ضروریات زندگی تو محسوب می شود، باید به وسیله آن آبکشی کنی و امور اقتصادی خود و خانواده ات را تأمین کنی و برای اهل و عیالت کسب روزی نمایی و در مسافرت بارت را بر آن حمل کنی، تنها چیزی که می توانی از آن صرف نظر کنی همان زره است. منمهم به تو سخت نمی گیرم و به همان زره اکتفا می نمایم.^[۲۰]

مهریه حضرت زهرا (س)

در روایات دو نوع مهریه برای حضرت زهرا (س) مشخص شده است: مهریه عادی یا به تعبیری مهریه ی زمینی که همه زنان مسلمان دارند و دو نوع روایت در این مورد نقل می شود:

۱. مهریه حضرت فاطمه زهرا ای بود از نوع بسیار محکم که آن رازره شمشیرشکن می گویند و آن از پوست دباغی نشده ی قوچ و یا پوست بُز ساخته می شود و ارزش این زره چهارصد و به نقلی پانصد درهم بوده است.^[۲۱]

۲. مهریه حضرت زهرا(س) طبق روایات اسلامی پانصد درهم بوده است.^[۲۲] البته این دو روایت قابل جمع هستند و می توان گفت در حقیقت مهر حضرت فاطمه(س) همان زره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که آن را به پانصد درهم فروختند.

مهریه آسمانی: رسول الله(ص) فرمودند: مهریه ی فاطمه سلام الله علیها در آسمان یک پنجم زمین تعیین شده، پس کسی که با بغض فاطمه و فرزندان، تا قیامت روی زمین راه برود حرام است.^[۲۳] در روایتی دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود مهریه فاطمه اطهر یک پنجم دنیا، یک سوّم بهشت، چهار نهر که عبارتند از: نهر فرات، نیل در مصر، نهروان و نهر بلخ.^[۲۴]

مهریه حضرت زهرا (س) کجاها خرج شد

امیر مومنان به دستور پیامبر زره را فروخت و پول آن را به آن بزرگوار تقدیم داشت و پیامبر آن پول را به سه بخش تقسیم کرده، بخشی از آن را برای خریدن وسایل زندگی به عنوان جهیزیه، و بخش دیگر آن را برای تهیه عطریات عروسی قرار داد و سومین بخش آن را نزد «ام سلمه» سپرد تا به هنگام فرارسیدن شب عروسی آن را به امیر مومنان بازگرداند تا بتواند از میهمانان خویش پذیرایی کند.^[۲۵]

خواندن خطبه عقد در مسجد

پیغمبر صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین فرمودند: یا علی تو زودتر به مسجد برو و من نیز از عقب تو می آیم، تا در حضور مردم مراسم عقد را برگزار کنیم و خطبه بخوانیم. علی (ع) مسرور و خوشحال به جانب مسجد حرکت نمود. ابوبکر و عمر را در بین راه ملاقات کرد، آنها از جریان کار جویا شدند، گفت: رسول خدا دخترش را به من تزویج کرد، هم اکنون پیامبر در راه است تا در حضور جمعیت، مراسم عقد و خطبه خوانی را انجام دهد.

پیغمبر (ص) در حالی که صورتش از سرور و شادمانی می درخشید به مسجد تشریف برد، و به بلال حبشی فرمودند: مهاجر و انصار را در مسجد جمع کن. هنگامی که مردم جمع شدند، بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای فرمود: ای مردم آگاه باشید که جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا پیام آورد که مراسم عقد ازدواج علی و فاطمه علیها السلام در عالم بالا و در حضور فرشتگان برگزار شده و دستور داده که در زمین نیز آن مراسم را انجام دهم، و شما را بر آن گواه بگیرم. علی علیه السلام را خواست و فرمود یا علی پروردگار مرا امر فرموده که فاطمه را برای تو عقد کنم به پانصد مثقال نقره آیا راضی هستی؟ عرض کرد: یا رسول الله راضی هستم همه حضار مبارک باد گفتند سپس رسول خدا (ص) به منبر رفت خطبه عقد را ایراد فرمود.

پس از آن علی علیه السلام برخاست خطبه ای ایراد کرد و فرمود: ای مردم! رسول خدا فاطمه را به عقد من در آورد و زره ام را از بابت مهر قبول کرد. از آن حضرت بپرسید و گواه باشید.

مسلمانان به پیغمبر (ص) عرض کردند: یا رسول الله! فاطمه را با علی کابین بسته ای؟

رسول خدا پاسخ داد: آری. پس تمام حضار دست به دعا برداشته گفتند: خدا این ازدواج را بر شما مبارک گرداند و در میانتان دوستی و محبت افکند.

شادی مسلمانان از این پیوند مقدس

در پایان مجلس، رسول خدا به زنان خود امر فرمود تا به خوشحالی این جشن شادمانی کنند و بساط سرور بگسترند.

جهزیه حضرت زهرا(س)

خرید جهزیه با مهریه حضرت زهرا (سلام الله علیها) امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به من فرمود: برخیز و زره خود را بفروش! برخاستم و زره را فروختم و پول آن را گرفته نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردم و آنها را در مقابل او نهادم؛ آن حضرت از من پرسید که آن پولها چه مقدار است و من نیز چیزی در این باره به آن حضرت نگفتم، سپس بلال را صدا کرد و مشتی از آن پولها را به وی داد و گفت: این پولها را بگیر و با آنها برای فاطمه (علیها السلام) عطر خریداری کن! و بعد از او ابوبکر و عمار بن یاسر را احضار نمود و دو مشت از آن پولها را به او داده و گفت: با این پولها، برای فاطمه (علیها السلام) لباس و اثاثیه ی منزل خریداری کن. و آنگاه عمار یاسر و گروه آنها وارد بازار شدند و هر چیزی را که لازم می دانستند در نظر گرفتند و آن را خریداری می نمودند.^[۲۶]

صورت جهزیه حضرت زهرا (سلام الله علیها)

از صورت جهزیه حضرت زهرا سلام الله علیها می توان به وضع زندگی بانوی بزرگوار اسلام به خوبی پی برد. فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله از بازار

بازگشت و آن چه باری حضرت زهرا سلام الله علیها تهیه کرده بودند به قرار زیر بود:

۱. یک پیراهن به قیمت هفت درهم
 ۲. روبنده ای به قیمت چهار درهم، شاید منظور از «خمار» روسری، مقنعه یا چادر باشد.
 ۳. یک قطیفه ی مشکی خیبری
 ۴. تختی که وسط آن را با لیف خرما بافته بودند.
 ۵. دو عدد تشک با روکشی از کتان مصری که یکی از آنها با لیف خرما و دیگری با پشم گوسفند پر شده بود.
 ۶. چهار بالش - یا متکا، یا پشتی - با روبه ای از پوست حیوانات طائف که درون آنها از علف
 ۷. پرده ای از جنس پشم
 ۸. حصیری بافت یمن
 ۹. یک آسیای دستی
 ۱۰. طشت مسی
 ۱۱. مشک آبی از جنس پوست
 ۱۲. ظرف مخصوص شیر - که از جنس چوب می تراشیدند.
 ۱۳. ظرفی برای آبخوری
 ۱۴. آفتابه ای قیراندود
 ۱۵. سبویی سبزرنگ - که در آن روغن، آرد یا چیزهایی دیگر نگهداری می کردند.
 ۱۶. دو کوزه ی کوچک سفالی
- هنگامی که که خرید آنها کامل شد، مقداری از اثاثیه را ابوبکر و باقی را سایر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حمل کرده به خانه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند.
- هنگامی که لوازم خریداری شده به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشان داده شد، پیامبر آنها را زیر و رو کرده و گفت: خدا اینها را برای اهل بیت مبارک کند. [۲۷]

خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

خانه حضرت علی (علیه السلام) در کنار مسجد، خانه ساده ای داشت که مجموع آن از يك اتاق خشت و گلی، که در کف آن اتاق، ماسه نرم ریخته شده بود خلاصه می شد. آن اتاق با پوست گوسفند، فرش شده بود و يك عدد متکا که لایه آن از لیف خرما بود، در آن دیده می شد.

این خانه برای شب زفاف مناسب نبود، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: در همین نزدیکی، خانه ای را فراهم کن (اجاره کن) تا همسرت را به تو تحویل دهم.

حضرت علی (علیه السلام) عرض کرد: در این نزدیکی جز منزل حارثه بن نعمان منزلی نیست. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خانه های حارثه را برای مهاجران بی خانه گرفته ایم، و اکنون شرم می کنیم که باز از او تقاضای منزل کنیم!

حارثه این سخن را شنید و به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و متواضعانه عرض کرد: من و اموالم به خدا و رسولش تعلق دارد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای او دعا کرد، به این ترتیب خانه حارثه آماده شد و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) به آن جارت.

پس از مدتی حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) به خانه قبلی علی (علیه السلام) بازگشتند، و فرزندان زهرا (سلام الله علیها) در همان خانه ساده چشم به جهان گشودند و بزرگ شدند. این خانه در کنار مسجد النبی بود که محل آن اکنون به نام خانه زهرا (سلام الله علیها) معروف است. [۲۸]

آماده سازی خانه برای زندگی

از عایشه و ام سلمه روایت شده است که هر دو گفتند: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را فرمود که فاطمه (سلام الله علیها) را آماده کنیم تا بر علی (علیه السلام) داخل شود. ما به سرای آن دو رفته و با خاک نرم بیابان آن را فرش کردیم. آن گاه دو متکا را از لیف خرما پر کرده، با دستمان لیفها را از هم جدا نمودیم. سپس به آنان غذایی از خرما و کشمش و آبی گوارا بدادیم

. و تیرکی از چوپ را در نزدیکی سرایشان برافراشتیم تا لباسها و مشک آب را بر آن بیاویزند. ما ازدواجی بهتر از ازدواج فاطمه (سلام الله علیها) ندیدیم^[۲۹]

مراسم عروسی

گرفتن اجازه از رسول خدا(ص) برای بردن عروس به خانه داماد
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: به مدت یک ماه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز می خواندم و بدون اینکه درباره ی فاطمه علیهاالسلام چیزی به آن حضرت بگویم به منزل خود بازمی گشتم.^[۳۰] ولی گاهی که خلوت می شد می فرمود: یا علی چه همسر نیکو و زیبایی نصیب شد؟ بهترین زنان عالم را تزویج تو کردم.

وساطت زنان رسول خدا(ص)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: روزی زنان پیامبر به من گفتند: آیا می خواهی که ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواهیم تا فاطمه را به خانه ات بیاورد و شما زندگی مشترکتان را شروع کنید؟ گفتم: بله. وقتی آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتند ام ایمن گفت: ای رسول خدا! اگر خدیجه علیهاالسلام زنده بود چشمانش در اشتیاق دیدار ازدواج حضرت فاطمه علیهاالسلام روشن می شد، همانا علی علیه السلام دوست دارد که فاطمه را به خانه اش ببرد، پس چشم آنها را دیدار یکدیگر روشن نما تا چشمهای ما نیز روشن شود. رسول خدا فرمود: چرا علی همسر خود را از من مطالبه نمی کند و شما را واسطه کرده است، در حالی که ما از خود او انتظار این کار را داشتیم. علی علیه السلام گفت: من گفتم: ای رسول خدا! من از شما خجالت کشیدم و حیا مانع از این امر می شد.^[۳۱]

آماده سازی مقدمات عروسی

پیامبر در این حال خطاب به همسران خود فرمود: کدام یک از شما حاضر(به کمک) هستید؟ ام سلمه گفت: من ام سلمه و این زینب و این فلان کس

و فلان کس. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یکی از حجره های خانه را برای دخترم فاطمه و پسرعمویم علی آماده کنید. ام سلمه گفت: ای رسول خدا! کدام حجره را؟ پیامبر فرمود: حجره ی خودت را، و سپس به زنان خویش دستور داد تا فاطمه علیها السلام را زینت کنند و لوازم عروسی او را فراهم نمایند. ام سلمه گوید: به فاطمه گفتم: آیا عطری برای خودت ذخیره نموده ای؟ گفت: آری. و یک شیشه عطر آورد و مقداری از آن را در میان دست من ریخت، چنان بویی از آن برخاست که تا آن زمان استشمام نکرده بودم!^[۳۲]

بخشیدن پیراهن عروس

پیامبر خدا برای شب عروسی دخت فرزانه اش، فاطمه علیها السلام پیراهنی آماده ساخت و ایشان پیراهن دیگری نیز داشت که پوشیده و اصلاح شده بود. شب عروسی او بود که بی نوایی در خانه ی پیامبر آمد و از ایشان لباس طلبید. دخت گرانمایه ی پیامبر برخاست و نخست پیراهن اصلاح شده ی خویش را در بسته ای نهاد تا در راه خدا به او انفاق کند اما ناگهان آیه ی شریفه ی قرآن را به خاطر آورد که: «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون.» «شما به اوج نیکی و نیکوکاری نخواهید رسید مگر آنکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق نمایید.» و درست همین جا بود که «فاطمه (س)» بازگشت و پیراهن عروسی خویش را از تن درآورد و به آن زن بینوا انفاق کرد و خود همان جامه ی عادی خویش را پوشید. هنگامی که خواستند عروس گرانمایه را به خانه ی امیر مومنان ببرند، فرشته ی وحی فرود آمد و پس از سلام بر پیامبر گفت: ای پیامبر خدا! پروردگارت درود نثارت می کند و به من دستور داده است که سلام و درودی گرم نثار «فاطمه» نمایم و به همراه من ارمغانی از لباسهای بهشت نیز که از دیبای سبز تهیه شده است برای او فرستاده است.^[۳۳]

ولیمه عروسی

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت: ای علی! غذای فراوانی برای عروسی و خانواده ات تدارک کن. و سپس فرمود: گوشت و نان را من می دهم، خرما و روغن

به عهده ی تو. من خرما و روغن فراهم کردم و نزد پیامبر بردم، آن حضرت آستینهای لباسش را بالا زد و خرما را تمیز کرده در روغن ریخت و غذایی درست کرد که آن را «حیس» می گفتند، و گوسفند فربهی ذبح کرد، و نان فراوانی تدارک نمود، سپس به من گفت: هر کس را که دوست داری دعوت کن. [۳۴]

دعوت از مهمانان

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: پس وارد مسجد شدم و دیدم که مسجد پر از صحابه ی پیامبر است، حیا کردم که در میان آن جمع عده ای را دعوت کنم و عده ای را دعوت ننمایم، پس بریک بلندی قرار گرفتم و خطاب به همه گفتم: همه ی شما را به صرف ولیمه ی عروسی فاطمه (علیهاالسلام) دعوت می کنم. آنان پذیرفتند و گروه گروه به طرف خانه ی پیامبر حرکت کردند و من از کثرت جمعیت و قلت غذا خجالت می کشیدم، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنچه که در ذهن من می گذشت مطلع گردید، گفت: ای علی! من دعا می کنم که خدا به غذای شما برکت بدهد. علی علیه السلام گفت: آن جمعیت که تعداد آنها بیش از چهار هزار نفر بود همگی از غذا و آبی که فراهم کرده بودیم خوردند و نوشیدند و و سیر شدند ولی از غذا چیزی کم نشد. [۳۵]

فرستادن غذا برای عروس و داماد

سپس پیامبر دستور داد تا کاسه هایی را پر از غذا کردند و آنها را برای زنان خویش فرستاد و کاسه ای نیز پر از غذا کرد و فرمود: این کاسه نیز برای علی و فاطمه بماند. [۳۶]

کاروان عروسی دخت بهشت

در سینه ی مغرب، پیامبر(ص) گرامی دخت پاک و پرمعنویت خویش و داماد

ارجمندش را فراخواند. «فاطمه» در حالی که لباس بلندی بر تن داشت و دامان آن به زمین کشیده می شد، به پیشگاه پدر آمد اما دنیایی وقار و شکوه عظمت را مجسم می ساخت و از شدت حياء عرق می ریخت. پیامبر خدا نیز در این اندیشه بود که دخت بهشتی اش احساس بی مادری نکند به همین جهت و روی مصالح دیگری دستور داد مرکب خاص خویش را آوردند و پارچه ای زیبا بر روی آن افکند و از دخت عزیزش خواست که بر مرکب بنشیند. هنگامی که دخت گرانمایه ی پیامبر فاطمه علیها السلام را به خانه ی علی می بردند، پیامبر گرمی پیشاپیش مرکب او و فرشته ی وحی سمت راست و «میکائیل» طرف چپ و هفتاد هزار فرشته از پی او حرکت می کردند. [۳۷]

آنگاه به «سلمان» دستور داد تا زمام آن مرکب را برگیرد و خود آن بزرگوار نیز به همراه آنان حرکت کرد. و نیز مردان «هاشمی» همگی در رکاب بانوی بانوان بودند و پیامبر دستور داد دختران «عبدالمطلب» و بانوان مهاجر و انصار به همراه عروس بهشت، حرکت کنند و همسران پیامبر نیز پیشاپیش قافله و مرکب عروس اشعاری پرمحتوا می خواندند و شادی می کردند. [۳۸]

توصیه های رسول خدا (ص) به حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س)

هنگامی که کاروان عروس به خانه رسید، پیامبر، امیر مومنان را فراخواند و پس از آمدن او دخت سرفرازش را خواست و دستش را گرفت و در دست علی علیه السلام نهاد و فرمود: «علی جان! خداوند دخت پیامبر را به تو مبارک سازد.» و افزود: یا علی! هذّه «فاطمه» ودیعتی عندک! یا علی! نعم الزوجه «فاطمه»! و یا «فاطمه»! نعم البعل علی!!

علی جان! این فاطمه است و امانت من نزد توست! فاطمه شایسته ترین همسر برای توست.

و آنگاه فرمود: ای «فاطمه» علی شایسته ترین شوهر است. و دستهای مقدس را بسوی آسمان گشود و نیایشگرانه زمزمه کرد که:
بار خدایا! نیکی ها و برکات خویش را بر این دو فرود فرست، و در فرزندان و نسل پاکشان برکت قرار ده!

بار خدایا! این دو تن محبوب ترین انسانها نزد من هستند، پس تو نیز آنان را دوست بدار و از سوی خویش حافظ و نگهبان بر آنان بگمار. بار خدایا! من این دو تن را با نسل پاکشان، از شیطان رانده شده و شرور و وسوسه های آن، به تو پناه می دهم.

آنگاه آبی خواست و جرعه ای از آن را به سبک خاصی متبرک ساخت و از آن قطراتی بر سر و سینه و میان شانه های دخت گرانقدر و داماد ارجمندش افشاند.

و دستور داد بانوان، عروس و داماد را در سرای جدیدشان به خدا سپارند و بروند.

عبادت در شب زفاف

در شب ازدواج امام علی (علیه السلام) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) را نگران و گریان دید، فرمود: چرا ناراحتی؟ پاسخ داد: در پیرامون حال و رفتار خویش فکر کردم، به یاد پایان عمر خویش و منزلگاه دیگر به نام قبر افتادم که امروز از خانه پدر به خانه شما منتقل شدم و روزی دیگر از این جا به طرف قبر و قیامت خواهیم رفت، در این آغازین لحظه های زندگی، تو را به خدا سوگند می دهم که بیا تا به نماز بایستیم تا باهم در این شب خدا را عبادت کنیم^[۳۹]

ثمره این ازدواج

ثمره این ازدواج مبارک درخت گهربار امامت است. از این ازدواج مبارك این دو عزیز، چهار فرزند والا گهر دیده به جهان گشودند، که به ترتیب سن عبارتند از: امام حسن مجتبی علیه السلام، امام حسین علیه السلام، زینب کبری سلام الله علیها، ام کلثوم سلام الله علیها و البته حضرت محسن علیه السلام نیز پیش از تولد بر اثر ضربات دشمنان اسلام در رحم مادرش به شهادت رسید.^[۴۰]

۱. بن شهر آشوب، المناقب، ج ۳، ص ۳۵۷، قم، ۱۳۷۹ ق
۲. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۴۳، دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ ق.
۳. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۶۴، مکتبه بنی هاشم، تبریز، ۱۳۸۱ ق
۴. سید بن طاوس، إقبال ص ۵۸۴، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ ش
۵. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۹۲-۱۹۳، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق
۶. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۹۲-۱۹۳، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ ق
۷. ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۱۸، دارالکتب العلمیه، ط الأولى، ۱۹۹۰/۱۴۱۰.
۸. امین، سید محسن، أعيان الشیعه، ج ۱، ص ۳۱۳، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۶ ق
۹. انصاری، اسماعیل، الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء، ج ۴، ص ۲۱، دلیل ما، قم، ۱۴۲۸ ق
۱۰. ابن عبد البر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج ۴، ص ۱۸۹۳، بیروت، دار الجیل، ط الأولى، ۱۹۹۲/۱۴۱۲.
۱۱. ابن سعد، طبقات، ج ۸، ص ۱۱، در سنن نسائی آمده است: پیغمبر (ص) در پاسخ آنان گفت: «فاطمه خردسال است» و چون علی (ع) او را زوی خواستگاری کرد، پذیرفت. (نسائی، سنن، ج ۶، ص ۶۲؛ فاطمه الزهراء، ص ۲۵، ج ۲)، الصواعق المحترقه، ص ۱۶۲ و رجوع به انساب الاشراف، ص ۴۰۲ شود، بحار، ص ۹۲ و نک: فصل «گزیده ای از شعرای عربی».
۱۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳/۳۴۵ تذکره الخواص، ص ۳۰۶.
۱۳. نسائی، سنن، ج ۲، ص ۳۱.
۱۴. علامه محمد باقر مجلسی، ترجمه جلد ۴۳ بحار النوار، ص ۲۸۸
۱۵. الرياض النضر، ج ۲، ص ۱۸۲؛ الغدير، ج ۳، ص ۲۰
۱۶. علامه محمد باقر مجلسی (ره)، ترجمه جلد ۴۳ بحار النوار، ص ۴۳، ۴۴۱، ۴۳
۱۷. الأمالی للطوسی: ص ۳۹ ح ۴۴، بشاره المصطفی: ص ۲۶۱
۱۸. الأمالی للطوسی: ص ۳۹ ح ۴۴، بشاره المصطفی: ص ۲۶۱
۱۹. همان ص ۴۴
۲۰. علامه محمد باقر مجلسی، ترجمه جلد ۴۳ بحار النوار، ص ۴۰۹
۲۱. همان ۳۵۸
۲۲. اضی نورالله تستری، احقاق الحق، ج ۸، ص ۳۵۱.
۲۳. زندگانی حضرت زهرا (سلام الله علیها) (ترجمه جلد ۴۳ بحار الانوار)، ص ۳۵۸
۲۴. زندگانی حضرت زهرا (سلام الله علیها) (ترجمه جلد ۴۳ بحار الانوار)، ص ۳۵۸
۲۵. محمد کاظم قزوینی، فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت، ص ۱۸۹
۲۶. علامه محمد باقر مجلسی، زندگانی حضرت زهرا (س) (ترجمه جلد ۴۳ بحار)، ص ۳۶۱
۲۷. همان، ۳۶۱
۲۸. ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۹۲.
۲۹. چهل حدیث در فضایل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، ص ۵۰.
۳۰. علامه محمد باقر مجلسی، زندگانی حضرت زهرا (س) (ترجمه جلد ۴۳ بحار)، ص ۳۶۱
۳۱. همان، ۳۶۳
۳۲. همان، ۳۶۳
۳۳. محمد کاظم قزوینی، فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت، ص ۱۹۹-۲۰۰
۳۴. همان، ۳۶۴
۳۵. همان، ۳۶۴ و ۳۶۵
۳۶. همان، ۳۶۵
۳۷. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۲.
۳۸. محمد کاظم قزوینی، فاطمه زهرا سلام الله علیها از ولادت تا شهادت، ص ۲۰۵.
۳۹. نهج الحیاه، فرهنگ سخنان فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، ص ۳۵.
۴۰. الارشاد (شیخ مفید)، ص ۳۴۲.

حج در رهگذر تمدن ها

پیش در آمد

پیشینه حج را می توان با تاریخ حیات انسان پیوند داد. به بیان قرآن کریم نخستین خانه ای که برای مردم بنا شده، کعبه است در مکه مکرمه، که از همان آغاز حیات انسان در زمره شعائر موحّدان و پیامبران خدا از آدم علیه السلام تا خاتم صلی الله علیه و آله بوده، که همواره برای طواف و انجام مناسک حج، به آن دیار بار سفر بسته اند.

بدینسان، حج در ادیان آسمانی جایگاه ویژه داشته است، هر چند در رهگذر تاریخ کهن حیات جامعه ها و فرهنگ ها، دستخوش تحولاتی گردیده و گاه با خرافات و تحریف ها آمیخته شده و از مسیر اصلی اش به انحراف گراییده است.

حج در رهگذر تمدن ها از موضوعات جالب و قابل تحقیق و پژوهش است که محققان کمتر بدان پرداخته اند.

کتاب «الحجّ عبر الحضارات و الأمم» این موضوع را به بررسی نهاده و مباحثی را در این خصوص ارائه نموده که در جای خود شایسته تقدیر است.

آنچه در این نوشتار می‌خوانید بخش‌هایی از کتاب یاد شده است که به شیوه‌گزینشی ترجمه شده و از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد. همچنین کشفیات جدید از آثار بر جای مانده و پیشین و تطورات فرهنگی و معرفتی و شناخت ملت‌های بدوی از خلال مطالعات میدانی می‌تواند ما را در دستیابی به معلومات از این فریضه بزرگ جهانی یاری رساند.

بسیاری از ابنیه، معابد و مراکز دینی پراکنده در سراسر عالم به ویژه مناطق مسکونی دجله و فرات و وادی نیل و نمادهای پرستش در بسیاری از شهرها و کشورها، در حقیقت مراکزی هستند برای حج که زائرانی برای انجام اعمال عبادی آهنگ سفر به آنها نموده و آداب و اعمال دینی ویژه‌ای را که برای پیروان ادیان تعریف شده است، به انجام می‌رسانند. آیا این چیزی جز معنای حج است که تشکل‌های خاص به قصد عبادت در زمان معین به این مراکز بار سفر می‌بندند؟

حج، هر چند در میان تمدن‌ها و آیین‌ها یکسان نبوده است، اما نمونه بارز آن، همانا حجی است که خدای متعال بر بندگان خود واجب ساخته است. نمونه بارز حج و مرجع حقیقی انواع حج در تاریخ حیات بشر، همانا حج پیامبران و حج ابراهیم خلیل علیه السلام است که مردم را برای زیارت نخستین خانه مقدس در کره خاک فراخواند، نخستین خانه از بیوت خداوند که برای هدایت بشر و آمرزش گناهان بنا شده، بیت الله العتیق در مکه مکرمه است، همان گونه که فرمود:

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ^(۱).

«نخستین خانه‌ای که برای مردم نهاده شده، خانه‌ای است مبارک در مکه مکرمه و هدایت‌گر جهانیان است.»

پیام‌آیه این است که این خانه را خداوند، از آغاز حقیقت برای همه مردم و تمامی ادیان قرار داده و تا قیامت با همین عنوان پا بر جا خواهد ماند و به گروه خاص و آیین به خصوص اختصاص ندارد؛ زیرا مبدأ و منبع دعوت به دین خدای یگانه است و جز او چیزی وجود ندارد. آفریدگار جهان و انسان یکی است و دعوت به هدایت در همه ادیان آسمانی توحیدی نیز یکی نیست و امکان ندارد که آفریدگار میان بندگانش خود فرق بگذارد که برای گروهی از آنها خانه‌ای مبارک و کانون رحمت و خیر و برکت را قرار دهد و برای دیگران قرار ندهد. تعبیر آیه کریمه با عبارت: «وُضِعَ لِلنَّاسِ» و «وَهُدًى

لِلْعَالَمِينَ» مؤدی همین مفهوم است؛ یعنی کعبه برای مردم نهاده شده و هدایتگر جهانیان است.

لیکن در گذرگاه حیات انسان، ادیان الهی و تعالیم آسمانی و کتاب‌های فرود آمده از سوی خداوند مانند: صحف ابراهیم، تورات موسی، انجیل عیسی و زبور داود دستخوش تحریف گردیده و هواهای نفسانی و امیال بشری در آن دخالت کرده و آنها را به بازی گرفته است چنانکه آیه کریمه بیان می‌کند:

اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَزَّوهُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا^(۲)

«دینشان را بازیچه و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریفت.»

و به کلی از دین منحرف شدند جز آنان که از هدایت و دستگیری خداوند بهره مند گردیدند؛ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ - وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَفَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ؛^(۳) «ما در میان هر امت پیام آوری فرستادیم تا آنان را به بندگی خدا و اجتناب از طاغوت فرا خواند، برخی از آنان را خداوند هدایت فرمود و برخی مستوجب ضلالت و گمراهی شدند.»

و آنگاه که بیشتر مردم از آیین حنیف و دین خدا دور افتادند، به پرستش بتان رو آوردند و خدایان متعدد گرفتند؛ خدای آفتاب، خدای ماه، خدای خیر و خدای شر...

برخی ظواهر طبیعت، همچون درختان و جنگل‌ها و کوه‌ها و نهرها و ستاره‌ها و افلاک را تقدیس و پرستش کرده و برخی قبور مردگان و حیوانات مخصوص را مورد ستایش قرار دادند و برای آنها اماکن و مراکزی ساختند و در اوقات معین و غالباً اعیاد، به زیارت آنها آمدند و به صورت دسته جمعی آهنگ آن اماکن نمودند و از این جا حج ادیان پدید آمد!

حج در تمدن وادی نیل

سرزمین مصر در دوران فراغنه به معابد و مقابر همچون اهرام و تعدد خدایان معروف است و تنها در عهد «اخناتون» به آیین توحید شهرت یافته است. مراکز پرستش در نواحی مختلف مصر قدیم پراکنده اند، که مشهورترین آنها

«کَرَنک»، «أَقْصُر»، «ادْقُوا» و «دَنَداره» می باشد. برخی از این اماکن

در قلّه های کوه ها بنا شده؛ مانند معبد «ابی سنبل» در بلاد «نوبه» که مشهورترین آنها و به قولی قدیمی ترین هیاکل می باشد. این معبد در نگاه مصری های قدیم، از اهمیت بسیاری برخوردار بوده که رامسیس دوم در دوره سلطنت خود به حفاری بیشتر آن فرمان داد و بنای آن را به اتمام رسانید.^(۴) هر چند مصری ها به خدایان متعدد عقیده داشتند اما از آن میان دو مورد را بر همه خدایان مقدم می داشتند؛ یکی «أزیریس» [Osiris] که به عقیده آنها مقهور مرگ نیست و دیگری، خورشید که در آسمان شفاف مصر چشم هارا خیره می کند و به نام «رَع» موسوم است و بزرگترین خدایان مصر می باشد؛ مانند خدای زندگی بخش که مصری ها برای عبادت آن بزرگترین معبد هایشان را به پا داشته و اهرام مصری نمادی است مقدس برای آلهه مورد ستایش آنها. بزرگی این هیاکل به اعتقاد آنان در خور خدایان مورد ستایش بوده؛ مانند معبد کرنک که طول آن به صد متر می رسد.

این خدایان در نهایت به صورت انسان ها درمی آیند و به عبارت صحیح تر؛ انسان ها در قالب خدایان ظاهر می شوند. خدایان مصر در قالب انسان ها مردان یا زنان مقتدرند که در سیمایی قهرمانی ظهور می کنند. مصری ها «ازیریس» را خدای خود می دانستند و پس از مرگ، قبر او مورد توجه نسل های بعدی قرار گرفت. آنها عقیده داشتند که خدایانشان در معبد «ازیریس» در شهر «اییدوس» [Abydos] در ایام عید این معبود اجتماع می کنند. از این رو، به همین مناسبت قصد زیارت آن را می نموده و بدانجا جهت اعمال ویژه حج گرد می آمدند.

شهر «اییدوس» تاریخ دینی و سیاسی با اهمیت و شایان توجهی دارد. در این شهر قدیمی ترین شاهان مصر به خاک سپرده شده اند. عبادت «ازیریس» بدان جا انتقال یافته و در جایی که امروز به «ام عقاب» معروف است قبر او را قرار داده اند. «اییدوس» به اصطلاح، کعبه مصری ها بود که در اطراف قبرش طواف می کردند و به اعتقاد آنها «ازیریس» سرسلسله شهدای آنها است که دیگر شهیدان جز از درب او وارد بهشت نمی شوند و به همین مناسبت مزار دیگر شهیدان را در آنجا قرار می دادند!^(۵)

معبد ابی سنبل که قبر ازیریس در آنجاست.

برای «ازیریس» اسطوره ای است که بر دیوار معبد با لغت عبری نوشته شده، این اسطوره خرافی به اعتقاد آنها تا بدان جا اهمیت داشته که قبر

قهرمان داستان آن، کعبه طواف علاقه مندانش بوده که هدایای نفیس و گرانبها به آن هدیه می کردند

حج در تمدن بین النهرین

تمدن بین النهرین (دجله و فرات) شامل: سومری، بابل، کلدانی و آشوری، با سه هزار سال پیشینه تاریخی، کانون معابد و آیین ها بوده است. در وادی «رافدین» خدایان متعدد بودند. در هر شهری معبودی یا معابدی وجود داشته است.

مهم ترین بناهای دینی به نظر آنان، معابد و مقابر بوده که «زقوره» نامیده می شد و قدیمی ترین آنها برج بابل است که سومری ها آن را بنا کرده و خدای «نَبُو» را در آن پرستیده اند. در هر یک از شهرهای بزرگ سرزمین بین النهرین یک معبد بزرگ وجود داشته که یک برج بلند در آن بنا می شده است که آن را زقوره می نامیدند که در انبیه مربع شکل، مربع و در انبیه بیضوی شکل مدور بوده است و از آن جا ستارگان را رصد می کردند. چه، علوم فلکی در آن عصر رواج داشته است و برای آن در زندگی روزانه و حیات دینی اهمیت خاصی قائل بوده اند.

و بدین وسیله آغاز سال جدید را اعلام می کردند که هم زمان آداب دینی برگزار می شد و زائران «زقوره» بدان جا بار سفر می بستند.

از جمله مذاهب سرزمین بین النهرین که تاریخ آن به عهد قدیم باز می گردد، آیین صابئین، که پیروانش مدعی اند که معلم نخستین آن دو پیامبر و فیلسوف به نام «عاذیمون» یعنی روح پاک و «هرمس» بوده اند و می گویند «عاذیمون» همان شیث فرزند سوم آدم علیه السلام و هرمس همان «ادریس» علیه السلام می باشد و نیز به گفته آنان «ارفئوس» از فلاسفه و پیامبران آنها بوده است.^(۶)

این گروه در شهر حران، در جنوب شرقی ترکیه کنونی میان موصل و شام سکنی داشته اند... حران شهری مقدس در نظر صابئین بوده که به قصد زیارت معبدی که در آن قرار داشته و به نام «سن» خدای ماه موسوم بوده، می آمده اند. گروه دیگری از صابئین به قصد زیارت رهسپار «حاران» یا «حران» می شده اند که محل هجرت ابراهیم علیه السلام بوده و صابئین حرانی بدانجا منسوبند.^(۷)

صابئین به رغم کمی عدّه، گروه های متعددی هستند؛ بعضی به کاظم بن تارخ که به گفته مقریزی به آیین برادر ابراهیم بوده اند، نسبت داده می شده و

در برابر آیین ابراهیم قرار گرفته اند.

صابئین فرق مختلفی هستند و در کتاب های ملل و نحل نامشان و عقاید و آدابشان آمده که در این جا در صدد آن نیستیم.

فرقه ای از صابئین هستند که بیت الله الحرام را بزرگ می شمردند و کعبه را احترام می کنند و همه ساله به زیارت آن می آیند. این فرقه بر این باورند که کعبه و بت های آن به آنها تعلق داشته است و بت پرستان از آنان بوده اند و آنها «لات» و «عزی» را به نام ستاره زحل و زهره نامیده اند!

نقل می شود که صابئین کعبه را تعظیم می کنند و معتقدند آن را هرمس یعنی ادریس بنا کرده و آنجا خانه زحل بزرگترین ستاره سیاره است، از قول برخی عارفان آنها نقل شده که آنها صفات حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در کتاب هایشان خوانده او را پادشاه عرب می نامیده اند. ^(۸) قرآن کریم در سه مورد از صابئین سخن گفته است: سوره بقره آیه ۶۲، سوره مائده آیه ۶۹ و سوره حج آیه ۱۷.

این آیین در پاره ای موارد، با دیگر آیین ها مشترک و در پاره ای موارد متفاوت است.

حج در تمدن ایران باستان

در تمدن فرس قدیم آداب و رسوم و عقاید و اندیشه هایی وجود داشته که شرح آن از این مجال بیرون است و تنها به بخشی کوتاه از آن بسنده می کنیم و آن آیین زردشتی است که مشهورترین آیین ایران باستان بوده و در قرن دهم یا ششم قبل از میلاد مورد توجه ایرانیان بوده و هنوز برخی از پیروان آن در یزد ایران و هندوستان به سر می برند. پیروان آیین زردشتی تعالیم خود را از پنج کتاب مقدس که پیامبرشان زردشت آن را وحی خدای یگانه به نام «اهورا مزدا» یعنی خدای نور و آسمان می داند، گرفته اند. یکی از این کتاب های مقدس کتاب «الیاسنا» می باشد که به شاعر و آداب می پردازد و می توانیم از آن چنین برداشت کنیم که این آداب و شعائر، شکلی از اشکال حج را به نمایش می گذارد، از جمله آنهاست زیارت های سالانه از معابد در اعیاد دینی که در آن قربانی و نذورات و مراسم و آیین های مقدس انجام می شود.

پیروان آیین زردشت زیارت های سالانه ای دارند که در آن مراسم،

آداب ویژه دینی را انجام می دهند، لباس سفید می پوشند و قربانی می کنند و این حج به معنای لغوی است.

حج در تمدن روم

در تمدن روم نیز مراسمی به عنوان حج وجود دارد که در آن مراسم آداب ویژه دینی تنظیم شده است. آنها ابنیه بزرگ و چهارگوش و مدور ساخته اند و برای آنها قربانی و هدایا و نذوراتی را تقدیم می کنند. برای هر یک از این هیاکل، خدایی را نهاده و برای جلب خشنودی خدایان و احتراز از خشم آنها بدان‌ها تقرب می جویند. کاهنان به زائران هیاکل و معابد توصیه می کنند که با دقت مراسم و آداب دینی را انجام دهند و به این منظور در اعیاد سالانه و غیر آن، حضور به هم رسانند و هر گاه در یکی از این آداب دینی خطایی رخ دهد، واجب است آن را اعاده کنند حتی اگر سی بار آن عمل تکرار شود.^(۹)

مهمترین این آداب قربانی کردن است که در یکی از اعیاد به نام عید خوک و گوسفند و گاو انجام می شود. آنها عقیده دارند که هرگاه صیغه ای خاص بر قربانی خوانده شود به آن خدایی تعلق خواهد داشت که به نام او قربانی شده و بدین ترتیب قربانی برای خدایان صورت می پذیرد...

رومیان محل دیگری نیز برای حج برگزیده اند و آن خدای ماه به نام «دیانا» می باشد. دیانا به زعم آنها، روح درختی است که از اریسا آورده اند، آنگاه که این اقلیم در برابر حکومت رم تسلیم شد! در نزدیکی اریسا دریاچه ای است به نام «نیمی» و بیسه انبوهی که در آن زیارتگاه قرار دارد و ملجأ زائران و حج گزاران می باشد. آداب دینی رومیان تا قرن دوم میلادی ادامه داشته و از آن پس روم مسیحی اشکال و انواع دیگری از حج را متداول ساخته که در بحث حج و مسیحیت خواهد آمد.

حج در تمدن هند

آیین های هند را به لحاظ کثرت ساکنان و ادیان متعدد آن، نمی توان احصاء کرد. هند مانند مصر یا بابل یا روم نیست بلکه یک قاره است که آیین های

بی شماری از بت پرستی و بربریت گرفته تا آیین های روحانی متعالی در این کشور وجود دارد.

هندوها نیز مانند دیگر ملل، اعیاد سالانه دارند. بعضی از این اعیاد با آداب زیارت و احترام به معبد یا ضریح یا بنای ویژه ای همراه است که می توان آن را چیزی شبیه حج به مفهوم لغوی آن برشمرد.

هندوها به تقلید پیشینیان خود دعاها و نمازها و آداب دیگری را به زبان سانسکریت می خوانند و کاروان های بزرگی به راه می اندازند و به عبارت دیگر حج گزاران زیادی را حرکت می دهند و رهسپار حرم ها و معبدهایی می کنند. آنها از عبادات نماز و ادعیه چیزی نمی فهمند؛ زیرا به زبان سانسکریت خوانده می شود. آنها فقط بت هایی را می شناسند که با زیور آراسته شده و با طلا مزین گشته است و با جواهرات قیمتی آرایش داده اند و به نوعی با آنها عمل می کنند که گویی انسانند و شعور دارند!

بزرگترین مراسم و آداب جمعی از دیدگاه هندی ها، قربانی کردن است. به نظر هندوها، قربانی فقط یک عمل صوری نیست بلکه آنها عقیده دارند که اگر برای خدایانشان قربانی نکنند، از گرسنگی خواهند مرد! آن زمان که خوردن گوشت انسان هنوز در میان هندوها رایج بود قربانی را از انسان ها می گرفتند و تدریجاً با پیشرفت اخلاق و فرهنگ مردم این کشور، قربانی انسان به قربانی حیوانات تبدیل شد.

مهمترین مرکز عبادی هندوان که از قرن شانزدهم قبل از میلاد مورد توجه بوده، شهر بنارس است که اهمیت ویژه ای به آن داده و همه ساله به عنوان کعبه حج برگزیده شده و حدود یک میلیون بودایی از هند و چین رهسپار زیارت آن می شوند و آرامگاه هایی را زیارت می کنند و معبد طلایی در آنجا قرار دارد. ویل دورانت در توصیف این شهر می نویسد:

«بنارس یکی از شهرهای مقدس هند است که عنوان کعبه برای میلیون ها زائر دارد. مردان کهن سال و زنان سالخورده از اطراف و اکناف، قصد آن می کنند و بدان جا می آیند تا در نهر مقدس (نهر کنج) خود را شست و شو دهند تا از گناه پاک شوند و از آلودگی پیراسته گردند و به زیارت مردگان بروند.

این نمونه ای است از حج هند باستان، اگر چند قرن جلوتر بیاییم و به قرن هشتم هجری برسیم، با نوع دیگری از حج مواجه می شویم که برخی متحرفان آن را به اسلام نسبت می دهند که یکی از مدعیان مهدویت به نام «ملا محمد مهدی اتکی» پایه گذار آن بوده و آرای خود را در کتابی به نام برهان به

نگارش در آورده است. داستان این حج آنگونه که «مولانا عبد الخالق» نوشته، بدین گونه است: «فردی گمراه به نام ملا محمد مهدی اتکی ساکن پنجاب بود. از آن جا هجرت کرد تا به محلی از بلوچستان به نام کیج رسید و از جهل و نادانی مردم آن جا سوء استفاده کرد و خود را مهدی موعود خواند و گروهی به وی گرویدند. او گفت: در قیامت از نماز و روزه و حج و زکات کسی سؤال نمی شود! و با این بدعت کفرآمیز، گروهی را به ترک نماز و روزه و حج و زکات وادار ساخت و به جای حج کعبه مشرفه اعمالی مشابه حج را بدعت نهاد و اماکنی شبیه اماکن مقدسه بنا کرد، مانند کوه عرفات و کوه ثور و غار جِرا و خانه کعبه تا مردم آن را به عنوان حج زیارت کنند.

احمد مولانا می نویسد: «حج آنها نه به سوی کعبه مکرمه و در ماه های حرام است، بلکه کوه معروفی به نام «کوه مراد» را که در جنوب شهر تربت قرار دارد، محل برگزاری اعمال خود قرار داده و در روزهای آخر ماه رمضان از ۲۷ به بعد، طی سه روز حج می گزارند!»^(۱)

حج در چین

چین نیز مانند هند، کشوریک ملت و مذهب نیست بلکه آمیخته ای است از ملیت های مختلف و زبان های گوناگون و نامتجانس. تاریخ نگاران فرهنگ و تمدن هند را از سه هزار سال قبل از میلاد تا کنون به رشته تحریر در آورده و عادات و رسوم و ادیان آنان را به ثبت رسانیده اند که از ذکر آن می گذریم و تنها به شمه ای از آن چه به حج چینی ها و اعمالشان مربوط می شود، بسنده می کنیم:

مشهورترین بنایی که چینی ها به قصد زیارت آن می روند، «هیکل و قربان گاه آسمان» است. می گویند: امپراتور بزرگ چین به نام «تای دزونج» در ساعت سه بامداد روز اول سال چینی به جهت نیایش برای خانواده خود و مردم دیگر به آنجا می آمده و قربانی می کرده است و مردم چین این سنت را ادامه داده اند.

حج در ژاپن

به سراغ ژاپن می رویم، می بینیم مردم این کشور در بسیاری از امور؛ چون

فلسفه و عقاید و فن معماری و بنای معابد از چین تقلید کرده اند. با این تفاوت که معابد ژاپن از نظر زیبایی و منبت کاری غنی تر از معابد چین می باشد. از دروازه های بزرگی که در مدخل ورودی به حرم و اماکن مقدسه در ژاپن وجود دارد، در چین دیده نمی شود؛ از جمله آداب دینی ژاپن این است که بودایی ها رهسپار شهر «نارا» می شوند تا با زیارت معابد آن شهر، یاد نیاکان خود را گرمی دارند که در گذشته در آنجا هم سوگند شدند که کشور ژاپن را از استعمار چین آزاد سازند و مردم ژاپن پیوسته به زیارت این شهر می آیند و به یاد گذشتگان شان، نیایش و قربانی می کنند. گروهی از مردم ژاپن عادت دارند ارواح اسلاف خود را تقدیس کنند تا آن جا که عبادت آنها را جزو آداب دینی می شمردند... این معابد در لغت ژاپنی «فی جا یاما» نامیده می شود. فوجی به معنای آتش است.

نوعی دیگر از حج در ژاپن وجود دارد که مربوط به شکوفه ها است و می توان آن را «حج شکوفه» نامید. شکوفه ها در نظر ژاپنی ها از قداست برخوردارند و آنها را می پرستند و برای آنها قربانی می کنند. آنها در هر فصل نوعی از شکوفه را تقدیس می کنند

حج پیامبران و تمدن ها

حج را در تمدن ها دیدیم، جای این پرسش است که پیامبران کجا بودند؟ مگر آنها برای ارشاد مردم نیامدند و مردم کجا بودند؟ مگر آنها فرزندان تمدن های پراکنده در اقطار جهان نبودند؟

حقیقت این است که پیامبران با عدد انبوهشان در میان همین تمدن ها می زیسته اند و سنت و سیره آنان ارشاد مردم به دین خدا بوده است. به رغم اینکه ابراهیم علیه السلام در تمدن بین النهرین می زیسته و یوسف و موسی در وادی نیل زندگی می کرده اند و پیامبران بنی اسرائیل در تمدن فینیقی و برخی از تمدن های دیگر روزگار می گذرانده اند اما شناخت همه آنها که بنا به روایات وارده از پیامبر و ائمه علیهم السلام عددشان به ۱۲۴ هزار می رسد، میسر نیست. همین قدر می توانیم بگوییم که آنچه از شعائر دینی صحیح در تمدن ها بر جای مانده، بی تردید به وسیله انبیا پایه گذاری شده است. پیامبران در همه تمدن های پیشین پیشوای حقیقی ملت های خود، بلکه همه مردم بوده

اند و در هدایت آنان از آسمان الهام می گرفته اند. و از آنجا که حج نیز یک فریضه بزرگ دینی است، پیامبران طلایه دار آن بوده و در اقامه شعائر حج، مردم را رهبری می کرده اند. روایات بسیاری از پیامبران و اهل بیت علیهم السلام آمده است که همه انبیا و مرسلین، حج خانه خدا کرده اند و هیچ پیامبری از این فریضه ربّانی رخ بر نتافته است.

و اکنون برخی روایات این باب را می نگریم:

۱. بنا به روایت حلبی، از امام صادق علیه السلام می پرسند: آیا قبل از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله حجّ خانه کعبه وجود داشته است؟ امام در پاسخ می فرماید: «آری، و دلیل آن گفتار شعیب است که در قرآن آمده که در برابر ازدواج دخترش به حضرت موسی، گفت: ... عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَةَ حِجَجٍ...»^(۱۱). مهریه اش این است که هشت حج اجیر من باشی و نگفت هشت سال. همچنین، آدم و نوح حج گزاردند و سلیمان با همراهی جن و انس و پرندگان و باها حج به جای آوردند و موسی بر شتر سرخ موی آهنگ حج کرد در حالی که می گفت: «لبیک، لبیک» و همان گونه که قرآن کریم بیان می کند: «نخستین خانه ای که برای مردم نهاده شد، خانه ای است که در مکه است و هدایت گر جهانیان می باشد»؛ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ. و نیز خاطر نشان می سازد: «و آنگاه که ابراهیم و اسماعیل دیوارهای خانه را بالا می بردند» و نیز خطاب به ابراهیم و اسماعیل می فرماید: «خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع و سجود کنندگان، پاک و پاکیزه کنید و همانا خداوند حجرالأسود را برای آدم فرستاد و خانه از همان زمان وجود داشت».^(۱۲)

۲. از امام رضا علیه السلام است که اگر کسی بپرسد: چرا موسم حج ماه ذی حجه مقرر گردیده است؟ در پاسخ گفته شود:

«برای اینکه خداوند دوست داشت که با این مناسک در ایام تشریق پرستیده شود و نخستین کسان که حج خانه نمودند، فرشتگان بودند که در همین ایام طواف کردند و این سنت همیشگی شد تا روز قیامت و اما پیامبران: آدم، نوح، ابراهیم، عیسی، موسی و محمد صلی الله علیه و آله و سایر انبیا در همین وقت حج به جا آوردند و این سنت شد برای فرزندانسان تا روز قیامت».^(۱۳) و در کتاب «اخبار مکه» ازرقی آمده است: «میان رکن و مقام تا حوالی زمزم قبر

نود و نه تن از پیامبران است که به قصد حج بدین جا آمدند و پس از وفات به خاک سپرده شدند». (۱۴)

حج در جاهلیت

مردم عصر جاهلیت در جزیره العرب و نواحی آن را عادت بود که خانه کعبه و منا و عرفات را تقدیس و احترام کنند. آنها طواف می کردند، تلبیه می گفتند و شتر قربانی می نمودند و رمی جمره می کردند، در حالی که جامه احرام در بر داشتند. حج آنها از روز نهم ذی حجه آغاز می شد و چون حاجیان به عرفات می رسیدند، جامه مخصوصی که برای حج همراه داشتند به تن می کردند.

جاحظ در این باره می نویسد:

«سیمای اهل حرم آنگاه که در غیر ماه های حرام از حرم خارج می شدند، این بود که قلاده به گردن افکنند و چیزی به آن بیاویزند و هرگاه یکی از آنان آهنگ حج می کرد لباس حاجیان در بر می نمود.» (۱۵)

محور حج جاهلیت، حج ابراهیمی بود. اعراب جز آداب حج چیز دیگری را از شریعت ابراهیم حفظ نکردند. هر چند چیزی از آن کم کردند یا چیزی بر آن افزودند. آنها بت ها را در خانه کعبه جای دادند که عددها به بیش از سیصد می رسید و از جمله آنها هبل و لات و عزی و منات بود.

کلبی می نویسد:

«آنها کعبه و مکه را تعظیم می نمودند و حج و عمره به جای می آوردند و این میراثی بود که از ابراهیم و اسماعیل برای آنان مانده بود.» (۱۶)

و نیز می نویسد:

«اعراب جاهلیت بنا بر آنچه از عهد ابراهیم و اسماعیل برایشان به جای مانده بود خانه را تعظیم و طواف می کردند. حج و عمره و وقوف به عرفه و مشعر و هدیه کردن شتر قربانی و محرم شدن برای حج و عمره، از جمله آداب آنها بود که با برخی آداب خود ساخته آمیخته شده بود.» (۱۷)

قرآن کریم از حج اعراب جاهلی و اعمال آنها در جوار خانه کعبه سخن گفته و اعمال شرک آمیز و زشت آنان که با تفاخر و تجارت و هرج و مرج همراه

بود، خاطر نشان می سازد: وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيهً؛^(۱۸)
«نیایش آنها در جوار کعبه جز سوت و کف زدن نبود...»

هر یک از قبایل عرب جاهلیت بت مخصوص به خود داشتند که به دنبال آن هلهله می کردند تا به مکه می رسیدند و چون حج به جا می آوردند، با صدای بلند هوسه می کشیدند و نزد آن بت می ایستادند و نماز می خواندند و چون تلبیه را تکرار می کردند، کف می زدند و سوت می کشیدند و تلبیه آنها این بود: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا الشِّرِكُ هُوَ لَكَ، تَمَلِّكُهُ وَ مَا مَلَكَ».^(۱۹)

و از جمله شعائر برخی از آنها در هنگام طواف این بود که برهنه و بدون لباس طواف کنند.

شایان ذکر است که حج خانه کعبه در عصر جاهلیت، منحصر به اعراب نبود. تاریخ می گوید که ایرانیان و دیگر ملت ها به قصد حج کعبه می آمدند و آن را بزرگ می داشتند و طلا و نقره و قربانی و نذورات به آن هدیه می کردند. در مروج الذهب مسعودی آمده است: «ایرانیان پیشین آهنگ حج خانه خدا می کردند و آن را طواف و تعظیم می نمودند.» آخرین کسی که از ایرانیان حج نمود ساسان پسر بابک نیای اردشیر پسر بابک، که نخستین پادشاه و پدر سلسله ساسانیان بوده است. ساسان کسی بود که به زیارت کعبه آمد و آن را طواف نمود و در کنار چاه زمزم، زمزمه مناجات سرداد.^(۲۰) برخی سرایندگان ایرانی پس از ظهور اسلام به این موضوع اشاره کرده و می گویند:

وما زلنا نجح البيت قدما
و نلقى بالاباطح آمینا
و ساسان بن بابک سار حتی
اتی البيت العتیق یطوف دینا
فطاف به و زمزم عند بئر
لاسماعیل تروی الشار بینا^(۲۱)

«ما همواره از عهد دیرین، طواف خانه می نمودیم و در سرزمین مکه در امن و امان دیدار داشتیم.

و ساسان پسر بابک که به زیارت خانه کهن آمد و بنا به وظیفه دینی طواف آن نمود.

و بر سر چاه زمزم که از آن اسماعیل است و تشنه کامان را سیراب می کند به زمزمه پرداخت.»

و نیز مسعودی می گوید:

«ایرانیان اموال و هدایا و جواهراتی را به کعبه هدیه می کردند؛ از جمله ساسان پسر بابک، مجسمه دو آهو که از طلا و جواهر ساخته شده بود و همچنین چند شمشیر طلا و جواهرات فراوانی به کعبه هدیه کرد که در چاه زمزم ریخته شد.»

سپس می افزاید:

«برخی تاریخ نگاران و ارباب سیره برآنند که این هدایا از سوی جرهم بوده که در مکه می زیسته اند، در حالی که آنها مال و منالی نداشتند. و شاید دیگران این ها را هدیه نمودند و خدا داناتر است.»^(۳۲)

پی نوشت

۱. آل عمران: ۹۶.
۲. انعام: ۷۰.
۳. نحل: ۳۶.
۴. نک: تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۱ و ۲ و کتاب «الحضارات»، صص ۲۶ و ۲۷ و دائرة المعارف، «المورد»، ج ۱، ص ۳۰.
۵. نک: به کتاب الموسوعه العربیه المیسره، ص ۱۵۹.
۶. نک: دائرة المعارف الاسلامیه، گروهی از مستشرقین، ج ۱۴، ص ۸۹ و کتاب الملل والنحل شهرستانی، ص ۴۷.
۷. عقاد، ابراهیم ابو الأنبیاء، ص ۸۹.
۸. همان، ص ۹۱.
۹. نک: تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۱۳۳ (متن عربی).
۱۰. الفاروق، مجله اسلامی فرهنگی، پاکستان.
۱۱. قصص: ۲۷.
۱۲. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۴۴، ج ۳۳.
۱۳. بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۴۵.
۱۴. اخبار مکه، ج ۱، ص ۶۸.
۱۵. البیان والتنبیین، ج ۳، ص ۶۹.
۱۶. کلی، الأصنام، ص ۶.
۱۷. همان.
۱۸. انفال: ۳۵.
۱۹. الأصنام، ص ۷.
۲۰. مروج الذهب، ج ۱، ص ۲۵۴.
۲۱. همان.
۲۲. همان، ص ۲۵۵.

فان

پرسش

آیا آیه «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ» درباره ولایت علی (ع)
نازل شده است؟

پاسخ

نزول آیه را در روز «غدیر» بسیاری از اساتید فن حدیث و تاریخ مانند: طبری، ابن مردویه، ابو نعیم اصفهانی، خطیب بغدادی، ابو سعید سجستانی، ابوالحسن المغازلی، ابوالقاسم الحاکم الحسکانی، ابن عساکر دمشقی، خطیب خوارزمی، ابن جوزی، شیخ الاسلام حموینی، ابن کثیر شامی و... که عموماً از اساتید طراز اول حدیث و تاریخ اهل تسنن می باشند تصدیق کرده اند؛ هرگاه به نقل این گروه، روایات اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ضمیمه گردد، نزول آیه در روز غدیر قطعی می شود.

اما مساله ترتیب و نظم آیات که مشکلی در بسیاری از مباحث برای مفسران ایجاد کرده است چندان پیچیده نیست؛ زیرا ترتیب نزول سوره ها و آیات قرآن با ترتیب فعلی آن کاملاً مغایرت دارد؛ مثلاً سوره هایی است که در مدینه نازل گردیده اند و قاعداً باید جای آنها پس از سوره هایی باشد که «مکه» نازل شده اند و عکس آن نیز چنین است، حتی برخی از آیات یک سوره در مکه و بعضی از آن در مدینه نازل گردیده است و چه بسا میان نزول دو آیه از یک سوره سال ها فاصله شده است.

اگر ما شان نزول آیات را به دقت بخوانیم و یا لااقل آنچه را که بالای سوره های قرآن نوشته شده است ملاحظه کنیم از هرگونه توضیحی بی نیاز می شویم؛ سوره هایی است که آنها را سوره مدنی می نامند ولی بعضی آیات آن در «مکه» نازل شده است، مانند سوره «انفال» که تمام آن مدنی است مگر از آیه ۲۰ تا ۲۶ که در مکه نازل گردیده است و عکس آن نیز در قرآن فراوان است مانند سوره «شعراء» و «کهف» و امثال اینها.

بنابر این، ترتیب و نظم آیات و روابط آنها هیچ گاه نمی تواند برای ما در برابر روایات و احادیث قطعی، سند محکمی باشد و روش دانشمندان اسلام در تفسیر قرآن نیز همین بوده است و این موضوع شواهد بسیاری دارد. هرگز قرآن نظم تالیف بشری را ندارد که موضوعی را گرفته و تا آخر سوره آن را تعقیب کند؛ قرآن مجموعه آیتی است که برحسب حوادث و پیشامدهای گوناگون و هدف های مختلف، تدریجاً از طرف خداوند فرستاده شده است؛ چه بسا در یک سوره مقصدهای مختلف و موضوعات گوناگون مورد بحث واقع شده است و به همین دلیل نمی توان قبل و بعد آیه ای را گواه محکم بر چیزی گرفت و روابط آنها را حفظ نمود؛ گاهی تمام آیات یک سوره به صورت آیتی است که مضامین آنها بسان حلقه زنجیر به هم پیوسته وارد شده اند و گاهی ابداً به هم مربوط نیستند.

با توجه به این مطلب، مشکل بزرگی که گاهی برای انسان پیش می آید، حل می شود و آن این که بسیاری از آیات، در میان سوره ای، کوچکترین تناسبی با قبل و بعد خود ندارد^(۱) گرچه بعضی از مفسران زیاد کوشش می کنند که تناسبی برای آنها در نظر بگیرند و ارتباط آنها را درست نمایند، ولی شاید این کار یک زحمت بیهوده باشد؛ زیرا تمام آیات یک سوره - به فرض آن که همه آنها در مدینه و یا مکه نازل شده باشد - یک جا نازل نشده - بلکه به مناسبات و مقتضیاتی نازل گردیده و هرچند آیه، برای خود شان نزول جداگانه ای دارد، روی این حساب هیچ دلیلی ندارد که تمام آیات یک سوره با هم مرتبط و مطالب آن به صورت حلقه زنجیری جلوه کند.

در اینجا ممکن است کسی بگوید: آنچه تا این جا گفته شد راجع به روابط سوره ها با یکدیگر و آیات با همدیگر بود، ولی آیه مورد سوال خصوصیتی دارد که با بیان گذشته حل نمی شود و آن این که:

بیان مزبور اثبات کرد که لازم نیست آیات یک سوره کاملاً با هم مربوط باشند، ولی هرگز نمی تواند جمله های یک آیه با هم مربوط نباشند و صدر و ذیل آیه ای مطلبی را و وسط آیه مطالب دیگری را تعقیب کند.

اتفاقاً آیه مورد بحث از این قبیل است، اگر جمله «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ» درباره ولایت علی (علیه السلام) نازل شده باشد، ربط آن با آغاز و پایان آیه که در مقام بیان احکام گوشت های حلال و حرام است به طور واضح قطع می شود، از این نظر توضیح گذشته برای رفع این اشکال کافی به نظر نمی رسد.

برای توضیح پاسخ خود ناچاریم قبلاً متن و ترجمه آیه را بنویسیم،

سپس جواب خود را شرح دهیم؛ اینک متن و ترجمه آیه در سه قسمت (آغاز، وسط و پایان آیه):

۱- «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيلِحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَ مَا دُبِحَ عَلَى التُّبِّبِ وَ أَنْ تَشْتَقِسْمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ فِسْقٌ»؛ (گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده - مگر آن که (به موقع به آن حیوان برسید و) آن را سر ببرید - و حیواناتی که روی بت‌ها (یا در برابر آنها) ذبح می‌شوند، (همه) بر شما حرام شده است و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوب‌های تیر مخصوص بخت‌آزمایی؛ تمام این اعمال، فسق و گناه است.)^(۳)

۲- «الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَ أَحْسَنُ الْيَوْمِ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (امروز کافران از (زوال) آیین شما مایوس شدند؛ بنابراین، از آنها نترسید و از (مخالفت) من بترسید! امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) برای شما پذیرفتم.)^(۴)

۳- «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَحْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (اما آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورند) خداوند، آمرزنده و مهربان است.)^(۵)

در این سه قسمت، متن و ترجمه آیه روشن شد و منظور ما این است که قسمت دوم - خواه درباره علی (علیه السلام) نازل شده باشد یا درباره موضوع دیگر، خواه در روز «غدیر» نازل گردیده باشد یا در روز «عرفه» - خود کلامی است مستقل که در وسط آیه ای قرار گرفته است.

اینک قرآینی که این مطلب را تأیید می‌کند:

۱- اگر قسمت دوم از این سه قسمت برداشته شود کوچکترین لطمه ای به ارتباط قسمت اول و سوم نمی‌زند - در متن و ترجمه آیه دقت کنید.

خلاصه، با ضمیمه کردن ذیل آیه به صدر آن، یک آیه کامل به وجود می‌آید و با برداشتن قسمت دوم کوچکترین لطمه ای به ارتباط آیه وارد نمی‌شود و این خود گواه بر این است که قسمت مزبور کلامی است مستقل و جداگانه

درباره هر موضوعی نازل شده باشد) که در وسط آیه واقع شده است.

۲- مضمون همین آیه در سوره های «بقره»، «انعام» و «نحل» تکرار شده است و قسمت دؤم که در این آیه است، در سوره های فوق دیده نمی شود؛ اینک به عنوان نمونه یکی از آنها را نقل می کنیم:

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (خداوند، تنها گوشت مردار، خون، گوشت خوک و آنچه را نام غیر خدابه هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است؛ (ولی) آن کسی که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست؛ (و می تواند برای حفظ جان خود در موقع ضرورت، از آن بخورد)؛ خداوند بخشنده و مهربان است.)^(۱)

این آیه بیشتر آنچه را که در قسمت های اول و سوم آیه مورد بحث مذکور است، در بر دارد؛ ولی اساساً از قسمت دؤم خبری نیست و این خود گواه بر این است که قسمت دؤم آیه مورد بحث، کلامی است مستقل که از هیچ نظر با قبل و بعد خود ارتباط ندارد.

۳- روایاتی که متکفل شان نزول آیات هستند، قسمت دؤم را جداگانه بدون این که از صدر و ذیل آن سخن بگویند مورد بحث قرار داده اند؛ مثلاً، می گویند: آیه «الْيَوْمَ يَأْسُ...» تا آخر، در روز غدیر یا عرفه نازل شده است و این خود دلیل بر استقلال این قسمت است که به عللی در وسط آیه قرار گرفته است.

روی این حساب، وقتی روایات صحیحی از طرف شیعه و سنی بگویند که این قسمت در روز «غدیر» درباره ولایت علی (علیه السلام) نازل گردیده است، صدر و ذیل آیه نمی تواند ما را از اعتقاد به مضمون احادیث باز دارد؛ زیرا این قسمت خود کلامی است مستقل که درباره هر موضوعی وارد شده باشد با قبل و بعد خود ارتباط ندارد.

۴- دقّت و تدبّر در مضمون آیه، بیش از هر دلیل ما را به این نکته هدایت می کند که مضمون آیه فقط درباره ولایت می تواند صادق باشد و روابط جمله های قسمت دؤم با یکدیگر در صورتی محفوظ می شود که شان نزول آن را مورد امامت بدانیم.

قسمت دؤم آیه متضمّن دو مطلب است و آن این که: در یک روز معین، هم کافران از پیروزی بر مسلمانان مایوس شدند و هم دین خدا تکمیل

گردید، حالا باید ملاحظه نمود آن روز کدام روز است که این دو حادثه در آن به وقوع پیوست؟ ما آنچه در تعیین این روز گفته شده یا ممکن است به ذهن خطور کند از نظر می گذرانیم:

۱- روز بعثت: به طور مسلم در روز بعثت این دو حادثه به وقوع پیوسته است، زیرا در آن روز نه کافران مایوس بودند و نه دین بیان شده بود تا تکمیل گردد.

۲- روز فتح مکه: این احتمال نیز مانند احتمال سابق است، زیرا فتح مکه در سال هشتم صورت گرفت در حالی که بسیاری از پیمان هایی که مسلمانان با کافران داشتند به قوت خود باقی بود و مشرکان مجاز بودند که مانند جاهلیت رسوم حج را به جا آورند، از این لحاظ یاس بر کافران مستولی نبود و دین خدا را در آن روز تکمیل نشده بود، چه بسا احکامی داریم که پس از فتح مکه بیان شده است.

۳- روزی که اعلام بیزاری شد: یعنی روزی که علی (علیه السلام) سوره برائت را بر مشرکان خواند.

در آن روز اگر چه مشرکان شبه جزیره از هرگونه پیروزی مایوس گشتند، ولی در آن روز دین از نظر بیان احکام کامل نگشته بود؛ چه بسا احکامی مانند «حدود و قصاص» که در همین سوره مائده است بعداً نازل گردیده و ما باید روزی را نشان بدهیم که این دو موضوع با هم در آن روز اتفاق افتاده باشد.

۴- روز «عرفه» از حجّه الوداع: بیشتر مفسران اهل تسنن این احتمال را انتخاب کرده اند و روایاتی نیز نقل نموده اند، ولی ما تصوّر می کنیم که این روز نیز ظرف این دو حادثه خطیر نبود؛ زیرا در این صورت باید دید کافرانی که از پیروزی بر مسلمانان مایوس شدند چه کسانی بودند، اگر مقصود کفار قریش یا عموم بت پرستان شبه جزیره باشد، بطور مسلم روز یاس و ناامیدی آنان غیر این روز بود؛ زیرا قریش در روز فتح «مکه» و بقیه پس از قرائت «سوره برائت» از هرگونه تفوق مایوس گشتند، نه در روز «عرفه»؛ و اگر مقصود مطلق کافران روی زمین باشد - خواه در جزیره العرب و خواه در جاهای دیگر - به طور قطع یک چنین یاس عمومی تا آخرین دقایق عمر پیغمبر (صلی الله علیه وآله) به وجود نیامده بود.

گذشته از این، مقصود از تکمیل دین چیست؟ آیا مقصود تعلیم وظایف حج

است؟ پر واضح است که به یاد دادن واجبات یک عمل، دین کامل نمی‌شود؛ یا این که مراد بیان حلال و حرام است که در این سوره (مانده) بیان شده است؟ در حالی که بسیاری از احکام مانند ارث بردن «کلاله» و احکام ربا، طبق گفته اهل تسنن پس از روز «عرفه» در دسترس مسلمانان قرار گرفته است.

بنابر این باید اعتراف کرد که منظور از یاس، ناامیدی مخصوص است که توأم با تکمیل دین می‌باشد و این دو موضوع با نصب وصی صورت می‌گیرد و بس؛ زیرا بسیاری از آیات قرآنی به این مطلب گواهی می‌دهد که همواره کافران چشم طمع در دین مسلمانان دوخته بودند و آخرین آرزوی آنان این بود که مسلمانان را از آیین خود باز دارند و به کیش نیاکانشان برگردانند، چنان که می‌فرماید: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا حَسَدًا»؛ (بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد- که در وجود آنها ریشه دوانده - آرزو می‌کردند شما را بعد از اسلام و ایمان به حال کفر باز گردانند)^(۷) و آیاتی به این مضمون نیز داریم.

ولی مسلمانان روز به روز پیشرفت می‌کردند و مشرکان مکه سنگرها را یکی پس از دیگری از دست می‌دادند و دایره امید کافران ساعت به ساعت تنگ می‌شد.

آخرین پناهگاه خیالی و دژ موهوم آنان این بود که چون آورنده آیین جدید فرزندی ندارد که پس از او زمامدار مسلمانان شود و حکومت جوان اسلام را رهبری کند؛ از این لحاظ کاخ حکومت و آیین اسلام پس از درگذشت وی فرو خواهد ریخت و چیزی طول نخواهد کشید که بر آنان پیروز خواهند شد و اوضاع به حال نخست بازگشت خواهد نمود.

قرآن، این حقیقت را در آیه زیر از مشرکان نقل می‌کند و می‌فرماید: «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُّ بِهِ رَيْبَ الْمُنُونِ»؛ (بلکه آنها می‌گویند: او شاعری است که ما انتظار مرگش را می‌کشیم (و با مرگ او ندای دعوت او نیز قطع می‌شود)!)^(۸) این آخرین فکری بود که امیدواری کافران را محقق می‌ساخت، ولی در روزی که رسول خدا وصی و رهبر مسلمانان را پس از خود تعیین نمود، آن روز روزی بود که شبیحی از ترس و یاس بر فراز آسمان زندگی مشرکان سایه افکن شد و چشم طمع برداشتند؛

در آن روز علاوه بر این که یاس سراسر آنان را فرا گرفت، آیین اسلام به صورت یک دین ریشه دار و قابل بقا در آمد و پیامبر با تحکیم و تثبیت علل

استقرار و بقا - یعنی تعیین رهبر - دین خود را تکمیل نمود؛ با در نظر گرفتن این معنا جمله های قسمت دُوم با هم کاملاً مربوط و متناسب می گردد.^{(۹)، (۱۰)}

پی نوشت

- (۱). سوره مائده، آیه ۳.
- (۲). به عنوان نمونه به سوره بقره، آیه های ۲۳۸ و ۲۳۹ مراجعه فرمایید؛ این دو آیه پیرامون نماز گفتگو می کند، در صورتی که آیات ما قبل و ما بعد آن مربوط به وظایف و احکام زن است.
- (۳). سوره مائده، آیه ۳.
- (۴). سوره مائده، آیه ۳.
- (۵). سوره مائده، آیه ۳.
- (۶). سوره بقره، آیه ۱۷۳.
- (۷). سوره بقره، آیه ۱۰۹.
- (۸). سوره طور، آیه ۳۰.
- (۹). تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۴۱.
- (۱۰). گرد آوری از کتاب: پاسخ به پرسش های مذهبی، آیات عظام مکارم شیرازی و جعفر سبحانی، مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع)، چاپ دوم، ص ۱۸۷.

پرسش

آیه «از خداوند، پیامبرش و کسانی که دارای قدرت هستند، فرمان بپذیرید» در مورد چه اشخاصی نازل شده است؟

پاسخ اجمالی

همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از «اولی الامر»، امامان معصوم هستند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر (ص) به آنها سپرده شده است، و غیر آنها را شامل نمی‌شود. البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده گیرند، با شرایط معینی اطاعت آنها لازم است، - نه به خاطر این که اولوا الامرند -، بلکه به این جهت که نمایندگان اولوا الامر هستند.

بدون تردید این اطاعت که در آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...» آمده، اطاعتی مطلق است، و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده، این خود دلیل است بر این که رسول امر به چیزی و نهی از چیزی نمی‌کند، که مخالف با حکم خدا در آن چیز باشد، و گرنه واجب کردن خدا اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی از ناحیه خدای تعالی می‌شد، و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد و محقق نمی‌شود این سخن عینا در مورد اولی الامر نیز جریان می‌یابد

پاسخ تفصیلی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا».^[1]

ترجمه:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را، و هرگاه در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.»

تفسیر

این آیه و چند آیه بعد، در باره یکی از مهم ترین مسائل اسلامی؛ یعنی مسئله رهبری بحث می‌کند و مراجع واقعی مسلمانان را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می‌سازد.

نخست به مردم با ایمان دستور می‌دهد که از خداوند اطاعت کنند، بدیهی است برای یک فرد با ایمان همه اطاعت‌ها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود و هرگونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد، و طبق فرمان او باشد؛ زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است، و هرگونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد.

در مرحله بعد، فرمان به پیروی از پیامبر (ص) می‌دهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوا و هوس، سخن نمی‌گوید، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است، و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است. بنابراین، اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیّت و حاکمیت ذات او است،^[۲] ولی اطاعت از پیامبر (ص) مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعه بالذات است، و پیامبر (ص) واجب الاطاعه بالغیر و شاید تکرار «اطیعوا» در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت دارد.

مرحله سوم فرمان به اطاعت از اولوا الامر می‌دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است.

قبل از پرداختن به اقوال پیرامون اولی الامر باید گفت: آنها «هر طایفه‌ای که باشند، بهره‌ای از وحی ندارند، و کار آنان تنها صادر نمودن آرایه است که به نظرشان صحیح می‌رسد، و اطاعت آنان در آن آراء و اقوالشان بر مردم واجب است، همان طور که اطاعت رسول در آراء و اقوالش بر مردم واجب بود.»^[۳]

اولوا الامر چه کسانی هستند؟

درباره این که منظور از اولوا الامر چیست، در میان مفسران مسلمان نظریات گوناگون وجود دارد. در این جا به صورت خلاصه به بیان این دیدگاه‌ها می‌پردازیم:

۱. جمعی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از «اولوا الامر» زمام داران و حکام اند. در هر زمان و در هر محیط. و هیچ گونه استثنایی برای آن قائل نشده‌اند. نتیجه این نظریه آن است که مسلمانان موظف اند از هر حکومتی به هر شکل پیروی کنند، حتی اگر حکومت مغول باشد.
۲. بعضی دیگر از مفسران؛ مانند نویسنده تفسیر المنار، تفسیر فی ظلال القرآن و ... معتقدند که منظور از اولوا الامر نمایندگان عموم طبقات، حکام و زمام داران و علما و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند، اما نه به طور مطلق و بدون قید و شرط، بلکه اطاعت آنها مشروط به این است که بر خلاف احکام و مقررات اسلام نبوده باشد.
۳. به عقیده بعضی دیگر منظور از «اولی الامر» زمام داران معنوی و فکری یعنی دانشمندان و عالمان هستند، دانشمندانی که عادل باشند و به محتویات کتاب و سنت آگاهی کامل داشته باشند.
۴. بعضی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از این کلمه منحصرآ خلقای چهارگانه نخستین اند، و غیر آنها را شامل نمی‌شود. بنابراین در اعصار دیگر اولی الامر وجود خارجی نخواهد داشت.
۵. گروه دیگر از مفسران، اولوا الامر را به معنای صحابه و یاران پیامبر (ص) می‌دانند.
۶. احتمال دیگری که در تفسیر اولوا الامر گفته شده این است که منظور فرماندهان لشکر اسلام اند.
۷. همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از «اولوا الامر»، امامان معصوم هستند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر (ص) به آنها سپرده شده است، و غیر آنها را شامل نمی‌شود. البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب

شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده گیرند، با شروط معینی اطاعت آنها لازم است، این اطاعت نه به خاطر این است که آنان اولوا الامرند، بلکه به این جهت که آنان نمایندگان اولوا الامر هستند.

اکنون به طور فشرده به بررسی تفاسیر فوق می پردازیم:

■ بدون تردید تفسیر اول به هیچ وجه با مفهوم آیه و روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و ممکن نیست که پیروی از هر حکومتی بدون قید و شرط در ردیف اطاعت خدا و پیامبر (ص) باشد.

■ تفسیر دوم و تفسیر سوم نیز با اطلاق آیه سازگار نیست، زیرا پیروی از حکام و زمام داران و علما و دانشمندان، شرائطی دارد؛ از جمله این که گفتار آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، بنابراین، اگر آنها از حق منحرف شوند، اطاعت آنها لازم نیست، در صورتی که آیه اطاعت اولوا الامر را به طور مطلق، لازم شمرده است.

■ تفسیر چهارم مفهومی این است که امروز مصداقی برای اولوا الامر در میان مسلمانان وجود نداشته باشد. به علاوه هیچ گونه دلیلی برای این تخصیص در دست نیست. علاوه بر این که اشکال تفسیر سوم نیز در این جا جاری است.

■ تفسیر پنجم و ششم نیز همین اشکال را دارد؛ یعنی هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص در دست نیست و اگر به هر علتی از حق منحرف شوند، اطاعت آنها لازم نیست، در صورتی که آیه اطاعت اولوا الامر را به طور مطلق، همانند اطاعت پیامبر (ص)، لازم شمرده است.

■ در نتیجه تنها تفسیری که از اشکالات گذشته سالم می ماند تفسیر هفتم یعنی تفسیر اولوا الامر به رهبران و امامان معصوم است؛ زیرا این تفسیر با اطلاق وجوب اطاعت که از آیه فوق استفاده می شود کاملاً سازگار است؛ چون مقام «عصمت» امام، او را از هر گونه خطا و اشتباه و گناه حفظ می کند. به این ترتیب فرمان او همانند فرمان پیامبر (ص) بدون هیچ گونه قید و شرطی واجب الاطاعه است، و سزاوار است که در ردیف اطاعت او قرار گیرد و حتی بدون تکرار «اطیعوا» عطف بر «رسول» شود.

شایان توجه است که بعضی از دانشمندان معروف اهل تسنن از جمله مفسر معروف فخر رازی در آغاز سخنش در ذیل این آیه، به این حقیقت اعتراف کرده، می گوید:

«کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد حتما باید معصوم باشد؛ زیرا اگر معصوم از خطا نباشد به هنگامی که مرتکب اشتباهی می‌شود خداوند اطاعت او را لازم شمرده، و پیروی از او را در انجام خطا لازم دانسته، و این خود یک نوع تضاد در حکم الهی ایجاد می‌کند؛ زیرا از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است، و از طرف دیگر پیروی از «اولوا الامر» لازم است، و این موجب اجتماع «امر و نهی» می‌شود. بنابراین، از یک طرف می‌بینیم خداوند اطاعت فرمان اولوا الامر را بدون هیچ قید و شرط لازم دانسته و از طرف دیگر اگر اولوا الامر معصوم از خطا نباشند چنین فرمانی صحیح نیست. از این مقدمه چنین استفاده می‌کنیم که اولوا الامر که در آیه فوق به آنها اشاره شده حتما باید معصوم بوده باشند. فخررازی سپس چنین نتیجه می‌گیرد که معصوم مجموع این امت است، و این خود دلیلی است بر این که اجماع و اتفاق امت حجت و قابل قبول است».^[۴]

همان طور که می‌بینیم فخررازی دلالت آیه را بر این که اولوا الامر باید افراد معصومی باشند پذیرفته است، منتها از آن جا که آشنایی به مکتب اهل بیت (ع) و امامان و رهبران این مکتب نداشته این احتمال را که اولوا الامر اشخاص معینی از امت بوده باشند نادیده گرفته است، و ناچار شده که اولوا الامر را به معنای مجموع امت (یا نمایندگان عموم طبقات مسلمانان) تفسیر کند، در حالی که این احتمال قابل قبول نیست؛ زیرا اولوا الامر باید رهبر جامعه اسلامی باشد و حکومت اسلامی و حل و فصل مشکلات مسلمانان به وسیله او انجام شود. نیز می‌دانیم حکومت دست جمعی عموم و حتی نمایندگان آنها به صورت اتفاق آرا عملا امکان پذیر نیست؛ زیرا در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی که مسلمانان با آن روبرو هستند، به دست آوردن اتفاق آرای همه امت یا نمایندگان آنها غالبا ممکن نیست، و پیروی از اکثریت نیز پیروی از اولوا الامر محسوب نمی‌شود. بنابراین، لازمه سخن فخررازی و کسانی از دانشمندان معاصر که عقیده او را تعقیب کرده‌اند، این می‌شود که عملا اطاعت از اولوا الامر تعطیل گردد، و یا به صورت یک موضوع بسیار نادر و استثنایی درآید. از مجموع بیانات فوق نتیجه می‌گیریم که آیه شریفه تنها رهبری پیشوایان معصوم که جمعی از امت را تشکیل می‌دهند اثبات می‌کند.

سؤال و جواب

سؤال: اگر منظور از اولوا الامر امامان و رهبران معصوم است؟ پس چرا در ذیل آیه که مسئله تنازع و اختلاف مسلمانان را بیان می‌کند می‌گوید: «اگر ایمان به پروردگار و روز بازپسین دارید، اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر (ص) ارجاع دهید این برای شما بهتر و پایان و عاقبتش نیکوتر است».

جواب: این بدان جهت بود که روی سخن در این آیه به مؤمنان است، همان‌هایی که در اول آیه که می‌فرمود: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...»، مورد خطاب بودند. پس بدون شک معلوم می‌شود منظور از نزاع هم، نزاع همین مؤمنان (غیر اولی الامر) است.^[5] تصور ندارد که مؤمنان با شخص ولی امر - با این که اطاعت او بر آنان واجب است - نزاع کنند. به ناچار باید منظور نزاعی باشد که بین خود مؤمنان اتفاق می‌افتد. نیز تصور ندارد که نزاعشان در مسئله رأی باشد؛ چون فرض این است که ولی امر و صاحب رأی در بین آنان است، پس اگر نزاعی رخ می‌دهد در حکم حوادث و قضایایی است که پیش می‌آید. آیات بعدی هم که مراجعان به حکم طاغوت را نکوهش می‌کند؛ کسانی که حکم خدا و رسول او را گردن نمی‌نهند، قرینه بر این معنا است، و این حکم باید به احکام دین برگشت کند. احکامی که در قرآن و سنت بیان شده، و قرآن و سنت برای کسی که حکم را از آن دو بفهمد دو حجت قطعی است. وقتی ولی امر می‌گوید: کتاب و سنت چنین حکم می‌کنند، قول او نیز حجتی است قطعی؛ چرا که فرض این است که آیه شریفه، ولی امر را مفترض الطاعه دانسته، و در وجوب اطاعت از او هیچ قید و شرطی نیاورده، پس گفتار اولی الامر نیز بالآخره به کتاب و سنت برگشت می‌کند.

از این جا روشن می‌شود که این اولی الامر - حال هر کسانی که باید باشند - حق ندارند حکمی جدید غیر حکم خدا و رسول را وضع کنند. نیز نمی‌توانند حکمی از احکام ثابت در کتاب و سنت را نسخ نمایند، و گرنه باید می‌فرمود در هر عصری موارد نزاع را به ولی امر آن عصر ارجاع دهید، و دیگر معنا نداشت بفرماید موارد نزاع را به کتاب و سنت ارجاع دهید، یا بفرماید به خدا و رسول ارجاع دهید، در حالی که آیه شریفه - : «یچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای را نمی‌رسد که وقتی خدا و رسول او، امری را مورد حکم قرار دهند، باز هم آنان خود را در آن امر مختار

بدانند، و کسی که خدا و رسولش را نافرمانی کند به ضلالتی آشکار گمراه شده است».^[۶] - حکم می‌کند به این که غیر از خدا و رسول هیچ کس حق جعل حکم ندارد.

به حکم این آیه شریفه تشریح عبارت است از: قضای خدا، و اما قضای رسول، یا همان قضای الله است، و یا اعم از آن است. اما آن چه اولی الامر و وظیفه دارند این است که رأی خود را در مواردی که ولایتشان در آن نافذ است ارائه دهند، و یا به بیان دیگر در قضایا و موضوعات عمومی و کلی حکم خدا و رسول را کشف کنند. سخن کوتاه این که از آن جا که اولی الامر اختیاری در تشریح شرایع و یا نسخ آن ندارند، و تنها امتیازی که با سایرین دارند، این است که حکم خدا و رسول یعنی کتاب و سنت به آنان سپرده شده، از این رو خدای تعالی در آیه مورد بحث که سخن در رد حکم دارد، نام آنان را نبرد، تنها فرمود: «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...». از این جا می‌فهمیم که خدای تعالی یک اطاعت دارد و رسول و اولی الامر هم یک اطاعت دارند، و به همین جهت بود که فرمود: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ».^[۷]

اطلاق امر به اطاعت از رسول (ص) و اولی الامر و دلالت بر عصمت

همان طور که از فخر رازی نقل کردیم بدون تردید این اطاعت که در آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ...» آمده، اطاعتی است مطلق، و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نشده، و این خود دلیل است بر این که رسول امر به چیزی و نهی از چیزی نمی‌کند، که مخالف با حکم خدا در آن چیز باشد، و گرنه واجب کردن خدا اطاعت خودش و اطاعت رسول را تناقضی از ناحیه خدای تعالی می‌شد، و موافقت تمامی اوامر و نواهی رسول با اوامر و نواهی خدای تعالی جز با عصمت رسول تصور ندارد، و محقق نمی‌شود این سخن عینا در مورد اولی الامر نیز جریان می‌یابد.^[۸]

پی‌نوشت

- [۱] نساء، ۵۹.
- [۲] مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۳۵-۴۴۰، ناشر، دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۴.
- [۳] طباطبائی، محمد حسین، ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۶۱۸.
- [۴] فخر رازی، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۱۰، ۱۱۳، دار احیاء التراث العربی، سال ۱۳۵۷.
- [۵] طباطبائی، المیزان، ج ۴، ص ۶۱۹، ترجمه، موسوی همدانی، ناشر، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ ۵، ۱۳۷۴.
- [۶] احزاب، ۳۶.
- [۷] ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۶۲۱ و ۶۲۱.
- [۸] همان، ۶۲۱.

نگاهی به آیه مباحله در تفسیر المیزان

نویسنده: علامه سید محمد حسین طباطبایی

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ
أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ
عَلَى الْكَاذِبِينَ» (آل عمران- ۶۱)

پس هر کس با تو در باره بندگی و رسالت عیسی (علیه السلام) مجادله کرد بعد از علمی که از مطلب یافتی، به ایشان بگو بیائید ما فرزندان خود، و شما فرزندان خود را، ما زنان خود و شما زنان خود را، ما نفس خود، و شما نفس خود را بخوانیم و سپس مباحله کنیم و دوری از رحمت خدا را برای دروغگویان که یا مائیم، یا شما، درخواست کنیم.

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» حرف «فا» که بر سر این آیه در آمده می‌رساند مضمون آیه که دعوت به مباحله است، نتیجه‌گیری و تفریع بر تعلیم الهی است که در دو آیه قبل خاطر نشان نموده، فرمود: «ذَلِكَ نَتَلَوُهُ عَلَيْكَ...»، این داستان عیسی (علیه السلام) بر تو تعلیم کردیم از آیات ما و ذکر حکیم است.

در آیه بعدش مطلب را با جمله: «حق از ناحیه پروردگار تو است، پس از مرددین مباش» تاکید، و ختم کرد. و در آیه مورد بحث آن تعلیم الهی را

با بیانی واضح‌تر بیان می‌کند. و چه بیانی روشن‌تر از مباحله و ضمیر کاف خطاب» تو» در این آیه به عیسی (علیه السلام) و یا به حق نامبرده در آیه قبل برمی‌گردد.

بیان آیه قبلی از خدای تعالی با اینکه بیانی الهی بود و شکی باقی نمی‌گذاشت، علاوه بر آن، مشتمل بود بر برهانی ساطع، بر آن حقیقتی که آیه: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ» برهان ساطع دیگری بر آن بود، پس علمی که در جمله: «مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» آمده، علمی است که هم از راه وحی الهی حاصل می‌شود و هم از راه برهان، پس اثر این علم باید هم در رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) حاصل شود و هم در هر شنونده‌ای دیگر در غیر رسول خدا.

بنا بر این اگر فرض کنیم شنونده‌ای در داستان عیسی (علیه السلام) شك کند از این جهت که دلیل بر آن وحی الهی است، از این جهت که برهانی ساطع و عقل فهم بر آن قائم است، نمی‌تواند شك کند، و چه بسا به خاطر افاده همین نکته بوده که فرمود: «مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» و فرمود: «من بعد ما بینا لهم»، چون اگر اینطور فرموده بود از دلیل اول یعنی وحی الهی سکوت کرده بود و اما با آوردن جمله اول فهماند دلیل بر حقایق داستان علم است و دلیل آن علم دو تا است: یکی وحی و دیگری برهان عقلی.

البته در این میان نکته دیگر هست و آن اینکه آوردن تعبیر اول و به رخ کشیدن علم مایه دلخوشی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و اینکه او به اذن خدا غالب و پروردگارش یاور او است و به هیچ وجه از نصرتش دریغ نمی‌دارد، چون همو بود که علم به داستان عیسی (علیه السلام) را به وی ارزانی داشت.

« فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ »
ضمیر متکلم مع الغیر» نا- ما» در کلمه «ندع» با همین ضمیر در کلمات «ابنائنا» و «نساءنا» و «انفسنا» تفاوت دارد، اولی به دو طرف متخاصم، یعنی رسول خدا و بزرگان نجد که مسیحی بودند برمی‌گردد و آن سه ضمیر دیگر به رسول خدا و همراهانش، و به همین جهت کلام آیه در این معنا است که فرموده باشد بیائید تا ابناء و نساء و انفس را بخوانیم و آن گاه ما ابناء و نساء و انفس خود را و شما هم ابناء و نساء و انفس خود را دعوت کنید ...

بنا بر این در کلام اختصار گویی لطیفی بکار رفته و مصدر «مباحله» که فعل «نبتهل» مضارع آن است به معنای ملاعنه است، یعنی لعنت

کردن یکدیگر، هر چند که در خصوص آیه به معنای چیزی نظیر محاجه بین شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بین بزرگان نصارا است، ولی تعمیم دادن دعوت به فرزندان و زنان برای این بوده که این احتجاج اطمینان آورتر باشد، چون وقتی کسی زن و بچه خود را هم نفرین کند، طرف مقابلش می فهمد که او به صدق دعوی خود ایمان کامل دارد، برای اینکه خدای تعالی محبت به زن و فرزند و شفقت بر آنان را در دل هر کسی قرار داده، بطوری که هر انسانی حاضر است با مایه گذاشتن جان خود، آنان را از خطر حفظ کند و برای حفظ آنان و در راه حمایت و غیرت و دفاع از آنان دست به کارهای خطرناک می زند، ولی حاضر نیست برای حفظ خود، ایشان را به خطر بیندازد.

و عینا به همین جهت است که می بینیم در آیه شریفه فرزندان را اول و زنان را دوم و خویشان را در مرحله سوم ذکر کرده، چون محبت انسان نسبت به فرزندان شدیدتر و با دوام تر است.

و از اینجا روشن می گردد اینکه بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از جمله «نَدْعُ أُنْبَاءَنَا وَ أُنْبَاءَكُمْ...» این است که بیائید ما زن و بچه و خود شما را نفرین کنیم و شما زن و بچه و خود ما را نفرین کنید، تفسیر درستی نیست، برای اینکه اینطور معنا کردن آن نکته ای را که، برای تشریح زن و بچه خاطر نشان کردیم باطل می سازد.

و اینکه بطور تفصیل موارد را یکی یکی شمرده، خود دلیلی دیگر است بر اینکه پیشنهاد کننده سخت به دعوت خود ایمان و به حق اعتماد و خاطر جمعی داشته، کانه پیشنهاد می کند ای مسیحیان بیائید همگی ما و همگی شما یکدیگر را نفرین کنیم، تا لعنت بر دروغگویان شامل همه ما و یا شما شود، بطوری که لعنت شامل حال زن و فرزند ما هم بشود و در نتیجه نسل دروغگو از روی زمین برچیده شود و اهل باطل ریشه کن شوند.

پاسخ به یک توهم

با این بیان پاسخ از اشکالی که در ذیل آیه شده روشن می شود و آن اشکال این است که گویا گفته باشند این آیه نمی تواند در شان علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام نازل شده باشد، برای اینکه لفظ جمع وقتی

استعمال می‌شود که حد اقل سه عدد مصداق داشته باشد و کلمه نساء بر يك تن - فاطمه (علیها السلام) - صادق نیست و کلمه «ابناء» در مورد حسنین (علیه السلام) که دو تن هستند استعمال نمی‌شود، و همچنین استعمال کلمه «انفس» بر يك تن - علی (علیه السلام) - صحیح نیست!

اما پاسخ این شد که صدق کلام موقوف بر متعدد بودن ابناء و بسیار بودن نساء و انفس نیست، چون گفتیم: مقصود نهایی از این نفرین این است که یکی از دو طرف با همه نفراتش از صغیر و کبیر و مرد و زن برای همیشه هلاک گردد، مفسرین هم اتفاق دارند و روایات هم متفقند، تاریخ هم مؤید است که رسول خدا، وقتی برای مباحله حاضر می‌شد احدی به جز علی و فاطمه و حسنین (علیه السلام) را با خود نیاورد، پس از ناحیه آن جناب کسی حضور به هم نرسانید مگر دو نفس، و دو ابن و يك زن و با آوردن اینان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، امر پروردگارش را امتثال نمود.

علاوه بر اینکه اصولا مراد از لفظ آیه امری است، و مصداقی که حکم آیه به حسب خارج منطبق بر آن است امری دیگر، و این بار اول نیست که خدای تعالی حکم یا وعده و وعید را که بر حسب خارج با يك نفر منطبق است بطور دسته جمعی حکایت می‌کند، مثلا با اینکه فرد معینی زن خود راظهار کرده بود و آیه در شان او نازل شده بود می‌فرماید: «الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُم مِّنْ نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ...»^۱

باز در باره همان يك فرد بصورت دسته جمعی می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا»^۲، و در باره شخص واحدی که گفته بوده خدا فقیر و من توانگرم، به صورت دسته جمعی فرموده: «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ»^۳، و در پاسخ شخص واحدی که پرسیده بود چگونه انفاق کنیم؟ به صورت دسته جمعی فرمود: «يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ؟ قُلِ الْعَفْوَ»^۴

و از این قبیل آیات بسیاری که به لفظ دسته جمعی نازل شده، در حالی که مصداق خارجیش به حسب شان نزول فرد معینی بوده.

«ثُمَّ نَبْتَهَلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» مصدر، «ابتهال» که باب افتعال است از ثلاثی «با-ها-لام» گرفته شده و مصدر «بهل» به فتحه اول و هم به ضمه آن به معنای لعنت است، این اصل معنای کلمه است، ولی بعدها در مطلق دعا و درخواست زیاد شد، البته دعائی که با اصرار و سماجت صورت بگیرد.

و جمله: «فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» این جمله به منزله بیانی است برای ابتهال، و اگر فرموده: «فنجعل»، لعنت خدا را بر دروغگویان قرار بدهیم و نفرموده: «فنسئل»، (و از خدا لعنت را برای دروغگویان درخواست کنیم)، برای این بود که اشاره کند به اینکه این نفرین درگیر است، چون باعث می‌شود حق از باطل ممتاز گردد و خلاصه روشن شدن حق از باطل فعل بستگی دارد به درگیر شدن این نفرین و چون درگیریش به این جهت حتمی است، اینطور تعبیر کرد که «لعنت را بر دروغگو قرار دهیم» و نفرمود: «درخواست کنیم» چون استجابت شدن و نشدن درخواست معلق است.

«الکاذبین» این کلمه به خاطر اینکه در سیاق عهد واقع شده الف و لام آن، الف و لام عهد است، یعنی همان دروغگویان معهود، نه استغراق و یا جنس و نمی‌خواهد بفرماید تمام دروغگویان دنیا و جنس آنان را نفرین کنیم، بلکه دروغگوانی را نفرین کنیم که در این ماجرا در یکی از دو طرف مباحله قرار دارند، یا در طرف «اسلام» و یا در طرف «مسیحیت» قرار گرفته اند، اسلام می‌گفت: هیچ معبودی غیر خدا نیست و عیسی (علیه السلام) بنده خدا و رسول او است، مسیحیت می‌گفتند: عیسی خودش الله و یا پسر الله است و یا الله سومی از سه خدا است.

اهل بیت پیامبر در دعوی و دعوت رسول الله شریک بودند

و بنا بر این پس این معنا روشن است که اگر ادعا و مباحله ای بر سر آن، بین شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و بین جمعیت نصارا بود یک طرف شخص واحد و طرف دیگر جمعیتی بود، لازم بود در آیه تعبیری بیآورد که قابل انطباق بر مفرد و جمع باشد، مثلاً بفرماید: «فنجعل لعنه الله علی من کان کاذبا»، (لعنت خدا را بر کسی قرار دهیم که دروغگو بوده باشد)، ولی اینطور نفرموده، معلوم می‌شود دروغگویی که نفرین شامل حالش می‌شود جمعیتی است که در یک طرف این محاجه قرار گرفته، حال یا در طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا در طرف نصارا، و این خود دلیل بر این است که همه حاضران در مباحله، شریک در ادعا هستند، چون کذب همواره در ادعا است، پس هر کس که با رسول خدا بوده، یعنی علی و فاطمه و حسنین (علیه السلام) در دعوی رسول خدا و در دعوتش شریک بودند و

این از بالاترین مناقبی است که خدای تعالی اهل بیت پیامبرش (علیه السلام) را به آن اختصاص داده، هم چنان که می بینیم در آیه شریفه از اهل بیت تعبیر به «انفس» و «نساء» و «ابناء» کرده یعنی این چند تن را از میان همه مردان و زنان و فرزندان خصوص اهل بیت را جان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و زنی که منتسب به رسول خدا است و فرزندان رسول خدا خوانده. حال اگر بگوییم همین چند سطر قبل، خودت گفتی که اطلاق لفظ «جمع» در مورد مفرد در قرآن کریم بسیار است و در آیه مورد بحث هم کلمه جمع (نساء) را بر فاطمه (علیه السلام) اطلاق کرده، پس چه مانعی دارد که استعمال لفظ «کاذبین» را هم به همین نحو در یک فرد، صحیح بدانیم یعنی بگوئیم در طرف مسیحیت منظور همه آن دروغگویان است و در طرف رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شخص آن جناب، که بنا بر این دیگر علی و فاطمه و حسنین (علیه السلام) شریک در دعوی و در نتیجه شریک در نفرین نیستند.

در پاسخ می گوئیم: مقام آن آیات که از یک نفر تعبیر به جمع آورده، با مقام آیه مورد بحث فرق دارد و آن این است که در آیاتی که لفظ «جمع» را در مورد «مفرد» اطلاق کرده، برای این بوده که فرد دخالت بخصوصی نداشته، و آنچه از آن فرد سرزد ممکن است از دیگران هم سر بزند، پس دیگران هم در آن عمل و در ملحق شدن به مورد آیه شریک آن فردند، پس باید لفظ را جمع بیاورد تا اگر دیگران هم خواستند آن عمل را انجام بدهند حکمش را بدانند و اما در جایی که ممکن نیست عمل مورد نظر از دیگران نیز سر بزند و عمل مورد آیه چیزی نیست که برای دیگران هم پیش بیاید، بدون شك نباید لفظ را جمع بیاورد، مثل آیه شریفه: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ»^۵، و آیه شریفه: «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»^۶ و آیه: «إِنَّا أَخْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتِ أَجُورَهُنَّ - تَأْنِجَا كَمَا مِی فَرَمَایِد - وَامْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ، إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»^۷.

آیه مورد بحث هم که راجع به مباحله است از این قبیل آیات است، چون مباحله رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با نصارای نجران چیزی نیست که جز در مورد خودش اتفاق بیفتد، پس اگر در همین مورد که اتفاق افتاده مدعیان در هر دو طرف به وصف جمع و چند نفری نبوده باشند، نباید می فرمود: «کاذبین» (با صیغه جمع).

در قضیه مباحله، رسول الله اهل بیت خود را به عنوان شرکاء خود در دعوت همراه برد

حال اگر بگوییم نصارایی که به سوی رسول خدا آمده بودند، همگی صاحب دعوی بودند و می‌گفتند: مسیح، الله و یا حد اقل پسر الله و یا سومی از سوی خدا است و در این دعوی هیچ فرقی بینشان نبود، مردانشان همین دعوی را داشتند، زنانشان هم همین دعوی را اظهار می‌کردند، در جانب رسول الله هم همین طور بود، یعنی هم رسول خدا مدعی بود به اینکه هیچ معبودی به جز الله نیست و عیسی بن مریم، بنده و فرستاده خدا است و هم همه مؤمنین، بدون اینکه این دعوی در بین مؤمنین اختصاص به کسی داشته باشد، حتی اختصاص به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نداشت، پس کسانی که با آن جناب برای مباحله آمدند، فضیلتی و مزیتی بر سایر مؤمنین نداشتند.

بله تنها این فرق را داشتند که رسول الله ایشان را به عنوان نمونه ای از مردان و زنان و کودکان مؤمنین همراه آورد، چون آیه فرموده بود از هر طایفه نمونه ای بیاورد، علاوه بر اینکه آیه شریفه سخن از دعوت دارد نه از ادعا، و همراهان رسول خدا به فرضی که در دعوت شرکت داشته باشند، در ادعا که شغل خاص رسول خدا است شرکت نداشتند، در حالی که شما در چند سطر قبل گفتید: (پس هر کس با رسول خدا بوده یعنی علی و فاطمه و حسنین(علیه السلام) در دعوی رسول خدا و در دعوتش شریک بودند).

در پاسخ می‌گوییم: اگر آوردن رسول خدا نامبردگان را به عنوان نمونه ای از مردان و زنان و کودکان مؤمنین می‌بود، لازم بود حد اقل دو نفر مرد و سه زن و سه فرزند همراه خود می‌آورد تا فرمان: «انفسنا و نساتنا و ابنائنا» را امتثال کرده باشد، پس اگر از مردان تنها علی(علیه السلام) و از زنان تنها فاطمه (علیها السلام) و از فرزندان تنها حسنین(علیه السلام) را آورد، برای این بود که آوردن همین‌ها مصحح صدق امتثال بوده، به این معنا که غیر از نامبردگان کسی که شرکت دادنش امتثال امر خدا باشد نیافته.

و شما خواننده اگر در متن داستان دقت کنی خواهی دید که وفد نجران برای این از نجران به مدینه آمدند که در امر عیسی بن مریم با شخص رسول خدا ص، معارضه و بحث و مواجهه کنند، چون آن جناب ادعای رسالت

کرده بود و دعوت رسالت مستند به وحی قائم به آن جناب بود و اما پیروان و مؤمنین به وی دخالتی در این ادعا نداشتند و مسیحیان نجران کار به کار آنان نداشتند، و مشتاق دیدار آنان نبودند تا رسول خدا چند نفر را به عنوان نمونه به ایشان نشان بدهد، آیه شریفه هم که می فرماید: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»، خطاب را متوجه شخص رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می کند، و همچنین در چند آیه قبل از این که می فرماید: «فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ...».

از اینجا روشن می گردد که آوردن رسول خدا حضرات نامبرده را با خود عنوان آوردن نمونه ای از مؤمنین را نداشته، چون مؤمنین بدان جهت که مؤمن بودند سهمی و نصیبی از این محاجه و مباحله نداشتند تا در معرض لعنت و عذاب (البته اگر دروغگو باشند) قرار بگیرند، پس رسول خدا آن چند نفر را که با خود آورد، از جهت صرف داشتن ایمان نبود بلکه از این جهت بود که آن جناب يك طرف محاجه و ادعای دو طرفه بود و باید خودش را در معرض بلای احتمالی (در صورت دروغگو بودن) قرار بدهد.

و اگر دعوی آن طور که قائم به شخص آن جناب بود به همراهانش قائم نبود، هیچ وجهی برای شرکت دادن آنان به نظر نمی رسید، اگر به فرض محال در دعوی دروغگو و مستحق عذاب باشد، زن و بچه و دامادش چه گناهی دارند، پس اگر نامبردگان را شرکت داد از این جهت بوده که دعویش قائم به خودش و به همین چند نفر یعنی دو فرزند و يك زن و يك مرد بوده، نه اینکه این چند نفر نمونه ای از همه پیروان مؤمنش باشند، پس اینکه ما در سابق گفتیم هم دعوتش قائم به خودش و این چند تن بوده و هم دعویش، درست گفتیم.

از سوی دیگر نصارا هم که به قصد آن جناب به مدینه آمدند صرفاً به خاطر این نبوده که آن جناب معتقد و مدعی بوده که عیسی بن مریم بنده خدا و فرستاده او است، بلکه برای این بود که آن جناب هم خودش به این اعتقاد معتقد بوده و هم نصارا را بدان دعوت می کرده، پس علت عمده حرکت نصارا از نجران به مدینه دعوی آن جناب نبوده، بلکه دعوت وی به حضورشان برای احتجاج بوده، پس حضور خود رسول خدا ص، و حضور نامبردگانی که با خود برای مباحله آورد، به خاطر دعوی و دعوت بود، پس ثابت شد که نامبردگان نیز شرکای آن جناب در دعوت دینی بودند، همانطور که شرکایش در دعوی مباحله بودند.

همراهی با رسول خدا در مباحله، فضیلت و منقبت است

حال اگر بگوییم: گیرم که آمدن نامبردگان به خاطر این بوده که ایشان از رسول خدا بودند و این صفت منحصر در ایشان بوده و هیچیک از مؤمنین این خصیصه را نداشته اند، لیکن ظاهر امر- البته ظاهر از حیث عادت جاری- این است که وقتی آدمی عزیز و پاره جگر خود (اعم از زن و مرد و فرزند) را در معرض خطر و هلاکت قرار می دهد، همین عملش دلیل بر این است که وی اطمینان دارد به اینکه خطری عزیزانش را تهدید نمی کند و به سلامت و عافیت و مصونیت آنان اعتماد دارد، پس شرکت دادن رسول خدا عزیزان و پاره های جگر خود را در مباحله بیش از این معنا را نمی رساند، نه دلالتی بر شرکت آنان در دعوت دارد و نه دلالتی بر منقبت و فضیلتشان، آیه شریفه و عمل رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اصلا ساکت از این جهت است. در پاسخ می گوئیم بله، صدر آیه بر بیش از آنچه تو گفتی دلالت ندارد و به قول تو تنها این معنا را می رساند که رسول خدا به صدق دعوی خود ایمان، و در نتیجه به سلامتی و عافیت پاره های جگرش اطمینان داشته و لیکن توجه فرمودی که ذیل آیه یعنی جمله:

« علی الکاذبین » دلالت دارد بر اینکه در یکی از دو طرف مباحله و محاجه دروغگویی هستند و قطعاً باید بوده باشند و این تمام نمی شود مگر به اینکه در هر یک از دو طرف جماعتی صاحب دعوت باشند، حال چه راستگو و چه دروغگو، پس این جمله ثابت می کند کسانی که با رسول خدا بودند شریک با او در دعوی و دعوت بوده اند که بیانش گذشت، پس ثابت شد که حاضرین در مباحله همگی شان صاحب دعوی و دعوت و شرکای رسول خدا در این معنا بوده اند.

لازمه شرکت در دعوی و دعوت پیامبر شریک بودن در نبوت آن جناب نیست

حال اگر بگوییم لازمه اینکه گفتی: « حاضرین با آن جناب، شرکای در دعوی و دعوت آن جناب بوده اند » این است که در نبوت هم شریک آن جناب باشند.

در پاسخ می‌گوئیم: خیر چنین لازمه ای وجود ندارد و ما در سابق (یعنی در تفسیر آیه (۲۱۳)، از سوره بقره در جلد دوم عربی این کتاب)، بحثی پیرامون مسائل نبوت گذراندیم و در آنجا گفتیم که تبلیغ و دعوت عین نبوت و بعثت نیست، هر چند از شوون و لوازم آن، و از مناصب و مقامات الهیه ای است که شخص نبی متقلد آن می‌شود و به همین جهت منافات ندارد که این منصب به امری و فرمانی جداگانه به غیر شخص نبی نیز داده شود، هم چنان که در سابق یعنی در تفسیر آیه (۱۲۴) از سوره بقره در جلد اول عربی این کتاب آنجا که بحثی پیرامون مسأله امامت داشتیم خاطر نشان کردیم که مسأله دعوت و تبلیغ عین امامت هم نیست هر چند که به وجهی از لوازم آن هست.

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ» کلمه «هذا» اشاره است به داستانهایی که از عیسی (علیه السلام) گذشت و اساس آیه بر قصر قلب است و معنایش این است که تنها این مطالبی که ما در باره عیسی (علیه السلام) گفتیم حق است، نه آنچه نصارا در باره آن جناب ادعا می‌کند.

و اینکه حرف «ان» و حرف «لام» و ضمیر منفصل «هو» را در آیه آورده، برای این بوده که مطلب را بطور کامل تاکید و در نتیجه رسول گرامیش را دلگرم و در اقدام به امر مباحله تشجیع کند تا با ایمان کامل و یقین و بصیرت و وثوق به وحیی که خدای تعالی بر او نازل فرموده اقدام نماید و به دنبال این تاکید برای بار دوم با ذکر حقیقت از راه ذکر لازمه آن، مطلب را تاکید نموده و فرمود: «وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ»، چون مفاد این جمله لازمه حق بودن داستانهای مذکور است، (و داستانهای مذکور در صورتی که حق باشد، بزرگترین دلیل بر یکتایی معبود و توحید ربوبیت است» مترجم).

«وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ...» این جمله عطف است بر اول آیه و با تاکید شدیدی که دارد، دلگرمی دیگری و تشجیع دیگری است نسبت به رسول خدا می‌فرماید: خداوند از نصرت حق و تایید آن عاجز نیست و از این کار نه غافل می‌ماند و نه با سرگرمی به کار دیگران را مهمل می‌گذارد و نه از آن بی‌خبر می‌شود، برای اینکه او عزیز است، (و کسی که عزت مطلقه دارد از آنچه اراده کند عاجز نمی‌شود) و هم حکیم است (و کسی که حکمت مطلقه دارد نه دچار جهل می‌شود و نه در چیزی اهمال می‌ورزد)، پس چنین خدای عزیز و حکیمی معبود حق است، نه آن خدایان که اوهام دشمنان حق برای خود تراشیده اند.

از همین جا روشن می‌شود که چرا این دو نام از میان همه اسمای خدای تعالی در این آیه آمد و اینکه زمینه گفتار در این آیه زمینه قصر قلب و یا قصر افراد است که معنای این دو اصطلاح در سایر مجلدات فارسی این تفسیر گذشت.

« فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ » از آنجایی که غرض از محاجه و همچنین غرض از مباحله به حسب حقیقت اظهار حق بود، قهرا تصور معقول نمی‌رفت که کسی که به دنبال همین غرض است از راه آن منحرف شود، پس این مسیحیان نجران اگر با این مباحله بخواهند حق را اظهار کنند و می‌دانند که خدای تعالی ولی حق است و حاضر نیست حق از بین برود و ضعیف گردد، قهرا از حق روی نمی‌گردانند و اگر دیدیم از حق روی گردانند، باید بفهمیم که منظورشان از محاجه و مباحله ظهور حق نبوده، بلکه منظورشان این است که به حسب ظاهر غلبه کنند و دین خود و وضع حاضر و سنت‌های دیرینه خود را حفظ نمایند، سنت‌هایی که بر پیروی آن عادت کرده‌اند، پس منظورشان همان هوا و هوس‌هایی است که به زندگیشان شکل داده، نه زندگی صالحه‌ای که با حق و با سعادت و واقعیشان انطباق دارد، پس اگر حق را نپذیرفتند باید فهمید که در پی اصلاح نیستند بلکه می‌خواهند با به تباه کشیدن زندگی سعادت‌مندان، دنیا را به فساد بکشانند، پس علت اعتراضشان این است که مفسدند.

از اینجا روشن می‌شود که در جمله جزاء سبب جای مسبب، یعنی «افساد» جای «علت افساد» نشسته و آن علت این است که نمی‌خواهند حق ظاهر گردد و این جزاء متضمن وصف علم است، چون می‌فرماید: « فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ »، آن گاه با آوردن کلمه: «ان» جمله را تاکید می‌کند تا بفهماند این صفت مفسده‌گری در دل‌هایشان هست و در قلوبشان ریشه کرده و با فهماندن این نکته اشاره می‌کند به اینکه مسیحیان یاد شده به زودی از پذیرش مباحله طفره می‌روند و به هیچ وجه آن را قبول نمی‌کنند و اتفاقاً همین طور شد که اشاره فرموده بود و مسیحیان با عمل خود این اشعار آیه را تصدیق کردند

پی نوشت

- آیهایی که از شما به همسر خود می‌گویند پشت تو پشت مادر من است، این همسران به صرف این حرف مادر ایشان نمی‌شوند. «سوره مجادله، آیه ۲».
۲. و کسانی که زنان خود را اظهار می‌کنند بعد پشیمان و از گفتار خود برمی‌گردند. «سوره مجادله، آیه ۳».
۳. خدا شنید سخن کسانی که گفتند: خدا فقیر و ما توانگریم. «سوره آل عمران، آیه ۱۸».
۴. از تو می‌پرسند چه انفاق کنند؟ بگو عفو را. «سوره بقره، آیه ۲۱۹».
۵. و آن زمان که به آن شخص که هم خدا به او انعام کرد(و به شرف اسلامش مشرف نمود و هم توبه او احسان کردی) و دختر عمه‌ات را به ازدواجش درآوردی، می‌گفتی همسرت را نگه دار و طلاق مده و از خدا بترس. «سوره احزاب، آیه ۳۷».
۶. زبان آن کسی(آهنگری) که اینان قرآن را به ناحق به او نسبت می‌دهند، غیر عربی است و این لسانی است عربی و آشکار. «سوره نحل، آیه ۱۰۳».
۷. و هر زنی مؤمنه که خود را به پیامبر ببخشد، همسر او می‌شود، (البته این حکم مخصوص رسول خدا است و دیگران باید نکاح کنند. اگر رسول بخواهد بپذیرد که در این صورت کسی دیگری نمی‌تواند شوهر او شود. «سوره احزاب، آیه ۵۰».

منبع

ترجمه تفسیرالمیزان سوره آل عمران - ذیل آیه ۶۱

پرسش

حصر در آیه ولایت حصر، حقیقی است یا اضافی؟

پاسخ

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛^[۱] سرپرست و ولی شما، تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند. همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند». یکی از آیاتی که ولایت امام علی(ع) را اثبات می‌کند، همین آیه شریفه است. این آیه با کلمه «إِنَّمَا» آغاز می‌شود که در لغت عرب به معنای انحصار می‌آید^[۲] و مفاد آن، اثبات و نفی است؛ زیرا کلمه «إِنَّمَا» یک معنا را به گونه‌ای برای یک موضوع ثابت می‌کند که همزمان همان معنا را برای غیر آن، نفی می‌کند.^[۳] بنابراین، کلمه «إِنَّمَا» در آیه شریفه را تنها باید بر ولایتی خاص حمل کرد؛ ولایتی که اولاً و بالذات به خداوند اختصاص دارد و برای دیگران با اذن و مشیت الهی ثابت می‌شود.^[۴] اما ولایت به معنای نصرت و محبت اختصاصی نیست؛ زیرا لزوم یاری کردن و محبت مؤمنان به همدیگر، از لوازم بدیهی ایمان و مورد اجماع مسلمانان است؛ چنان‌که آیه کریمه: «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»؛^[۵] «مردان و زنان مؤمن بعضی از آنها اولیای بعضی دیگرند» نیز بر آن دلالت می‌کند.

البته فخر رازی معتقد است که «إِنَّمَا» همیشه بر حصر دلالت نمی‌کند؛ زیرا در غیر حصر نیز به کار رفته است؛ چنان‌که در قرآن آمده است: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ»؛ «همانا زندگی دنیا لهو و لعب است»^[۶] روشن است که غیر از لهو و لعب نیز در زندگی دنیا متصور است.^[۷] همچنین آلوسی، شبهه کرده که اگر استدلال شیعه به این آیه تمام باشد و «انما» افاده حصر کند، در این صورت، امامت و سرپرستی یازده امام دیگر نفی می‌گردد؛ زیرا لازمه حصر حقیقی در

آیه، انحصار حاکمیت و سرپرستی در خدا و رسول (ص) و علی (ع) و نفی از غیر آنان است.^[۸] اما در پاسخ باید گفت:

۱. ادیبان معروف عرب به دلالت «إِنَّمَا» بر حصر تأکید کرده‌اند، به همین دلیل زمخشری در تفسیر آیه ولایت گفته است: «معنای «إِنَّمَا» این است که موالات باید به آنان اختصاص یابد».^[۹] اما باید توجه داشت که حصر بر دو نوع است: حصر حقیقی و حصر اضافی. اصل اولی در حصر، معنای حقیقی آن است، چه این که حصر اضافی جنبه ثانوی داشته و نیاز به قرآن دارد، و به دلیل نزول جداگانه آیه ولایت و سبب نزول خاص آن، چنین قرینه‌ای وجود ندارد؛ چون نزول سوره مائده، در اواخر عمر شریف پیامبر اسلام (ص) بود؛ لذا آیه ولایت، بیانگر تعیین سرپرست مسلمانان برای بعد از پیامبر (ص) است؛ اما از آن جا که وجود امام معصوم در هر زمانی، ضرورت دارد،^[۱۰] باید ولایت بر مسلمانان به وسیله سرپرست جامعه، استمرار داشته باشد. بنابراین، آیه ولایت، مربوط به ولیّ بلا فصل بعد از پیامبر (ص) است و ناظر به زمان‌های بعد نیست تا انحصاری بودن آن با امامت سایر امامان (ع) منافات داشته باشد. به عبارت دیگر، با وجود امام علی (ع)، ولی مسلمانان جز او فرد دیگری نیست، اما بعد از حضرتشان، سرپرست مسلمانان همان فردی است که توسط خدا برگزیده شده و توسط سرپرست قبلی به مردم ابلاغ شده است.

۲. فخر رازی با آن که در آیه ولایت می‌گوید که «إِنَّمَا» بر حصر دلالت ندارد؛ اما در آیات دیگری که با «إِنَّمَا» آمده، حصر را فهمیده است. این آیات عبارت‌اند از: «فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ»،^[۱۱] «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي»،^[۱۲] «قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي»،^[۱۳] «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ»،^[۱۴] «قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيَكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ»،^[۱۵] «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ».^[۱۶]

فخر رازی، در همه این آیات، از «إِنَّمَا» حصر و اختصاص فهمیده، اما تنها هنگامی که به آیه ولایت می‌رسد، ادعا می‌کند که «إِنَّمَا» مفید حصر نیست!

پی نوشت

- [۱]. مائده، ۵۵.
- [۲]. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الأشباه و النظائر فی النحو، ج ۴، ص ۱۴۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ دوم؛ بابتی، عزیزه فوال، المعجم المفصل فی النحو العربی، ج ۱، ص ۲۷۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
- [۳]. دقر، عبدالغنی، معجم القواعد العربیه فی النحو و التصریف، ص ۱۰۶، قم، الحمید، چاپ اول.
- [۴]. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۳۲۶، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش؛ سید مرتضی، علی بن الحسین، الذخیره فی علم الکلام، ص ۴۳۹-۴۴۰، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق؛ حمصی رازی، سدیدالدین، المنقذ من التقليد، ج ۲، ص ۳۰۲ - ۳۰۳، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
- [۵]. توبه، ۷۱.
- [۶]. محمد، ۳۶.
- [۷]. رازی، فخر الدین، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، ج ۱۲، ص ۳۸۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
- [۸]. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۳۳۴ - ۳۳۵، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- [۹]. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۶۴۸، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
- [۱۰]. ر. ک: «دلایل اعتقاد به امامت و امامان»، سؤال ۳۲۱؛ «دلایل عقلی امامت»، سؤال ۶۱۴؛ «ضرورت وجود معصومان (ع) در زمان های مختلف»، سؤال ۳۵۳۳۸.
- [۱۱]. آل عمران، ۲۰؛ نحل، ۸۲؛ مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۱۷۶، و ج ۲۰، ص ۲۵۴.
- [۱۲]. اعراف، ۱۸۷؛ مفاتیح الغیب، ج ۱۵، ص ۴۲۳.
- [۱۳]. اعراف، ۲۰۳؛ همان، ص ۴۳۸ - ۴۳۹.
- [۱۴]. توبه، ۹۳؛ همان، ج ۱۶، ص ۱۲۳.
- [۱۵]. هود، ۳۳؛ همان، ج ۱۷، ص ۳۴۱.
- [۱۶]. رعد، ۷؛ همان، ج ۱۹، ص ۱۳.

پرسش

چرا نام ائمه معصومین (ع) به طور صریح در قرآن
نیامده است؟

پاسخ اجمالی

باید توجه داشت که هرچند نام ائمه ی اطهار (ع) در قرآن به طور صریح نیامده است، لکن در کلام پیامبر اسلام (ص) به طور صریح نام ائمه ی معصومین (ع) و مخصوصاً علی بن ابی طالب (ع) ذکر شده است که مصداق روشن آن حدیث غدیر است که به منزله ی اعلام رسمی خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) می باشد. حدیث غدیر از جهت سند متواتر و از جهت دلالت شواهد روشنی بر امامت حضرت علی (ع) دارد.

از این گذشته در خود قرآن هم آیاتی در شأن حضرت علی (ع) نازل شده که مهم ترین آنها آیه ی ۵۵ سوره ی مائده است که می فرماید: «ولی شما خدا و رسول و آن مؤمنانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند، است». و در کتب تفسیر و تاریخ و روایی شیعه و سنی آمده است که این آیه پس از انفاق حضرت علی (ع) انگشترش را در حال نماز و در رکوع نازل شده است و مصداق خارجی آن جز علی بن ابی طالب (ع) نیست، پس هر چند به طور صریح نام حضرت علی (ع) در قرآن نیامده است، اما اشارات واضحی به آن حضرت شده است.

اما این که چرا به طور صریح نام ایشان برده نشده است، لااقل دو جواب می تواند داشته باشد. اولاً: بنای قرآن بر این است که مسائل را به صورت کلی، و به شکل اصل و قاعده بیان کند، نه این که جزئیات و ریز مسایل را تشریح نماید. چنان که در موارد بسیاری روش قرآن این چنین بوده است. از این رو امام صادق (ع) هنگامی که از ایشان سؤال می شود: چرا نام امامان (ع) در قرآن نیامده می فرماید: همچنان که خدا نماز و زکات و حج را به شکل اصل و قانون کلی نازل فرمود و جزئیات آن را تشریح نکرد، بلکه پیامبر

اکرم (ص) خود نحوه ی انجام و احکام جزئی آنها را بیان فرمود، در مورد ولایت هم، پیامبر خود به خلافت حضرت علی (ع) و اهل بیتش تصریح نمود، بدون این که در قرآن نیازی به ذکر نام تک تک ائمه (ع) باشد. ثانیاً: در مثل چنین مسأله‌ای، که احتمال مخالفت زیاد است، مصلحت در آن است که قرآن به صورت غیر صریح و با اشاره و کنایه مطلب را بیان نماید؛ زیرا احتمال دارد که دامنه ی مخالفت با مسأله ی امامت ائمه (ع)، به مخالفت با قرآن و اصل دین کشیده شود، که مسلماً این به صلاح مسلمانان نخواهد بود؛ یعنی چه بسا مخالفین با ولایت حضرت علی (ع) به جهت مخالفت با آن حضرت - اگر آیه‌ای به طور صریح ولایت آن حضرت را بیان می‌فرمود - آن آیه را تحریف یا تبدیل یا حذف نمایند، و آن گاه ارزش اسلام به عنوان دین خاتم و قرآن به منزله ی یک کتاب آسمانی جاودان، هتک می‌گردید. افزون بر این باید توجه داشت اگر خداوند در قرآن می‌فرماید: «ما قرآن را نازل کردیم و خود حافظ آن هستیم» یکی از راه‌های حفظ قرآن به این است که انگیزه‌های مخالفت و تحریف را به صورت طبیعی از میان بردارد. لذا در قرآن اولاً به ولایت ایشان به طور صریح و با ذکر نام پرداخته نشده است، ثانیاً: آیات مربوط به ولایت حضرت علی (ع) و نیز آیه ی تبلیغ که مربوط به ابلاغ رسمی ولایت حضرت علی (ع) است و نیز آیه ی تطهیر که راجع به عصمت اهل بیت (ع) است، در لابلای آیاتی که در ظاهر هیچ ارتباطی با بحث مورد نظر ندارند، گنجانده شده است، تا حتی المقدور انگیزه‌های تحریف و تبدیل فروکش نماید و قرآن در طول تاریخ از هر گونه تعرض مصون و محفوظ باشد

پاسخ تفصیلی

در ابتدا باید به این نکته توجه شود که اولاً: نام امامان معصوم (ع) به طور صریح در کلام پیامبر اکرم (ص) آمده است، مخصوصاً نام مبارک حضرت علی (ع) که در چندین مورد، پیامبر اکرم بر جانشینی آن حضرت و ولایت ایشان، تصریح نموده‌اند که یک مورد آن در ابتدای بعثت، هنگام ابلاغ رسالتش به عشیره و قوم و خویشان بود که فرمودند: «نخستین کسی که به من ایمان آورد وصی، وزیر و جانشین من خواهد بود»، و غیر از حضرت علی (ع) کسی

جواب مثبت نداد و در نهایت پیامبر (ص) به او فرمودند: «بعد از من، تو وصی و وزیر و خلیفه ی من خواهی بود.»^[۱] مورد دیگر «حدیث غدیر» است که پیامبر صریحاً فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه»^[۲]، «هر کس من مولای اویم علی (ع) مولای اوست». و همچنین «حدیث منزلت» که پیامبر به حضرت علی فرمودند: «انت منی بمنزله هارون من موسی، الا انه لابی بعدی».^[۳] احادیث پیامبر (ص) مربوط به خلافت و جانشینی حضرت علی (ع) اکثراً متواترند و به این مطلب در بسیاری از کتب عامه و خاصه اشاره شده است.^[۴] در حدیث دیگری پیامبر (ص) نام ائمه ی معصومین (ع) از حضرت علی (ع) تا حضرت حجت (ع) را به جابر بن عبدالله انصاری بیان می فرمایند.^[۵]

پس این نکته را باید در نظر داشت که گرچه نام ائمه ی اطهار (ع) در قرآن صریحاً ذکر نشده است، اما پیامبر اکرم (ص)، که به تصریح قرآن سخنانش همگی حق و وحی هستند،^[۶] نام ایشان را صراحتاً بیان داشته و به جانشینی و امامتشان تأکید نموده است.

ثانیاً؛ در قرآن مجید به ولایت امیر المومنین علی (ع)، اشاره شده است هرچند که صریحاً نام ایشان نیامده است عموم مفسران، چه شیعه و چه سنی، اذعان دارند که این آیه در شأن حضرت علی (ع) نازل شده، و جز او مصداقی ندارد^[۷] و آن آیه ی ۵۵ سوره ی مائده است که می فرماید: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون»، جز این نیست که ولی شما خدا و رسولش و مؤمنین که نماز را بپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند، می باشند.

با توجه به این که در اسلام دستور و قانونی نداریم که انسان در حال رکوع زکات بدهد، معلوم می شود که این آیه، اشاره به واقعه ای است که یک بار در خارج وقوع پیدا کرده است، و آن این بود که حضرت علی (ع) در حال رکوع بود که سائلی پیدا شد و درخواست کمک نمود، حضرت به انگشت خود اشاره کرد، آن سائل آمد و انگشتی حضرت را از انگشتش بیرون آورد و رفت^[۸] از این رو آیه می فرماید: منحصر^[۹] ولایت و سرپرستی شما مسلمانان بر عهده ی خدا و پیامبر (ص) و حضرت علی (ع) است و جز او کسی ولایتی بر شما ندارد.

پس تاکنون روشن شد که نام معصومین (ع) صریحاً بر زبان پیامبر اکرم (ص) جاری شده و اشاره و کنایه روشنی هم به ولایت امیر مؤمنان (ع) در قرآن

شده است، به گونه‌ای که اگر شخص پژوهشگر منصفی خواهان حق و به دنبال حق باشد، با اندک تحقیق و تفحصی متوجه می‌گردد که نظر پیامبر (ص)، در مورد جانشینی و امامت پس از حضرت، خلافت حضرت علی (ع) و اولاد طاهرینش بوده است. اما این که چرا نام ائمه (ع) صریحاً در قرآن ذکر نشده، دو دلیل می‌تواند داشته باشد:

۱. بنای قرآن بر این است که مسائل را به صورت کلی و به شکل اصل و قاعده بیان کند نه این که جزئیات و ریز آنها را تشریح نماید، چنان که در مورد بسیاری از اصول و فروع، این گونه بوده است.

این جواب در روایتی از امام صادق (ع)^[۱۰] ارایه شده است و برای تأیید گفتار، امام (ع) سه مثال می‌زند: یکی این که در مورد نماز، قرآن مسأله را به شکل کلی مطرح ساخته و نفرموده است که کیفیت و کمیت هر نمازی چگونه انجام شود ولی پیامبر (ص) طریقه ی اقامه نماز و تعداد رکعات هر نماز را برای مسلمانان بیان فرمودند. دیگر به مسأله ی زکات مثال می‌زند که در قرآن فقط به صورت یک اصل مطرح شده ولی پیامبر (ص) تعیین فرمود که به چه اقلامی زکات تعلق می‌گیرد و نصاب هر یک چقدر باید باشد. و سوم به احکام حج اشاره فرمودند که در قرآن فقط وجوب حج آمده است، اما پیامبر (ص) شخصاً راه و روش انجام آن را برای مسلمانان تشریح فرمودند.^[۱۱]

پس این که ما از قرآن انتظار داشته باشیم که در همه ی موارد و در جزئیات مسایل وارد شود انتظار ناپجایی است، و اگر در مسأله‌ی امامت و اهل بیت (ع) به تک تک نام ائمه ی اطهار (ع) تصریح نشده، نمی‌توان مبنایی برای عدم تمسک به مکتب اهل بیت باشد، چنان که به بهانه این که در قرآن نیامده که نماز ظهر ۴ رکعت است نمی‌شود آن را دو رکعتی خوانند. یا این که در قرآن نیامده که در حج باید هفت مرتبه طواف را انجام داد، طواف را ترک نمود.

۲. در مانند چنین مسأله‌ای که احتمال مخالفت زیاد است، مصلحت در آن است که قرآن به صورت غیر صریح مطلب را بیان کند؛ زیرا احتمال دارد که دامنه ی مخالفت با مسأله ی امامت امیرالمؤمنین علی (ع) تا خود قرآن مجید نیز کشیده شود و این مسلماً به صلاح مسلمانان نمی‌باشد، البته باید توجه داشت این که قرآن می‌فرماید: «انا نحن الذکر و انا له لحافظون» به درستی که ما قرآن را نازل کردیم و محققاً خود حافظ آن هستیم،^[۱۲] یکی از راه‌های صیانت قرآن از تحریف و کم و زیاد شدن همین است که به شکلی

بیان شود تا انگیزه تحریف از منافقان مسلمان نما گرفته شود، تا اگر کسی یا گروهی، به خاطر هوا و هوس و اختلاف و وجود انگیزه‌ی قوی برای تحریف یا تغییر، لاقلاً قرآن را به مورد نظر خود تغییر ندهد و از این رهگذر ارزش و حرمت قرآن هتک نگردد.^[۱۳]

استاد مطهری در بیانات خود این جواب را به این شکل تقریر نموده‌اند: «این مطلب را که چرا قرآن امامت و خلافت حضرت علی (ع) را به اسم بیان نکرده است این طور پاسخ می‌گویند که اولاً: بنای قرآن بر این است که مسائل را به صورت اصل بیان کند، و ثانیاً: پیغمبر اکرم (ص) یا خدای تبارک و تعالی نمی‌خواست در این مسأله که بالاخره هوی و هوس‌ها دخالت می‌کند، مطلبی به این صورت مطرح شود. گو این که صورت طرح شده را هم اینها آمدند و به صورت توجیه و اجتهاد و این حرفها را گفتند که مقصود پیغمبر (ص) چنین و چنان بوده است؛ یعنی اگر آیه‌ای هم به طور صریح در این خصوص وجود داشت، باز آن را توجیه می‌کردند. پیغمبر (ص) در گفتار خودش به طور صریح فرمود: «ذا علی مولاه»؛ دیگر از این صریح‌تر می‌خواهید؟! ولی خیلی فرق است گفتار پیامبر (ص) با این صراحت را زمین زدن، و آیه قرآن را با وجود کمال صراحت در آن، همان روز اول بعد از وفات پیامبر، زمین زدن. و لهذا من این جمله را در مقدمه‌ی کتاب «خلافت و ولایت» نقل کرده‌ام که یک یهودی در زمان حضرت امیر (ع) می‌خواست عموم مسلمین را به حوادث نامطلوب صدر اسلام سرکوفت بزند (و انصافاً سرکوفت هم دارد) به حضرت گفت: ما دفتنم نبیکم حتی اختلافتم فیہ: هنوز پیغمبرتان را دفن نکرده بودید که در باره‌اش اختلاف کردید. امیرالمؤمنین (ع) در جواب فرمودند: انا اختلافنا عنہ لا فیہ و لکنکم ماجفت ارجلکم من البحر حتی قلتنم لنبیکم: اجعل لنا الہا کما لہم آلہہ. فقال: انکم قوم تجہلون: ما درباره‌ی پیغمبر اختلاف نکردیم، اختلاف ما در دستوری بود که از پیغمبر به ما رسیده بود، ولی شما هنوز پایتان از آب دریا خشک نشده بود که از پیغمبرتان خواستید که همان اصل اول توحیدتان را زیر پا بگذارید، گفتید برای ما بتی بساز مانند اینها. پس خیلی تفاوت است میان آنچه برای ما رخ داد با آنچه برای شما رخ داد، ما درباره‌ی خود پیامبر اختلاف نکردیم، بلکه درباره‌ی این اختلاف کردیم که مفهوم و مفاد دستور پیغمبر چیست؟ ایندو با هم خیلی فرق دارد که کاری که به هر حال انجام می‌دادند توجیهش در خارج این طور باشد (نه این که در واقع این طور بود) که بگویند آنها

که مرتکب این خطا شدند، خیال می‌کردند مقصود پیغمبر این بوده، و در نتیجه گفته ی پیغمبر را به این صورت توجیه کردند، و یا این که بگویند نص آیه ی قرآن با این صراحت را کنار گذاشتند، یا قرآن را تحریف کردند.»^[۱۴] پس می‌توان گفت که نکته ی اصلی در عدم ذکر صریح نام ائمه ی اطهار (ع)، و یا لااقل نام امیرالمؤمنین (ع) صیانت قرآن از تحریف و کم و زیاد شدن بوده است، چنان که ملاحظه می‌شود آیات تطهیر^[۱۵] و تبلیغ^[۱۶] و ولایت^[۱۷] در لابلای آیات مربوط به زنان پیامبر (ص) یا احکام یا عدم دوستی اهل کتاب آمده است که ظاهراً هیچ ارتباطی به ولایت ائمه ی اطهار (ع) و حضرت علی (ع) ندارد، ولی شخص پژوهشگر منصف می‌تواند با اندکی دقت متوجه شود که سیاق این قسمت از آیه، جدا از آیات قبل و بعد است که به جهت خاصی در آن جا گنجانیده شده است.^[۱۸]

پی نوشت

- [۱] ابن البطریق، العمده، ص ۱۲۱ و ۱۲۳؛ سید هاشم بحرانی، غایه المرام، ص ۳۲۰، علامه امینی، الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۸.
- [۲] این حدیث متواتر است و در کتب شیعه و سنی آمده است. در کتاب «الغدیر» ناقلان این حدیث طبقه به طبقه از قرن اول تا قرن چهاردهم ذکر شده‌اند که در راس آنها بیش از ۶۰ تن از طبقه اصحاب پیامبر هستند که در کتب اهل سنت راوی این حدیث بودند و نام آنها در آن کتب ثبت شده است. و همچنین در کتاب عیقات میرحامد حسین، تواتر حدیث غدیر ثابت شده است. رک: الغدیر، ج ۱، ص ۱۴ - ۱۱۴؛ ابن المغازلی، مناقب، ص ۲۵ - ۲۶؛ مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، ص ۷۲ - ۷۳.
- [۳] العمده، ص ۱۷۳ - ۱۷۵؛ احمد بن حنبل، مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲؛ الغدیر، ج ۱، ص ۵۱؛ ج ۳، ص ۱۹۷ - ۲۰۱.
- [۴] در مورد تواتر احادیث مربوط به امامت حضرت علی (ع) در کتاب الغدیر و کتاب عیقات کوشش های بسیاری صورت گرفته است. فاضل قوشچی نیز - از اهل سنت - در مورد بعضی روایات تواتر شان وارد نمی‌نماید. رک: شرح قوشچی بر تجرید الاعتقاد، خواجه ی طوسی.
- [۵] محمد بن حسن حرّ عاملی، اثبات الهداه، ج ۳، ص ۱۲۳؛ سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع الموده، ص ۴۹۴؛ غایه المرام، ص ۲۶۷، ج ۱۰، به نقل از مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۲، ص ۱۸۵.
- [۶] «و ما یقول عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»، نجم، ۴، ۳.
- [۷] رک: به کتب تفسیر، ذیل آیه ی مورد بحث، مانند فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۵؛ تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۲۱ - ۴۳۰؛ جلال الدین سیوطی، درالمنثور، ج ۲، ص ۳۹۳؛ همچنین کتب روایی اهل سنت این جریان را نقل کرده‌اند مانند: ذخایر العقبی، مخب الدین طبری، ص ۸۸؛ نیز جلال الدین سیوطی، لباب النقول، ص ۹۰؛ علاء الدین علی المتقی، کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۱ و بسیاری کتب دیگر که به برخی از آنها در تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۴۲۵ اشاره شده است.
- [۸] تحلیل از کتاب امامت و رهبری، اثر استاد مطهری، ص ۳۸ برگرفته شده است.

[۹] «انما» به گفته ی نحویبون دلالت بر حصر دارد. رک: مختصر المعانی.

[۱۰] کلینی، کافی، کتاب الحجّه، باب ما نصّ الله ورسوله علی الاثمه واحداً فواحداً، ج ۱.

[۱۱] متن روایت چنین است: عن ابی بصیر قال: سألت ابا عبد الله (ع) عن قوله الله عزوجل «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منکم»، فقال (ع) نزلت فی علی بن ابی طالب و الحسن و الحسين فقلت له: انّ الناس یقولون: فما له لم یسم علیاً و اهل بیته فی کتاب الله عزوجل؟ قال (ع) قولوا لهم: ان رسول الله نزلت علیه الصلاه و لم یسم الله لهم ثلاثاً و اربعاً، حتی کان رسول الله هو الذی فسر لهم ذلك. و نزلت علیه الزکاه و لم یسم لهم من کل اربعین درهماً، حتی کان رسول الله هو الذی فسر لهم ذلك. و نزل الحج فلم یقل لهم طوفوا اسبوعاً حتی کان رسول الله هو الذی فسر لهم ذلك. [۱۲] این نکته را استاد هادوی تهرانی در جلسه درس «مبانی کلامی اجتهاد» ایراد فرمودند، که درج کتاب مبانی کلامی اجتهاد به چاپ خواهد رسید.

[۱۳] همان.

[۱۴] امامت و رهبری، ص ۱۰۹ - ۱۱۰، چاپ ۲۷، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۱.

[۱۵] احزاب، ۳۳: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً: همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت دور نماید و شما را به پاکی خاصی مطهر گرداند» آیه ی فوق در ضمن آیاتی که مربوط به نساء النبی است گنجانده شده است.

[۱۶] مائده، ۶۷: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته: ای پیامبر آنچه را که از پروردگارت به تو نازل شده بیان کن و گرنه رسالت او را انجام ندادی» این آیه در لایلی آیات مربوط به احکام مربوط به مردار و گوشت های حرام آمده است.

[۱۷] مائده، ۵۵: «انما ولیکم الله...» که ذیل آیات مربوط به عدم دوستی یهود و نصاری آمده است.

[۱۸] این نکته نیز از دروس «مبانی کلامی اجتهاد» استاد هادوی تهرانی، استفاده شده است که در ج ۲ کتاب طبع خواهد گردید.



معارف

مبارزات امام باقر علیه السلام با نسبت‌های غلوآمیز به ائمه

گفت وگو با دکتر رسول جعفریان، مورخ و محقق تاریخ اسلام

دوران امامت امام باقر (ع)، عصر گسترش جریان غلات و نفوذ غالیان بوده است. گروهی که با دادن نسبت‌هایی غلوآمیز به ائمه، بیشترین آسیب را به مذهب تشیع رساند.

دوران امامت امام باقر (ع)، عصر گسترش جریان غلات و نفوذ غالیان بوده است. گروهی که با دادن نسبت‌هایی غلوآمیز به ائمه، بیشترین آسیب را به مذهب تشیع رساند. گفت و گوی خبرنگاران با دکتر رسول جعفریان، محقق و پژوهشگر تاریخ، درباره ظهور جریان غالیان و مبارزات امام پنجم با این گروه را می‌خوانید.

«غلو» در جریان غالیان چگونه تعریف می‌شود؟- غلو که جوش آوردن و از حد خارج شدن است، یک تعریف کلی دارد که عدول از حق به سمت افراط است. نتایج هم دادن نسبت‌هایی است که اساس آن را غلو تشکیل می‌دهد، یعنی افراط به سمت بالا. اساس این غلو نسبت ربوبیت دادن به انسانها در کنار خداوند است. جریان غالیان، جریان تندرویی که به نام غلو

و غلات شناخته می شود، بیشترین آسیب را به تشیع رساند و مهم ترین خطر تلقی می شد. به اجمال باید عرض کرد، اگر مبارزه مستمر امامان با این غالیان نبود، آنان بر کلیت جامعه تشیع غلبه کرده و اساس آن را مخدوش کرده بودند. حتی با وجود این مبارزات، باز هم غالیان توانستند بخش هایی از جامعه شیعی را با خود همراه کرده و از راه بدر کنند، حرکتی که تا به امروز آثارش برجای مانده است.

این غلو چگونه پدید آمد و آیا در قرآن به آن اشاره ای شده است؟- نخستین بار در خود قرآن روی این حقیقت تأکید شده است که در برخی از ادیان، جریان غلو غلبه یافته است. این ایرادی بود که خداوند به مسیحیان داشت، آنجا که فرمود: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا (نساء: ۱۷۱). در این آیه، خداوند اهل کتاب را از غلو در دین پرهیز داده است. اولاً در باره خدا، فقط آنچه حق یعنی درست است گفته شود. دیگر این که مسیح پسر خدا نیست، بلکه فرزند مریم و رسول خدا و کلمه ای و روحی است که خداوند به مریم القا کرده است، بنابراین و در نتیجه سخن گفتن از سه خدا (یا اب و ابن و روح القدس) نادرست است. باز تأکید می کند که خداوند فرزندی ندارد و آنچه در آسمانها و زمین است متعلق به اوست.

مسأله مهمی که در این باره مطرح است، در دوره رسول الله (ص) چنین نسبت هایی نسبت به آن حضرت مطرح نشد، اما بعدها در باره امیر المؤمنین (ع) به وفور گفته شد. چگونه می شود که غلو درباره پیامبر صورت نگرفت اما پیرامون حضرت علی (ع) و اولاد آن حضرت بسیار دیده شد؟ - یک نکته که در پاسخ به این پرسش مورد توجه برخی از نویسندگان قدیم هم قرار گرفته، این است که محیط عراق، محیطی با فرهنگ های متفاوت و کهن بود. در این فرهنگ ها که بخشی از آنها فرهنگ مسیحی بود، نگره های غلوگرایانه فراوان وجود داشت. بنابراین زمانی که اسلام وارد عراق گردید، به طور طبیعی مسلمانان تحت تأثیر این قبیل فرهنگها قرار گرفتند. به عبارت دیگر، اسلام در مدینه زمان رسول الله، با یک فرهنگ نیرومندی مواجه نبود، اما البته همان مقدار که بود قرآن برخورد کرده و انحرافات یهود و نصارا را نشان داد، اما وجود یک فرهنگ بسیط در مدینه آن هم در فاصله ده

سال و این که مرتب آیات الهی نازل شده و همه منتظر بودند ببینند خداوند چه می گوید، راه را بر وجود اندیشه های منحرف در میان مسلمانان بست، اما عراق شرایط متفاوتی داشت. ابن ابی الحدید در پاسخ این پرسش که چرا زمان رسول الله، با این که مردم اخبار غیبی از آن حضرت می شنیدند، در باره آن حضرت غلو نمی کردند اما در باره امام علی غلو می کردند، عقل و ایمان صحابه را استوارتر می داند. در حالی که این ستایش وجهی ندارد، مهم بساطت است. او به درستی می گوید: تفاوت میان غالیان عراق با عربهایی که معاصر رسول الله بودند، در این بود که این افراد عراقی و ساکن کوفه بودند و طینت عراق همیشه محل رشد گرایش های انحرافی و فرقه ای عجیب و مذاهب تازه بوده است. مردمان این نواحی خود اهل فکر و دقت و نظریه و بحث در آراء و عقاید و شبهه طرح کردن در باره مذاهب بودند و در میان آنان در روزگار کسرها کسانی مانند مانی و دیصان و مزدک بودند. در حالی که نه طینت مردم حجاز مانند عراقی ها بود و نه ذهن حجازی مانند ذهن عراقی ها. آنچه بر اذهان حجازی ها غلبه داشت، خشکی و تکبر و خشونت طبع بود. ساکنان مدینه و مکه و طائف نیز، طبعشان نزدیک به طبع بادیه نشینان اطراف بوده و پیش از اسلام هیچ حکیم و فیلسوف و صاحب نظر و نیز موقعیتی برای طرح شبهه و ارائه فرقه ای بدعت گر در آن جا وجود نداشت.

با توجه به خصوصیات مردم عراق و حضور حضرت علی (ع) در این کشور، جریان غالیان در زمان ایشان چگونه گسترش یافت؟ - غلو در عراق از زمان خود امام علی علیه السلام ریشه دواند و چنان که منابع نوشته اند، امام با شدت با آنان برخورد کرد. اما به تدریج زمینه رشد آنان فراهم شد. این زمینه چنان بود که گروهی به طرفداری اهل بیت پدید آمدند و زمانی که شدت دشمنی امویان را دیدند، به تدریج در دوستی افراط ورزیدند. این گذشت تا آن که در محافل خاصی در کوفه، جریان فکری افراطی و غالی شکل گرفت و امامان به دلیل این که در مدینه بودند، امکان نظارت کافی نداشتند. به علاوه، چون ارتباطات نیز پنهانی و مخفیانه بود، برخی از رهبران غلات، ادعاهای گزاف به عنوان نمایندگی از طرف امامان مطرح می کردند. در ماجرای ظهور مختار، و شکست نهایی وی، زمینه های روحی غلو بیشتر شد و به تدریج که فرهنگ اسلامی به سمت تثویزه شدن پیش می رفت، غلو نیز خود را با ادعاهای شگفت، در بازار مکتب سازی در عراق، آماده می کرد.

بر پایه روایات و مستندات تاریخی، این جریان در زمان امام باقر(ع)

گسترش بیشتری داشته و رهبران غالی ادعاهای عجیبی را مطرح می کردند. نوع غلو آن ها چگونه بوده است؟ - بله، اشارات مختصری در باره برخورد امام مجتبی، امام سجاد و سپس امام باقر-علیهم السلام. در باره غلو در اختیار داریم. این جریان در دوره امام باقر بیشتر و بیشتر شد. مغیره بن سعید عجلی یکی از نخستین رهبران غالی است که ادعاهای عجیب و غریبی مطرح کرد. به گزارش علی بن محمد نوفلی وی از امام باقر اجازه خواست تا نزد ایشان برود. آنگاه گفت: شما به مردم بگویید که من غیب می دانم، من عراق را در اختیار شما خواهم گذاشت! امام باقر بشدت با او برخورد کرده و حرفهای تندی به او زد. آنگاه وی نزد ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه رفت. اما او نیز با وی چنین کرده با کتک از خود دورش کرد. سپس نزد محمد بن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) رفت. او مردی آرام و ساکت بود. همان مطالب را برای وی هم بازگفت و او سکوت کرد. او در سکوت وی طمع کرده و گفت: شهادت می دهم که او همان مهدی است که رسول الله بشارت آمدنش داده است. او قائم اهل بیت است. او همچنین ادعا کرد که علی بن الحسین یعنی امام سجاد، به محمد بن عبدالله بن حسن وصیت کرده است. سپس به کوفه آمد. وی فردی شعبده باز بود. به گمراهی مردم نشست و شمار فراوانی فریفته او شدند.

مغیره بن سعید عجلی در بدبین کردن جامعه مسلمانی نسبت به شیعیان نقش مؤثری داشت. در باره نقش مغیره و نسبت هایی که به امام باقر می داد، شعری از ابوهریره عجلی خطاب به امام باقر علیه السلام در دست است که گفت: أبا جعفر أنت الولی أحبّه وأرضی بما ترضی به و أتابع / أنتنا رجال یحملون علیکم أحادیث قد ضاقت بهنّ الأضالع / أحادیث أفساها المغیره فیهم و شرّ الأمور المحدثات البدائع / وی در این شعر خطاب به امام می گوید: ای ابوجعفر! تو ولی هستی که من او را دوست دارم و هر آنچه تو به آن راضی هستی، من هم راضی بوده و پیروم. اما مردانی نزد ما آیند و مطالبی از شما نقل می کنند که ما را دلگیر می کند. اینها احادیثی است که مغیره [بن سعید] از شما منتشر کرده و بدترین امور، بدعتها هستند.

غالیان برای اثبات ادعاهای خود از چه ابزارهایی استفاده می کردند و برخورد امام باقر(ع) با این جریان در روایات معتبر چگونه آمده است؟

- حمزه بن عمار بربری از اهالی مدینه بود که از آن جدا شد و مدعی نبوت شخصی به نام ابن کرب شده، محمد بن حنفیه خدا می دانست و خودش را امام. او می گفت که هفت سبب (سبعه اسباب) از آسمان بر وی فرود خواهد آمد و او زمین را با آن خواهد گشود و مالک آن خواهد شد. شماری از مردم مدینه و کوفه از وی پیروی کردند. ابوجعفر باقر علیه السلام از او بیزار می جست و تکذیبش کرد و شیعیان نیز از او برائت جستند. بیان [بن سمعان] یکی از هواداران او بود که می گفت امام باقر به او وصیت کرده است. بیان همراه پانزده نفر از پیروانش توسط خالد بن عبدالله قسری دستگیر شده و در مسجد کوفه آتش زده شد. نوبختی در جای دیگری می نویسد: بیان نامه ای به امام باقر نوشت و او را به خود و اقرار به نبوتش خواند و گفت: اَسلم تسلّم. تسلیم شو تا سالم بمانی. امام باقر به کسی که نامه را آورده بود دستور داد تا نامه را بخورد. بیان هم جانش را بر سر این ادعایش گذاشت (فرق الشیعه: ۳۱). ابومنصور نامی که از طبایفه عبدالقیس بود، از کوفیانی که خانه آنجا داشت، اما در بادیه بزرگ شده و فردی امی بود، پس از وفات امام باقر مدعی شد که آن حضرت، «امر» امامت را به او سپرده و او را وصی خود کرده است. کم کم ادعاهای بزرگتری کرد تا آن که گفت: علی بن ابی طالب پیامبر بوده است. همین طور حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی، من هم نبی و رسول هستم. پس از من هم شش تن از فرزندانم پیامبرند و آخرین آنها قائم است. وی به یارانش گفته بود هر کس با آنها مخالفت کرد او را ترور کنند. چون کافر و مشرک هستند. نام این کار را جهاد خفی گذاشته بود. (فرق الشیعه، ص ۳۵). این نمونه ها نشان می دهد غالبان با چه ابزارها و ادعاها تلاش می کردند دوستداران اهل بیت را به سمت خود جذب کنند. این افراد اغلب از کسانی بودند که سابقه نصرانیت یا ادیان دیگر داشته و باورهای گذشته و باستانی خود را عقاید اسلامی و شیعی گره می زدند. تشخیص درستی و نادرستی این ادعاها با شیعیان ساده دل که علاقه مند به اهل بیت بودند دشوار بود. به همین دلیل کسانی جذب اینان می شدند. اما مهم تر از همه بدنامی بود که برای ائمه و شیعیان در میان سایر مسلمانان بوجود آورده و زمینه دور شدن آنان را از تشیع فراهم می کردند.

امام هادی علیه السلام و اتحاد پیروان اهل بیت

امام هادی علیه السلام

نویسنده: عبدالکریم پاک نیا

امام هادی (ع) در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ ق. در اطراف مدینه در محلی به نام صریا به دنیا آمد. پدر بزرگوارش امام جواد و مادر گرامی اش سمانه مغربیه است که بانویی با فضیلت، شب زنده دار و با تقوا بود. امام هادی (ع) در سال ۲۲۰ ق در هشت سالگی، پس از شهادت پدرش به مقام امامت رسید. امام در طول ۳۳ امامت خویش با چند تن از خلفای عباسی معاصر بود که به

ترتیب عبارت اند از:

۱. معتصم، برادر مأمون (۲۱۷- ۲۲۷)؛
۲. واثق، پسر معتصم (۲۲۷- ۲۳۲)؛
۳. متوکل، برادر واثق (۲۳۲- ۲۴۸)؛
۴. منتصر، پسر متوکل (۶ ماه)؛
۵. مستعین، پسر عموی منتصر (۲۴۸- ۲۵۲)؛
۶. معزز، پسر دیگر متوکل (۲۵۲- ۲۵۵).

امام دهم در زمان خلیفه معتز مسموم شد و به شهادت رسید و در شهر سامرا به خاک سپرده شد. امام هادی (ع)، سخنانی درباره عوامل و موانع وحدت مسلمانان دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

چند سند رهبری ائمه

از مهم ترین دلایل مکتب اهل بیت (ع) برای موضوع امامت انسان های صالح و انحصار رهبری امت اسلام در جانشینان مخصوص حضرت رسول (ص)، حفظ انسجام و وحدت در جامعه اسلامی است؛ زیرا اگر زمام امور امت به دست رهبران جامع شرایط باشد و امت اسلام تحت چنان رهبری متحد و منسجم شوند، رسیدن به اهداف بلند حضرت محمد (ص) و جامعه ایده آل اسلامی به سهولت انجام خواهد شد و هویت و فرهنگ مسلمانان از دستبرد دشمنان کافر و عوامل نفاق انگیز مصونیت خواهد یافت؛ اما اگر رهبری امت اسلام به دست کسانی باشد که به ارکان مکتب اسلام باور ندارند و ایمان چندان مستحکمی ندارند تا به همه دستور های آن ملتزم باشند، هرگز نخواهند توانست در جامعه اسلامی انسجام و نظم و وحدت ایجاد کنند. حضرت فاطمه زهرا (س) در جمله ای زیبا این نکته را چنین بیان فرموده است که:

«جَعَلَ اللهُ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمَلَّةِ وَإِمَامَتَنَا أَمَانًا لِلْفِرْقَةِ»^[۱] خدای متعال اطاعت ما اهل بیت پیامبر (ص) را وسیله نظم و انسجام جامعه، و امامت ما را مایه در امان ماندن از تفرقه و تشتت جامعه قرار داده است.»

ایات متعدد قرآنی نیز همانند ایات انذار تطهیر، مودت، اکمال، ابلاغ، مباحله و هل اتی بیانگر این است که مردم برای حفظ نظام جامعه باید از امامان معصوم (ع) پیروی کنند و از غیر آنان فرمان نبرند؛ چرا که معصومان الگوهای ممتاز انسانی و کامل ترین مروجان معارف الهی در سطح جهان هستند. به همین جهت، خداوند متعال در کنار اطاعت از خدا و رسولش، پیروی از اولی الامر - یعنی امامان - را بر همگان واجب گردانیده است.^[۲] کمترین اثر این همبستگی، دفع خصومت ها و کینه های دیرینه است. امام باقر (ع) فرمود: آل محمد (ص) همان حبل الله است که خداوند در قرآن دستور داد که به آن چنگ زده شود و فرمود: (واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا).

امام هادی (ع) به طور مفصل به ضرورت رهبری امامان معصوم در زیارت جامعه کبیره پرداخته و جوانب آن را روشن کرده است. در عصر غیبت نیز تداوم ولایت ائمه (ع) به وسیله ولی فقیه جامع شرایط محقق خواهد شد.

حاکم شدن ارزش های واقعی

یکی از موانع انسجام اسلامی، حاکم شدن ارزش های دروغین و غیر انسانی و رذایل در جامعه است. یقیناً پیوند روابط انسانی و نزدیک شدن دل های افراد جامعه به همدیگر، در اثر اعتماد و علاقه قلبی آنان به همدیگر است. اگر معاشرت صحیح بر اساس موازین اخلاقی و کمالات انسانی در جامعه صورت گیرد، اتحاد مردم روز به روز بیشتر می شود و اگر ارزش های اخلاقی از میان رود، همه مردم در ظاهر به همدیگر احترام نفاق آمیز خواهند داشت؛ اما در باطن دشمن یکدیگر خواهند بود؛ مثلاً اگر عدالت در جامعه جای خود را به تبعیض و بی عدالتی بدهد و مردم از همدیگر و مسئولان ناراضی باشند، وحدت در آن جامعه معنا نخواهد داشت؛ زیرا با کوچک ترین بحرانی کینه ها بروز می کند، آتش اختلاف شعله می کشد و ناراحتی های درونی افراد آشکار می شود. اما اگر آموزه های وحیانی قرآن و اهل بیت (ع) همانند امانت داری، صلح رحم، صداقت راستگویی، عیادت از بیماران، کمک به مستمندان، شرکت در تشییع جنازه مسلمانان، خودداری از تزیین حقوق دیگران، انفاق، احسان، عفو و گذشت و احترام به عالمان ربّانی در میان

مردم رواج داشته باشد، اعتماد متقابل تحقق می یابد و پایه های وحدت اسلامی منسجم تر خواهد شد.

در سخنان امام هادی (ع) ترغیب و تشویق به این فضایل و کمالات فراوان دیده می شود. آن حضرت می فرمود: اگر مردم در دره ها و کوه ها از پی مقاصدشان هستند، من راه کسی را خواهم پیمود که خالص و مخلص راه بندگی خدای را می پیماید.^[۳]

نمونه های از رفتارهای امام هادی (ع) را در ترویج ارزش های اسلامی ذکر می کنیم.

الف) شایسته سالاری

بدون شک شایسته سالاری عامل وحدت و همدلی، و فامیل سالاری در جامعه موجب اختلاف و کینه خواهد بود. روزی یکی از فقهای برجسته شیعه که در مناظره ای، مخالفین اهل بیت (ع) را محکوم کرده و او را با براهین واضح رسوا ساخته بود، به مجلس امام هادی (ع) آمد. امام بسیار به او احترام گذاشت و او را در صدر مجلس نشاند. هاشمیان به امام اعتراض کردند که چرا آن حضرت عالم غیر علوی و غیر هاشمی را این همه تعظیم و اکرم کرده است. امام هادی در پاسخ آنان که نسب جز در املاک ارزش گذاری می دانستند، فرمود: مبادا از کسانی باشید که خداوند در مقام مذمت آنان فرمود: «لَمْ تَرَالِي الدَّيْنَ اَوْثُوًا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَدْعُوْنَ اِلَى كِتَابِ اللّٰهِ لِيُخَكِّمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيْقًا مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُوْنَ»^[۴]؛ «ایا ندیدی کسانی که بهره ای از کتاب آسمانی داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کنند، سپس گروهی از آنان با علم و آگاهی روی می گردانند؛ در حالی که از پذیرش حق اعراض کرده اند؟»

آن گاه امام به دستور خداوند متعال در سوره مجادله اشاره می کند و نکاتی اخلاقی را متذکر می شود و از آنان می پرسد: ایا خداوند رتبه افراد را برحسب درجات علم و تقوا بالا می برد یا براساس شرافت فامیلی و نسبی؟^[۵]

ب) طرد عناصر مفسد و اختلاف افکن

امام هادی (ع) برای حفظ اتحاد جامعه، تفرقه افکنان را طرد و آنان را که دارای اندیشه های منحرف بودند، به جامعه معرفی می کرد.
محمد بن عیسی می گوید: امام علی النقی (ع) در نامه ای به من نوشت:

خدا علی حسکه قمی و قاسم یقطینی را لعنت کند! شیطان به نظر قاسم آمده و با القای سخنان فریبنده، او را مغرور کرده است.^[۶] در این نامه امام هادی (ع) این دو عنصر تفرقه افکن را لعن و طرد کرد؛ زیرا آنها با ادعاهای غلو آمیز و سخنان گزافه، به دنبال ایجاد تفرقه در میان شیعیان بودند.

امام علی (ع) می فرماید:

«ایاکم و الفرقة الّا من دعا إلى هذا الشعار فأفتلوه و لو كان تحت عمّامتی هذه»^[۷] از پراکندگی و اختلاف بپرهیزید. آگاه باشید! هر گاه کسی مردم را به تفرقه و جدایی و تکروی دعوت کند، او را بکشید؛ هر چند که زیر عمّامه من باشد».

حضرت هادی (ع) نیز به پیروی از علی (ع)، هر گاه می دید که ارشاد و نصیحت کارساز نیست، با کسانی که با سخنان واهی و تفرقه افکنانه خود، سعی در خدشه دار کردن یکپارچگی مسلمانان بودند، به شدت برخورد می کرد و حتی در برخی موارد، دستور نابودی برخی از آنان را صادر فرمود. فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی در ابتدا از یاران نزدیک امام هادی (ع) و نماینده آن حضرت بود؛ اما بعدها هواهای نفسانی و حب ریاست و دنیاپرستی باعث خروج او از مسیر حقیقت شد و به ترویج بدعت و اعتقادات کفرآمیز و انحراف مردم از حق پرداخت و عملاً در صفوف شیعیان دو دستگی ایجاد کرد؛ زیرا مردم گمان می کردند که او هنوز در سلک یاران امام علی النقی (ع) باقی مانده و نماینده آن حضرت است.

در این میان ابراهیم بن محمد به امام هادی (ع) نامه ای نوشت و در مورد سخنان اختلاف انگیز وی پرسش کرد. او نوشته بود:

«فدایت شوم! فارس قزوینی با علی بن جعفر یمانی در مسائل اسلامی اختلاف شدیدی دارند. آن دو چنان از هم متنفرند که از یکدیگر برائت می جویند. اگر صلاح می دانید، ما را به سوی حق رهنمون شوید و تکلیف ما را مشخص سازید که مسائل دین خود را از کدام یک بپرسیم و ما به رهنمایی بسیار نیازمندیم».

امام در پاسخ نوشت:

«اینجا جای شک و تردید و جای پرسش نیست. مقام علی بن جعفر یمانی بالاتر از این سخنان است که شما او را با فارس قزوینی مقایسه کنید.

خداوند مقام او را بزرگ داشته است. شما هر مشکلی داشتید، از علی بن جعفر بپرسید و از فارس دوری کنید (مبادا با اعمال خود فارس را تقویت کنید) و اجازه ندهید او در کارهای دینی شما دخالت کند. ان شاء الله تو و تمام همشهریان تو که پیرو تو هستند، اطاعت خواهید کرد و من از نیرنگ های او به مردم آگاهم؛ هرگز به فارس اعتنا نکنید».^[۸]

با وجود آنکه امام هادی (ع)، فارس قزوینی را از اعمال کفر آمیزش برحذر داشت، اما او جسارت را از حد گذرانید و همچنان وجوهات شرعیه را از مردم می گرفت و بر خلاف مصالح دین و بدون رضایت خواسته پیشوای دهم (ع)، در آن تصرف می کرد. یکی از مهم ترین عوامل لغزش فارس قزوینی، دنیا دوستی و ریاست طلبی بود که او را از امامت دور کرد و به سوی باطل کشانید. او در این مسیر چنان افراط کرد که حکم ارتداد و کفر وی از سوی امام (ع) صادر شد. متن حکم حضرت امام هادی (ع) در مورد این عنصر فتنه انگیز این گونه بود:

«هذا فارس لعنه الله یعمل من قبلی فثاناً داعياً إلى البدعیه و دمه هدر لکل من قتلته، فمن هذا الذی یریحنی منه یقتله و أنا ضامن له علی الله الجنه؛ فارس بن حاتم . که خدا او را لعنت کند .

خود را نماینده من می داند؛ در حالی که او شخصی فتنه ساز و تفرقه انداز است، مردم را به سوی بدعت می خواند. قتل او واجب است و هر کس او را بکشد و مرا از شر او راحت کند، بهشت را برایش ضمانت می کنم».

مدتی از صدور این حکم گذشت و کسی موفق به قتل او نشد؛ تا اینکه امام (ع) یکی از یاران شجاع و متعهد خود را به نام جنید احضار کرد و به او فرمود: تو مأموریت داری آن مرد تفرقه افکن را به قتل برسانی و شیعیان را از سخنان تفرقه آمیز وی راحت کنی. بعد مبلغی به وی داد تا سلاحی تهیه کند. جنید نیز وی را هنگامی که از مسجد خارج می شد، او را به سزای اعمال ننگینش رسانید و به برکت دعای امام، جنید مورد سوء ظن قرار نگرفت. آن حضرت جنید را که این عامل تفرقه افکن را از میان برداشته بود، مورد تفقد و تشویق قرار داد و جنید تا زمان رحلت امام عسکری (ع) زنده بود و از ائمه (ع) مستمری دریافت می کرد.^[۹]

ج) تکریم انسان های شریف

برای حفظ انسجام جامعه باید بر شایستگان و افراد شریف ارج نهاد؛ چرا

که آنان در هر جا که باشند، می توانند محور وحدت و یكدلی مردم قرار گیرند؛ اما اگر آنان مورد بی مهری قرار گیرند و در جامعه منزوی شوند، افراد نالایق و فتنه گر میدان دار خواهند بود و شعله فتنه و اختلاف و دو دستگی دامن همه را خواهد گرفت. به این جهت، حاکمان و متولیان و عموم مردم باید برای استحکام جامعه، شایستگان و نخبگان خود را تکریم کنند. امام هادی (ع) ضمن طرد افراد نالایق و فتنه گر، به شایستگان و انسان های شریف نیز بها می داد.

علی بن مهزیار اهوازی یکی از نیکان عصر خود بود که مورد تکریم حضرت هادی قرار گرفت. جملات مهرآمیز امام در مورد وی چنین است:

«أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَخْفَظَكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْكَ وَمِنْ خَلْفِكَ وَ فِي كُلِّ حَالَتِكَ فَأَبْشِرْ فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يَدْفَعَ اللَّهُ عَنْكَ وَ اللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَجْعَلَ لَكَ الْخَيْرَ»؛ از خداوند مسئلت دارم که تو را از پیش رو و پشت سر و در همه حالات محافظت کند. خوشحال باش که من امیدوارم خداوند بلاها و فتنه ها را از تو دفع کند و برایت خیر و نیکی مقدر گرداند».^[۱۰]

د) ارتباط مداوم با نمایندگان

همچنان که برای حفظ اتحاد جامعه وجود رهبری جامع شرایط ضرورتی انکارناپذیر است، تداوم ارتباط با او نیز ضرورت دارد؛ زیرا اگر در جامعه ای رهبری به طور دائم با پیروانش مرتبط نباشد، عوامل فتنه گر و دشمنان وحدت و استقلال، جامعه به راحتی می توانند در صفوف مردم رخنه کنند. به این جهت، امام هادی (ع) به نصب نمایندگان شایسته و تقویت شبکه ارتباطی خود با تمام پیروانش در تمام نقاط ممالک اسلامی، اهتمام ویژه داشت.

آن حضرت در سال ۲۳۲ در نامه ای به علی بن بلال چنین نوشت:

«من ابوعلی بن راشد را به جای حسین عبدالرثبه به عنوان نماینده ام نصب کردم و او را، که فضل و ایمان بی نظیرش را می شناسم، امین خود قرار دادم و می دانم که تو بزرگ دیار خود هستی. دوست داشتم تو را تکریم کنم و در این باره برایت نامه بنویسم. پس، از او پیروی کن و تمام حق و حقوقی را که به عهده داری، به او بسپار و اصحاب و یارانم را نیز بر این نکته ترغیب و تشویق کن و چنان نماینده ام را معرفی کن که همه آنان از او پشتیبانی و حمایت کنند و این کار موجب احترام و جلب محبت ما خواهد بود و تو نیز در برابر

آن از خدا پاداش دریافت خواهی کرد».^[۱۱]
 امام در سخن دیگری به احمد بن اسحاق قمی فرمود:
 «ابوعمر و عثمان بن سعید عمری نایب اول از نواب اربعه) مورد اعتماد و
 امین من است. آنچه به شما می گوید، از من می گوید و آنچه به شما می
 رساند، از من می رساند».^[۱۲]

پی نوشت

- [۱]. الاحتجاج، ج ۱، ص ۹۷.
- [۲]. نساء / ۵۹.
- [۳]. تفسیر امام عسکری، ص ۳۲۹.
- [۴]. آل عمران / ۳۳.
- [۵]. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۵۳.
- [۶]. رجال کشی، ص ۵۱۸.
- [۷]. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.
- [۸]. رجال کشی، ص ۵۲۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۵۹؛ شاگردان مکتب ائمه (ع)، ج ۲، ص ۵.
- [۹]. معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۲۵۹؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۵.
- [۱۰]. بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۴۱. البته در بحار الانوار این جملات از امام جواد نقل شده است.
- [۱۱]. فرهنگ جامع سخنان امام هادی، ص ۲۹۸.
- [۱۲]. همان، ص ۳۰۲.

پرسش

فلسفه قربانی در حج چیست؟

در ذیل آیات ۱۹۶ سوره بقره گفته شده: «هرکس از عمره تمتع به حج باز آید هرچه میسر و مقدور اوست از جنس شتر و گاو و گوسفند قربانی کند». کشتن این همه حیوان چه دردی از مردم دوامی کرد. رسوم عبادی که دردی از درد مردم دوا نکند، به چه کاری آید؟ این رسم نه تنها دردی را دوا نمی‌کند، بلکه برای عرب بدبخت از نظر بهداشتی صد در صد دارای مشکلاتی هم بوده است؟

پاسخ اجمالی

تمام دستورات و قوانین اسلام بر اساس حکمت یا حکمت‌های بسیار دقیق و سودمند به حال مخلوقات وضع شده است. از جمله قوانین و احکام اسلام این است که بر حاجیان واجب است در روز عید قربان در سرزمین منی قربانی کنند. بعضی از حکمت‌های قربانی در حج عبارتند از: توجه حاجیان به قربانی کردن هواهای نفسانی و ذبح نفس اماره، کسب تقوا و تقرب به خداوند، کمک به مستمندان و ...

پاسخ تفصیلی

از آنجا که قانون‌گذار و شارع احکام اسلام خداوند حکیم است، تمام دستورات و قوانین اسلام بر اساس حکمت یا حکمت‌های بسیار دقیق و سودمند برای مخلوقات وضع شده است هر چند ممکن است ما از بسیاری از علل و حکمت‌های آن آگاه نباشیم. از جمله قوانین و احکام اسلام این است که؛ افرادی که حج تمتع بجا می‌آورند واجب است در روز عید قربان در سرزمین منی قربانی کنند.^[۱]

دانشمندان جهان اسلام با استفاده از آیات و روایات حکمت‌ها و فلسفه‌های متعددی برای قربانی در حج بیان کرده‌اند که در این جا به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. قربانی نماد مبارزه با تعلّقات نفسانی: قربانی کردن حاجیان در روز عید قربان، نمادی از قربانی کردن هواهای نفسانی و ذبح نفس اماره است. همان طوری که دستور خداوند به حضرت ابراهیم (ع) در مورد ذبح حضرت اسماعیل (ع) برای این منظور بوده است تا آن حضرت در پرتو این عمل با سرسخت‌ترین و ریشه دارترین عامل تعلّق نفس که حُبّ و دوستی فرزند است مبارزه کند و با اطاعت از خدا تعلّق نفسانی را ریشه کن سازد. بنابر این، همان طور که اطاعت از این دستور نقش تربیتی بزرگی در جهت رهایی از زندان نفس و تعلّقات حضرت ابراهیم (ع) و حضرت اسماعیل (ع) داشته و مقام و منزلت آنان را نزد خداوند بالاتر برده است. بر این اساس، قربانی کردن حاجیان در واقع نوعی جهاد با نفس در جهت زدودن تعلّقات و وابستگی‌های دنیایی و مادی و رهایی از زندان مال‌پرستی و دنیاطلبی است.^[۲]

۲. کسب تقوا و تقرّب به خداوند: قرآن مجید در این زمینه می‌فرماید: «نه گوشت‌ها و نه خون‌های آنها، هرگز به خدا نمی‌رسد. آن چه به او می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری شماست...»^[۳]؛ زیرا اصولاً خدا نیازی به گوشت قربانی ندارد، چرا که او نه جسم است و نه نیازمند، او وجودی است کامل و بی‌انتهای از هر جهت.

به دیگر سخن؛ هدف خداوند از واجب کردن قربانی آن است که حاجیان با پیمودن مدارج تقوا در مسیر یک انسان کامل قرار گیرند و روز به روز به خدا نزدیک‌تر شوند، همه عبادات کلاس‌های تربیت است. قربانی، درس ایثار و فداکاری و گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خدا را به انسان‌ها می‌آموزد، و درس کمک به نیازمندان و مستمندان است.^[۴]

اگر تنها به حکمت‌های گفته شده نظر داشته باشیم، حتی در صورتی که از گوشت‌های قربانی هیچ استفاده‌ای نشود باز این حکمت‌ها می‌تواند حاصل شود.

۳. کمک به مستمندان و اطعام آنان: از آیات قرآن کریم به خوبی استفاده می‌شود که یکی از اهداف قربانی کردن این است که گوشت آن به مصرف‌های لازم برسد هم قربانی کننده از آن استفاده کند و هم قسمتی را به فقیران نیازمند برساند.^[۵] بر اساس این هدف ارزشمند، مسلمانان مجاز

نیستند گوشت‌های قربانی را در سرزمین منی بر روی زمین بیندازند تا گندیده شود و یا در زیر خاک‌ها مدفون کنند، بلکه گوشت‌های حاصل از قربانی در سرزمین مقدس منی باید در درجه اول به مصرف افراد نیازمند آن سرزمین برسد و اگر نیازمندی در آن روز و در آن سرزمین پیدا نشوند باید آن را به مناطق دیگر حمل کنند و در اختیار نیازمندان قرار دهند. حتی بر اساس این حکمت نیز اگر این گوشت‌ها به موقع به دست افراد نیازمند نرسد و فاسد گردد نباید گفت پس قربانی لازم نیست! بلکه مسلمانان باید سعی کنند با استفاده از امکانات پیشرفته این ثروت عظیم را حفظ کرده و در اسرع وقت در اختیار نیازمندان قرار دهند. به عبارت دیگر؛ نباید گفت چون به دست فقرا نمی‌رسد قربانی نکنید، بلکه باید گفت چون قربانی واجب است و یکی از حکمت‌های آن هم استفاده فقرا از این گوشت است، باید امکانات لازم را فراهم کرد.

خوشبختانه در چند سال اخیر، امکانات بسیاری خوبی در کشتارگاه‌های مکه فراهم شده است و مسئولان حج تا حد زیادی موفق شده‌اند با منجمد کردن این گوشت‌ها جلو اسراف را گرفته و آنها را به مصرف نیازمندان برسانند. اگرچه این موفقیت هنوز به مرحله صد در صد نرسیده است، اما با موفقیت‌های بزرگی که در این راه حاصل شده است تا آن استفاده صد در صد تنها فاصله اندکی باقی است.

پی‌نوشت

موسوی شاهرودی، سید مرتضی، جامع الفتاوی (مناسک حج)، ص ۱۹۳ و ۱۹۵، نشر مشعر، قم، چاپ سوم، ۱۴۲۸ق؛ حسینی خامنه‌ای، سید علی، مناسک الحج، ص ۱۳۱، نشر مشعر، قم، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.

[۲] برگرفته از سایت پرسمان قرآن

[۳] حج، ۳۷: «لَنْ يَنَالِ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ...».

[۴] مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۰۹، دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.

[۵] همان، ص ۸۲.

آیین قربانی کردن در ادیان مختلف

نویسنده: محمدرضا اسدزاده

قربانی کردن در همه ادیان الهی با دلایل مختلف، رسمی یا برجا بوده است. در این متن به جایگاه و دلایل مذهبی این عمل در ادیان مختلف پرداخته شده است

ذبیحه و قربانی آئینی است که در اغلب ادیان و مذاهب دنیا وجود دارد. قربانی شاید همانند دیگر بخشش‌ها و عطاها که ایمان آدمی را می‌آزماید برای سنجش میزان گذشت انسان از مالکیت‌ها و تملک‌هاست، و شاید برای آشکار شدن صدق نیت‌ها. عید قربان بر نماد قربانی بزرگ ابراهیم استوار است. ابراهیم در کشاکش اطاعت از جان هستی و مهر پدری گرفتار آمده است. رؤیاهای شبانه او را به قربانی کردن عزیزترین فرزند امر می‌کند و دل پدری که نسیال در عشق پسر نوجوان گرفتار است. ابراهیم تسلیم اوامر الهی می‌شود اسماعیل را به قربانگاه می‌برد و آنگاه... از جانب خداوند گوسفندی وارد می‌شود تا به جای اسماعیل ذبح شود. چرا که ابراهیم به وحی الهی عمل کرده است. او پیش از آنکه اسماعیل را به قربانگاه برد، مهر به اسماعیل، مهرپدری به یگانه پسرش را به مذبح برد و سر برید و نمادی

شد برای گذشتن از همه چیز در راه رضای خداوند. ابراهیم بزرگمرد بت شکن تاریخ دریافت خداوند او را تنها و خالص و سره از آن خود می‌خواهد. خداوند غیور است در دل ابراهیم که جای مهر خداوندی است جایی برای اغیار نیست، حتی اگر این غیر، اسماعیل باشد. در تمام ادیان الهی اسلام، مسیحیت، زرتشتی و یهود مراسم قربانی وجود دارد و همین‌طور در سایر آئین‌هایی که برخاسته از اسطوره‌ها، افسانه‌ها و چند خدایی انسان کهن است می‌توان ردپای پررنگی از این مراسم را مشاهده کرد. آنچه در زیر می‌آید بررسی اجمالی در این زمینه است.

قربانی، امروزه به ویژه در میان مسلمین با هدف و انگیزه تقرب و یا عمل به نذراست و منحصرأ با ذبح حیوانی که برای مراسم در نظر گرفته شده است به انجام می‌رسد ولی در گذشته‌های دور و در میان قبایل گوناگون با انگیزه‌ها و شیوه‌های متفاوتی (از قبیل قربانی کردن حیوان و انسان) انجام می‌یافته است. انگیزه‌ها و اهداف قربانی در میان قبایل و طوایف دوره باستان که بیشتر آنان ارباب انواع (خدای خورشید، آسمان، زمین، ماه، باران و...) را می‌پرستیدند شامل موارد زیر بوده است:

- ۱- ایمنی از خشم خدا و طلب یاری از او: مؤمنان در جریان عبادت خود را به مذبح که در جلوی معبد قرار داشت می‌رساندند و به وسیله قربانی و نماز از خشم خدا ایمنی می‌یافتند و یاری او را جلب می‌کردند.
- ۲- قربانی انسان به خاطر دوستی: که گاه افراد انسانی قربانی می‌شدند.
- ۳- جلب خشنودی خدایان: انسان دوره باستان به واسطه آنکه خود را در برابر طبیعت ناتوان و رویدادهای آن را خارج از اختیارات خود و در مقابل منافع خود می‌دید همواره برای برآوردن خواست‌هایی نظیر رویش محصول، یافتن شکار، بارش باران، فرونیامدن صاعقه و امثال این‌ها برای الهه‌های این پدیده‌های طبیعی قربانی می‌کرد.
- ۴- هنگام شیوع بیماری: هنگام شیوع بیماری‌های خطرناک در «ماسالی»، یکی از بینوایان شهر را جامه مقدس می‌پوشاندند و از بیت‌المال اطعام می‌کردند و سپس او را با شاخه‌های مقدس می‌آراستند و در میان مردمی که تصور می‌کردند با این عمل گناهانشان بخشوده می‌شود، او را از بالای صخره به زیر می‌انداختند.
- ۵- هنگام قحط و غلا: مردم «آتن» هنگام قحط و غلا در شیوع طاعون

و امراض دیگر یک یا چند نفر از افراد بشر را قربانی می نمودند تا شهر خود را پاک سازند.

۶- برای پیروزی در جنگ: سپاهیان قبل از آغاز جنگ برای پیروزی خود قربانی تقدیم می کردند.

۷- تطهیر محل تشکیل مجالس عمومی: در آتن برای تطهیر محل تشکیل مجالس عمومی خوکی قربانی می کردند.

۸- گریزانان ارواح تبهکار و مصیبت: این آئین به ویژه در میان رومیان انجام می گرفت. دسته ای برگرد چیزی که می بایست پیراسته شود می گشتند و نماز می گزاردند و قربانی می کردند و بدین گونه ارواح تبهکار را می پراکنده، مصیبت را می گریزانند. این عمل به ویژه برای محصول، رمه، سیاه و شهر به کار می رفت.

۹- دفع بحران بزرگ: بعضی از اقوام باستانی به هنگام بحران های بزرگ، کودکانی تا سیصد تن را در عرض یک روز قربانی می کردند.

۱۰- کفاره گناهان: در حالات یهود می خوانیم که آن ها برای کفاره گناهان خویش قربانی می کردند.

شیوه های قربانی به طرق گوناگونی نه شاید به گوناگونی انگیزه ها و اهداف آن انجام می گرفت که پرتاب کردن از صخره، استفاده از تبر و دم و سوزاندن قربانی از این روش هاست.

در بخش دوم این نوشتار به بررسی مراسم قربانی در میان اهل کتاب (یهود، نصارا و زرتشتیان) خواهیم پرداخت

دین یهود

از واقعیت ذبیحه و قربانی در بین یهود اولیه به دلیل تحریف هایی که بر تورات رفته است، اطلاعی در دست نیست و آنچه هم اکنون از این مراسم در اختیار داریم از منابع فعلی یهود است.

در باب ۳۲- سفر خروج می خوانیم که: جناب هارون گوساله ساخت و مذبحی برای او بنا کرد و فریاد زده گفت: فردا عید است. برای خداوند گوساله را عبادت کرد و بنی اسرائیل را هم امر به عبادت او نمود. پس ایشان به امر هارون ذبایح برای گوساله ذبح نمودند و قربانی ها برای تقرب کردند.^(۱)

در آیه ۳ از باب ۵ سفر خروج می‌خوانیم: به صحرا برویم و نزد یهوه خدای خود قربانی بگذاریم مبادا ما را به وبا یا شمشیر مبتلا سازد. از آنچه که در کتاب مقدس آمده می‌توان نتیجه گرفت که ذبح قربانی یکی از اجزاء دین یهود است.

در شریعت حضرت موسی برای ذبایح نظم و ترتیبی وضع شده بود در حالی که قبل از شریعت وی با توجه به نوع و تعداد ذبایح و شرایط ذبح، ذبایح اختیاری بودند هر کاهن با دست خودش ذبح می‌کرد. کهنه (کاهنان) در بین یهود آنانی بودند که به درجه کهنوت رسیده و اجازه داشتند خودشان قربانی و ذبایح را ذبح کنند. آن‌ها تنها کسانی بودند که وظیفه انجام شعائر دینی را به عهده داشتند. قبل از آنکه حضرت موسی به کوه طور خوانده شود و الواح مقدس را دریافت کند، ذبایح در بین بنی اسرائیل اختیاری بود، وضعیت ثابت و مرتبی نداشت و با توجه به نوع حیوان مذبوح و ذبایح تعداد آن‌ها و شرایط متفاوت بود. ولی پس از آن در ذبح و قربانی‌ها ترتیب و انسجامی پدید آمد و بعدها تقدیم ذبایح در خانواده هارون انحصاری گشت.

قربانی در یهود به دو دسته قربانی «خونین» و «غیرخونین» تقسیم می‌شدند که ذبایح خونین خود سه دسته بودند.

۱- قربانی و ذبایح سوختنی: رسم چنین بود که آن‌ها را به گونه‌ایی می‌سوزاندند که غیر از پوست حیوان چیزی باقی نمی‌ماند که البته آن پوست نیز سهم کاهن بود.

۲- قربانی‌ها و ذبایح تکفیری و خطایی: چنان‌که از اسم آن برمی‌آید به جهت تکفیرگناهان و یا تجاوز از شریعت دهگانه موسی انجام می‌یافته و پاکی فرد خاطی هدف آن بوده است. البته در این نوع ذبایح تمام ذبیحه سوزانده نمی‌شد بلکه تنها دنبه‌های آن سوزانده می‌شد و آنچه از ذبیحه باقی می‌ماند به کهنه می‌رسید. در این مراسم اگر دسترسی به قربانی بزرگ نداشتند یک جفت کبوتر قربانی می‌کردند.

۳- قربانی‌ها و ذبایح سلامت: این نوع قربانی جزو ذبایح واجب محسوب نمی‌شد.

علاوه بر این‌ها ذبح دو گنجشک برای تطهیر و شفا یافتن از برص انجام می‌گرفت. اوامر دهگانه خداوند امر می‌کرد ذبایح از عیوب مبرا و از سلامتی برخوردار باشند و نیز امر می‌کرد که تعداد ذبایح تقدیمی بایستی متناسب با قدرت و توان تقدیم کننده باشد. کیفیت تقدیم ذبایح چنین بود که فقط

شحم (پیه) و کلیه‌های آن‌ها را می‌سوزانند و باقی‌مانده به مصرف کاهن و تقدیم‌کننده می‌رسید. به این صورت که گوشت سینه و کتف‌ها به کاهن و باقی را به صاحب ذبیحه می‌دادند.

بخش دیگری از ذبایح یهود ذبیحه طیور و پرندگان است که خود به سه دسته تقسیم می‌شد.

۱- اگر فردی گناه می‌کرد و قدرت ذبح حیوان چهارپا را نداشت، بخاطر فقر و نداری پرنده‌ایی را ذبح می‌کرد که کفاره گناهانش باشد.

۲- برای تطهیر زنان بعد از زایمان.

۳- برای تطهیر شفایافتگان از بیماری برص.

دیگر ذبایح معمول در بین یهود ذبایح یومیه بوده است که بره‌ها و قوچ‌های دو ساله‌ایی را یکی صبح و دیگری عصر بعد از غروب خورشید ذبح می‌کردند. و اما ذبایح غیرخونین یهود به این صورت بود که کاهن دو دستش را بر سه بز نری به اسم «عزازیل» گذارده و به تمام گناهان بنی اسرائیل اعتراف می‌کرد، سپس حیوان را بدون سربردن در بیابان رها می‌ساخت. که البته همه این مراسم قربانی اعم از خونین و غیر آن با دعایی همراه بود.

دین مسیحیت

ذبیحه و قربانی در نزد نصاری یک جزء جوهری و یک بخش انفکاک ناپذیر دینی محسوب می‌شد. نصاری ذبایح خود را فقط «لوجه الله» تقدیم می‌کردند به این صورت که ذبیحه تقدیمی را برای رضایت خداوند ناپود می‌کردند و به این وسیله به سلطه خداوند برخوردیش اعتراف می‌کردند.

ذبیحه در نزد بعضی از مسیحیان یکی بیش نیست و آن جسد و خون مسیح است که بر مذبح توسط کهنه پیشکش می‌شد ذبیحه در نزد ایشان دو صورت ظاهر و باطن داشت، صورت ظاهر نان و شراب و صورت باطن به جسد و خون مسیح استحاله می‌شد و به این صورت ذبیحه تمام بود. اما در نزد پروتستان‌ها مسیح فقط آن ذبیحه آخری است و این استحاله نان و شراب را به گوشت و خون مسیح منکرند. نصاری هنگام ذبح اسم حضرت مسیح را برده و سپس ذبیحه خود را ذبح می‌کردند

دین زرتشت

برای بررسی آئین قربانی در دین زرتشت بهتر آن است آن را در سه دوره قبل، همزمان و بعد از زرتشت بررسی کنیم:

الف- قبل از زرتشت:

در این دوره ذبح قربانی وجود داشته است. آئین و دین رایج آن زمان «مهرپرستی» و «میترائیسم» بوده و به گواهی تاریخ در این کیش قربانی جایز بود. پیروان این کیش به هنگام بهار گاوی را در معبد قربانی می‌کردند. در این دوره علاوه بر اهورامزدا چهارعنصر آفتاب و ماه، آب و خاک نیز مقدس شمرده می‌شدند و برای آن‌ها فدیة و قربانی می‌دادند.

ب- همزمان با زرتشت:

در زمان ظهور زرتشت اختلاف بسیار است و این اختلاف زمانی از ۶۵۰۰ تا ۴۰۰ قبل از میلاد مسیح را دربرمی‌گیرد ولی زمان ظهور زرتشت هرزمان بوده باشد، به گواهی مطالب گاتاها گفته‌های زرتشت) هرگونه ذبح حیوانات، قربانی کردن آن‌ها و ساختن معبد ممنوع بوده است. چرا که به اعتقاد ایشان چهارپایانی که بشر را غذا می‌دهند و برای او کار می‌کنند باید مورد احترام قرار گیرند. زرتشت در گاتاها صریحاً اعلام می‌کند: نفرین تو ای مزدا به کسانی باد که با تعلیمات خود مردم را از کردار نیک منحرف می‌سازند و به کسانی که حیوانات را با فریاد شادمانی قربانی می‌کنند.

در حقیقت چون آئین‌های چند خدایی پیش از زرتشت بر قربانی‌های متعدد و مکرر استوار بود زرتشت با ایجاد یک رفرم مذهبی، برخی آداب و رسوم مرسوم رایج زمان خویش را حذف و آئین جدیدی بنیان نهاد.

ج- بعد از زرتشت:

بعد از مرگ زرتشت تعالیم وی تحت تأثیر سنن جاری و احتیاجات زندگی و تمایلات مومنین تغییر یافت و ذبح قربانی با مراسم شگفت‌آوری پای به عرصه نهاد و تا آن‌جا پیش رفت که زرتشتیان در مراسم و اعیاد خویش از قربانی استفاده می‌کردند. یکی از این مراسم جشن مهرگان است (به جا مانده از روزگاران مهرپرستی) که زرتشت با تمام نیرو با آن مخالفت

ورزیده بود ولی معلوم نیست دوباره در چه عهدی و در اثر چه عواملی در بین زرتشتیان متداول شده است. در قرن‌های اخیر اغلب خانواده‌های زرتشتی ساکن ایران در جشن مهرگان گوسفندی را سر می‌بریدند.

زرتشتیان ظاهراً تنها در جشن بهمنگان است که از خوردن گوشت و قربانی خودداری می‌کنند. زرتشتیان بهمن (وهومن) را فرشته مقرب «اهورامزدا» می‌دانند و در عالم معنوی آن را مظهر اندیشه نیک و دانش خداداد می‌دانند. پاسبانی چهارپایان سودمند در عالم جسمانی به این «امشاسپند» واگذار شده است و در این روز زرتشتیان در جشن بهمنگان یا بهمنه که در روز بهمن از ماه بهمن واقع می‌شود از کشتار حیوانات و خوردن گوشت آن‌ها خودداری می‌کنند. متعصبین آن‌ها این عمل یعنی پرهیز از خوردن گوشت و کشتار گاو و گوسفند و مرغ و... را در همه روزهای ماه بهمن ادامه می‌دهند. در این جا لازم به یادآوری است که روزهای وهمن^(۲) ماه^(۳) گوش^(۴) و رام^(۵) در نزد زرتشتیان بنام روزهای «نَبَر» معروفند و هرماه در چهار روز نامبرده زرتشتیان «نبرنگه» نگاه می‌دارند یعنی از ذبح حیوانات و مصرف گوشت آن‌ها خودداری می‌نمایند.

با آنچه آمد به نظر می‌رسد که قربانی در دین اسلام خردمندانه‌ترین و مقتصدترین آئین در میان تمام ادیان است. در دین اسلام تنها قربانی‌های واجب، قربانی روز عید قربان برای حاجیان و قربانی در پی نذر و قسم است. بقیه قربانی‌ها اعم از عقیقه کردن گوسفند برای بیمه کردن سلامت کودک و امثال آن مستحب است و از سوی دیگر تاکیدات مکرر شده است که قربانی‌ها در میان افراد بی‌بضاعت و خویشان تقسیم شود. که این مسأله در مقایسه با سوزاندن حیوان و رها کردن آن در صحرا که آشکارا اسرافی در منابع غذایی است بسیار سودمندانه و خردمندانه است.

منبع

فلسفه قربانی در اسلام و اقسام آن

امام صادق (ع) درباره فلسفه قربانی کردن فرمود: «همانا قربانی گناهان صاحبش را می‌ریزد و باعث آمرزش آن‌ها می‌شود، هنگامی که اولین قطره خونش بر زمین می‌ریزد، همانا خداوند از غیب می‌داند، چه کسی از او می‌ترسد و تقوا را رعایت می‌کند».

قربانی یک عبادت و از شعائر اسلام است و در مقابل دیگر عبادت‌ها از جایگاه و اهمیت خاصی برخوردار است، از نظر معنی لغوی هر آن چیزی است که وسیله تقرب و نزدیکی به خداوند متعال باشد، خواه آن چیز ذبح حیوان باشد یا دیگر صدقات، در عرف عام به آن حیوان خاص قربانی گفته می‌شود که به خاطر رضای خداوند در روزهای عید قربان مسلمانان آن را ذبح می‌کنند.

ذبح قربانی جهت تقرب پروردگار از زمان آدم ابوالبشر (ع) شروع شد، وقتی که دو فرزندش هابیل و قابیل به ترتیب یک قوچ و مقداری گندم را به عنوان قربانی به بارگاه خداوندی تقدیم کردند، به دستور و روال آن زمان صاعقه‌ای از آسمان قربانی هابیل را سوزاند که این علامت قبولی بود و قربانی قابیل به حال خود باقی ماند.

در قرآن مجید این واقعه تاریخی چنین آمده است: «إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ»^(۱). وقتی که (هابیل و قابیل پسران آدم)

قربانی تقدیم کردند، از یکی (هابیل) پذیرفته شد و از دیگری (قابیل) پذیرفته نشد.

قربانی به عنوان شعار دین و آیین و مشروعیت آن به زمان حضرت آدم (ع) بر می‌گردد، اما وقتی که واقعه بی‌نظیر و شگفت‌انگیز حضرت ابراهیم (ع) پیش آمد که در آن واقعه ایشان برای ذبح و قربانی کردن یکتا فرزندش اسماعیل (ع) اقدام فرمود و از این امتحان الهی سربلند بیرون آمد، قربانی جایگاه و اهمیت ویژه‌ای را در ادیان سماوی کسب کرد.

داستان مذکور در سوره صافات قرآن مجید آمده است، در این آیات آمده است: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»^(۲)، او را ندا دادیم که ای ابراهیم! رؤیای خود را حقیقت بخشیدی و ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم، راستی که این همان آزمایش آشکار بود و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهنانیدیم، برای اینکه برنامه ابراهیم (ع) ناتمام نماند، خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا قربانی کند و سنتی برای آیندگان در مراسم حج و سرزمین منا از خود بگذارد.

مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه علمیه قم درباره فلسفه قربانی کردن این چنین می‌گوید: ریشه قربانی کردن از زمان آدم ابوالبشر بوده و پیامبران بعد از او نیز این کار را انجام می‌داده‌اند، اما زمانی که پیامبر (ص) به پیامبری مبعوث شد، این سنت پیامبران به آئین خرافاتی و غلط آمیخته شده بود، شیوه مردم در زمان جاهلیت چنان بود که پس از ذبح یا نحر، کعبه را به خون قربانی می‌آلودند و قسمتی از گوشت آن را بر خانه کعبه می‌آویختند تا خداوند آن را قبول کند.^(۳)

اما اسلام حرمت خاصی برای قربانی قرار داد که به آن در این آیه اشاره شده است: «لَا تُجِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ»^(۴)، شعائر خدا را حلال مشمارید و نیز چهار ماه حرام را حلال مشمارید و نیز کشتن و خوردن قربانی‌های بی‌نشان مردم و قربانی‌های نشان‌دار آنان را حلال ندانید.

منظور آیه این است که به شعائر، یعنی نشانه‌های حج و مناسک آن بی‌احترامی نکنید و حرمت ماه‌های حرام را نگه دارید و قربانی‌هایی که دیگران برای ذبح می‌برند و احیاناً گم می‌شوند را نکشید و نخورید، چرا که این بی‌موالاتی و بی‌احترامی به مقام و منزلت پروردگار است.^(۵)

و سپس خداوند در طرد آن سنت زشت جاهلی و برای بیان تقریبی که

حاصل قربانی است و چه بسا به همین جهت به قربانی موسوم شده می فرماید: «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ»، گوشت و خون قربانی به خداوند نمی رسد، بلکه این تقوا و صفای دل شماسست که به خدا می رسد،^(۶) زیرا آیه شریفه کعبه را از سنن جاهلی مزبور پیراسته می دارد و از طرفی در دفع این پندار که چون خداوند از جهانیان بی نیاز است، پس نحر و ذبح بر حج گزار واجب نیست، این نکته را اظهار می دارد که اصل قربانی لازم است اگر چه خداوند از آن بی نیاز است و آنچه از این قربانی به خدای سبحان می رسد، گوشت یا خون نیست بلکه روح کردار و جان عمل، که همان تقواست به حضرتش می رسد.^(۷)

در اسلام قربانی به چند جهت انجام می شود:

نوع اول قربانی که در مراسم حج واجب می شود و هر حاجی باید با شرایط خاص گوسفند یا شتر یا گاو را قربانی کند.^(۸)

نوع دوم مربوط به کفارات حج است که برای کفاره برخی از اعمال که در حال احرام انجام داده اند، باید قربانی کنند.^(۹)

نوع سوم قربانی که بر اساس نذر واجب می شود یعنی نذر می کند که اگر بیمار شفا یافت، گوسفند یا گاو یا شتری را قربانی کند.

اما نوعی از قربانی نیز وجود دارد و آن نوع مستحبی آن است، توضیح اینکه در روز عید قربان هر سال چه برای حاجی و چه غیر حاجی چه در منی و چه در شهرها، مستحب است گوسفند قربانی کنند که آن را در کلام عرب اضحیه می گویند و بر استحباب آن در شرع مقدس تأکید شده، به طوری که بعضی از فقها آن را واجب دانسته و خداوند آن قرض را یقیناً ادا می کند و شرایط آن هم همان شرایط قربانی واجب است.

روزهای اضحیه برای کسی که در منا باشد، چهار روز که اول آن عید قربان است و برای کسی که در شهرها باشد سه روز است.^(۱۰) نوعی از قربانی مستحب نیز برای کودکی که تازه به دنیا آمده انجام می شود که عقیده نام دارد و بر آن تأکید فراوان شده است، در آیه ۱۰۷ سوره صافات آمده است «وَقَدْ يَتَنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» که منظور از فدیناه این است که چیزی به عنوان بلاگردان و دفع ضرر از شخص یا از چیز دیگر قرار داده شود و لذا کفاره ای را که بعضی از بیماران، به جای روزه می دهند، فدیة نامیده می شود.^(۱۱)

بنابراین می توان این گونه برای انواع قربانی ها توجیه کرد که:

اولاً برای شخصی که قربانی می کند، رفع بلا و دفع ضرر از مال و جاننش است.

ثانیاً این قربانی‌ها همان طور که از نامش پیداست، انسان را به خدا نزدیک می‌کند، چنان چه در آیه ۳۷ سوره حج آمده که گوشت و خون قربانی به خدا نمی‌رسد، اما تقوای شما به خدا می‌رسد و این همان تقربتی است که از قربانی نزد خداوند متعال نصیب شخص می‌شود.

ثالثاً روایتی آمده است که: ابی بصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که از حضرت پرسیدم: علت قربانی کردن چیست؟ فرمود همانا قربانی گناهان صاحبش را می‌ریزد و باعث آمرزش آن‌ها می‌شود، هنگامی که اولین قطره خورش بر زمین می‌ریزد، همانا خداوند از غیب می‌داند، چه کسی از او می‌ترسد و تقوا را رعایت می‌کند.^(۱۳)

رابعاً در حدیثی از امام باقر (ع) می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَإِزَاقَةَ الدِّمَاءِ»، خداوند عزوجل قربانی کردن و طعام دادن را دوست دارد.^(۱۳)

یعنی علاوه بر خواصی که برای صاحب قربانی دارد، دیگران نیز از گوشت قربانی بهره می‌برند و از گوشت قربانی فقرا و مساکین و کسانی که تمکن مالی برای خرید گوشت را ندارند، از آن بهره‌مند می‌شوند، ضمن اینکه اگر کسی از مال خود توانست بگذرد، شاید بتواند و آمادگی پیدا کند که از بدن و جان هم مایه بگذارد.

پی‌نوشت

۱. مانده: ۲۷.
۲. صافات: ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷.
۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۷۵.
۴. مانده: ۲.
۵. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه موسوی همدانی، سید محمد باقر، ذیل آیه ۲ سوره مانده. ج ۵، ص ۲۶۴.
۶. حج: ۳۷.
۷. جوادی آملی، عبدالله، صهبای حج، نشر اسرا، چاپ ششم، ۱۳۸۴، ص ۴۵۴.
۸. رک: خمینی، روح الله، تحریر الوسيله، کتاب حج، قم، مؤسسه نشر الاسلامی، ج ۱، ص ۴۰۹.
۹. همان، ص ۴۱۱.
۱۰. قاروی تبریزی، حسن، شرح لمعه دمشقیه، قم، انتشارات داوری، ج ۷، ص ۱۰۶.
۱۱. جمعی از نویسندگان زیر نظر استاد آیت الله مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، نشر دارالکتب الاسلامیه، ج ۱۹، ص ۱۱۶.
۱۲. شیخ حر عاملی، محمد وسائل الشیعه، چاپ بیروت، ج ۱۰، ص ۱۷۴.
۱۳. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، چاپ بیروت، ج ۱۶، ص ۳۷۴.

پرسش

در جریان غدیر خم ولایت سیاسی مد نظر پیامبر بوده است یا ولایت دینی و عرفانی؟

نظر به این که پیامبر(ص) طبق حدیث غدیر و روایات دیگر، امیرالمؤمنین(ع) را به طور مطلق و عام جایگزین خود نمودند، تمام ولایت‌های پیامبر(ص) از جمله ولایت عرفانی و سیاسی و... برای ایشان نیز ثابت می‌شود

پاسخ

از دیدگاه شیعیان، شکی نیست که ولایت امیرالمؤمنین(ع) که توسط پیامبر اکرم(ص) در ماجرای غدیر اعلام گردیده و در فرصت‌های بسیار دیگری قبل و بعد از غدیر، بر آن تأکید شده است^[۱]، شامل تمام مواردی است که رسول خدا(ص) در آن موارد، ولایت داشته‌اند و با توجه به تشکیل و اداره حکومت توسط پیامبر(ص)، شکی نداریم که یکی از ابعاد ولایت ایشان، ولایت سیاسی بوده است.

اما اگر بخواهیم پرسش شما را ریشه‌یابی نماییم، باید بیان داشت که با توجه به آن چه بعد از رسول خدا(ص) اتفاق افتاد و خلافت در اختیار صاحب اصلی آن قرار نگرفت، برای عموم مردم در نسل‌های بعد، توجیه پذیر نبود که چگونه با وجود این همه تصریحات و کنایاتی که استحقاق امیرالمؤمنین(ع) را در خلافت بلافصل پیامبر(ص) ثابت می‌نماید، حکومت در اختیار دیگران قرار گرفت!؛ بر این اساس مؤلفانی که به طیف فکری حاکم‌گرایش داشتند، در تألیفات خود تلاش نمودند تا در حد امکان، امتیازات امیرالمؤمنین(ع) را ذکر ننموده و یا تنها قطعات انتخاب شده‌ای از آن را بیان نمایند و یا اگر حدیثی آن چنان متواتر و مورد قبول بود که نیاوردن آن به حیثیت علمی مؤلفش آسیب می‌رسانید، در صدد توجیه و تأویل آن برآمده و آن را بگونه‌ای تفسیر نمایند که با عقایدشان هم‌خوانی داشته باشد. حدیث غدیر

از جمله روایاتی است که چون امکان سانسور کامل آن وجود نداشت، بخش هایی از آن در کتب معتبر اهل سنت ذکر شده^[۲]، و تصریح به ولایت امام علی (ع) از جانب رسول الله (ص) نیز از مواردی است که در بیشترین کتاب ها بر آن صحنه گذاشته شده است. بدیهی است که مطالعه چنین روایتی با این صراحت و وضوح، این پرسش را برای خوانندگان آن پدید می آورد که پس چرا علی رغم فرموده پیامبر (ص)، حکومت در اختیار علی (ع) قرار نگرفت؟! اینجا است که توجیه گرانی وارد صحنه شده و ولایت مندرج در حدیث را تنها به ولایت عرفانی و دوستی و محبت تفسیر نموده و ولایت سیاسی را از آن خارج می نمایند!! چنین توجیهاتی در مورد سایر احادیث مشابه نیز بیان گردیده است. به عنوان نمونه، بیان می دارند این که پیامبر (ص)، علی (ع) را همانند هارون (ع) معرفی نموده؛ یعنی این که ایشان وزیر پیامبرند و وزیر و نایب با هم متفاوتند!! بنابر این علی (ع) نایب ایشان نیست، بلکه تنها در زمان حیاتشان، وزیر پیامبر (ص) بوده است و با رحلت پیامبر (ص) دوره وزارتشان تمام شده است!!.

اکنون ما تنها به استناد کتب اهل سنت و صرف نظر از آن چه ما شیعیان بدان معتقدیم، این بحث را طرح می نماییم که در ماجرای غدیر، ابتدا پیامبر (ص) از مسلمانان پرسیدند: چه کسی بر مؤمنان سزاوارتر از خودشان است؟ آنان پاسخ دادند که خدا و رسولش! بعد از این پرسش و پاسخ بود که پیامبر (ص)، علی (ع) را همانند خود اعلام نموده و بیان فرمودند که هر کسی که من بر او ولایت دارم، علی (ع) نیز بر او ولایت خواهد داشت و جالب است بدانید که عمر بعد از این ماجرا به امیرالمؤمنین (ع) عرض نمود که ای پسر ابوطالب! مبارک باشد بر تو، که مولی و سرور هر مرد و زن مؤمنی گشتی!^[۳].

ماجرای دیگری که آن نیز مورد تأیید علمای اهل سنت بوده و در کتاب های معتبر آنان بیان شده، این است که پیامبر (ص) زمانی که عازم جنگ تبوک بوده و علی (ع) را جایگزین خود در مدینه نمودند، امیرالمؤمنین (ع) اندوهگین شده و خدمت پیامبر (ص) عرضه داشتند که آیا مرا در میان زنان و کودکان باقی گذاشتی (و از شرکت در این جهاد محروم می سازی)؟ پیامبر (ص) در پاسخ فرمودند: آیا دوست نداری که برای من همانند هارون (ع) برای موسی (ع) باشی، تنها با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست^[۴]؟! باید گفت که اگر در غدیر ولایت عرفانی مورد نظر بوده، در این مورد نمی توان جز ولایت سیاسی را در نظر گرفت.

بعد از دقت نظر در مضامین این دو ماجرا، دو پرسش اساسی را مطرح می نماییم:

۱- آیا پرسش پیامبر(ص) از مسلمانان، مبنی بر این که چه کسی از خودتان بر شما سزاوارتر است، تنها در مورد ارتباط عرفانی بوده و شامل ولایت سیاسی نمی شده، تا ولایت امام علی(ع) را که بعد از آن بیان شده، تنها ولایت عرفانی بدانیم؟!

۲- اگر جواب پرسش اول منفی بوده و ولایت در حدیث غدیر را شامل همه موارد بدانیم، مسأله تمام شده است، اما اگر اصرار بر آن باشد که ولایت اعلام شده در غدیر، تنها ولایت عرفانی تلقی شود، پرسش دوم را بیان می نماییم که ما از طرفی بعد از پیامبر(ص)، شخصی را داریم که از لحاظ عرفانی در چنین مرتبه والایی قرار داشته و از لحاظ نظامی هم به عنوان شجاع ترین سرباز پیامبر(ص) و فرمانده سپاهشان شمرده می شده و از لحاظ سیاسی نیز در سال های آخر عمر پیامبر(ص) هنگام جنگ تبوک، جایگزین ایشان در شهر مدینه گشته و نیز مدتی در منطقه یمن به رتق و فتق امور می پرداخته، بنابراین از هر لحاظ، شایستگی اداره حکومت را دارا بوده و از طرفی نیز جناح مقابل معتقد بودند که پیامبر(ص) هیچ شخص خاصی را به خلافت بعد از خود منصوب ننموده تا بیعت با امیرالمؤمنین(ع) مخالفت با دستور رسول خدا(ص) تلقی گردد و علاوه بر آن مشاهده می نماییم که به تصریح کتب اهل سنت، این عارف کامل که بر مسلمانان ولایت عرفانی داشته، با شخصی که بعد از پیامبر(ص) به قدرت رسیده بود، اعلام مخالفت نموده و تا شش ماه با او بیعت نکرده^[۵]، آیا نباید به عرفان او در این زمینه اهمیت داد و آیا بی توجهی به نظرات ایشان، تخطی از دستور پیامبر(ص) تلقی نمی گردد و اگر در چنین مسأله مهمی به سخن عارفی که بر ما ولایت دارد، گوش فرانهیم، پس ولایت عرفانی او چه فایده ای در پی خواهد داشت!؟

بر این اساس ولایت اعلام شده در غدیر چه عرفانی باشد و چه سیاسی، توجیه گرآنانی نخواهد بود که مانع رسیدن امام علی(ع) به خلافت گردیدند، علی رغم این که ما معتقدیم که در این مورد، ایشان هم دارای ولایت عرفانی بوده و هم صلاحیت ولایت سیاسی را داشتند، همان گونه که خود پیامبر(ص) این گونه بود و چنین تفکیکی برای پیامبر(ص) نه معنایی داشت و نه کسی آن را مطرح نمود و اصولاً آیا با وجود شخصی که به تصریح

پیامبر(ص) تمام خصوصیات ایشان را غیر از پیامبری دارا است، سپردن
جانشینی پیامبر(ص) به غیر او عجیب به نظر نمی رسد؟!؟

پی نوشت

- [۱]- در یوم الدار، روز مباحله، جنگ تبوک، هنگام اعتراض برخی افراد به کیفیت فرمانروایی ایشان در یمن و
- [۲]- به عنوان نمونه: احمد بن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۱۱۹-۱۱۸، دار صادر، بیروت، ابن ماجه قزوینی، السنن، ج ۱، صص ۴۵-۴۳، دارالفکر، بیروت و صحیح ترمذی، ۱۴۰۳ ه ق، ج ۵، ص ۲۹۷، دارالفکر، بیروت و
- برای مطالعه روایات غدیر به کتاب الغدیر علامه امینی مراجعه نموده چون ایشان با تلاش چشمگیری، منابع این روایت را از کتب معتبر اهل سنت بیان نموده اند.
- [۳]- احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۲۸۱، دار صادر، بیروت.
- [۴]- بخاری، صحیح، ۱۴۰۱ ه ق، ج ۵، ص ۱۲۹، دارالفکر، بیروت.
- [۵]- ر. ک: بخاری، صحیح، ج ۵، صص ۸۲ و ۸۳.

مروری بر خطبه غدیر

مَدَنِيَّةٌ مَوْلَا مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ مَوْلَا

هر که من مولاى اويم اين علي مولاى اوست

پیامبر اکرم (ص) در سال پایانی عمر پربرکت خود . سال دهم هجرت . برای اولین بار، به طور رسمی، اعلان حج نمودند تا همه مردم بنا بر استطاعت خود، در این کنگره بزرگ جهانی حاضر شوند. این حج در تاریخ به «حجّه الوداع» یا «حجّه البلاغ» مشهور شده است. جمعیت حاضر در این کنگره عظیم، حدود ۱۲۰ هزار نفر بودند. از این تعداد حدود ۷۰ هزار نفر از مدینه النبی به همراه حضرت حرکت کرده بودند.

آن حضرت، چند روز مانده به ذیحجه، از مدینه خارج شد و پس از احرام بستن در مسجد شجره به طرف مکه حرکت کرد.

حضرت علی (ع) نیز که به امر رسول الله (ص)، به یمن رفته بود، با دوازده هزار نفر، در مکه به آن حضرت پیوست. مسلمانان اعمال حج را در این سفر از آن بزرگوار آموختند. در این سفر، ایشان سه خطبه مهم ایراد فرمودند.

خطبه اول در «منی»، در واقع زمینه ساز خطبه غدیر و نصب خلافت بود. در این خطبه^۱، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ای مردم! گفته های من را بشنوید و درباره آن بیندیشید. نمی دانم، شاید بعد از این سال، من شما را ملاقات نکنم». سپس اشاره فرمود: «هر ربایی که در دوران جاهلیت گرفته شده و هر خونی که به ناحق ریخته شده، رسماً بخشیده می شود تا کینه تیزی ها و دشمنی ها از بین برود». سپس مردم را از اختلاف ها بر حذر داشت. آن حضرت (ص) تصریح فرمود که:

اگر من نباشم، علی بن ابی طالب، در مقابل متخلفین خواهد ایستاد. سپس به حدیث ثقلین اشاره کرد و فرمود:

من دو چیز گران قدر، در میان شما باقی می گذارم که اگر به این دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نمی شوید. این دو، کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم هستند.

خطبه دوم را نیز، روز سوم در منی و در مسجد خیف ایراد فرمود. در این خطبه، به تفرقه نینداختن بین مسلمین سفارش کرد و بار دیگر مسئله خلافت را تذکر داد و حدیث ثقلین را مجدداً تکرار کرد.

در کتاب سلیم^۲ و نیز بحار الانوار^۳ آمده است: «در این مقطع بود که منافقان احساس خطر کردند و بین خود، پیمان نامه ای را نوشتند که در تاریخ به نام «صحیفه ملعونه» مشهور شده است. در این پیمان نامه آمده بود که:

اگر محمد از دنیا رفت، یا کشته شد، نگذاریم خلافت و جانشینی وی، در اهل بیتش مستقر شود.

اینان این معاهده را در کنار کعبه امضا کردند و با هم، هم قسم شدند. سپس آن را داخل کعبه زیر خاک پنهان کردند تا سندی الزامی برای خودشان باشد.

خداوند متعال آیات ۷۹ و ۸۰ سوره زخرف را در این جا بر پیامبر (ص) نازل کرد:

أَمْ أُرِمُوا أَمْراً فَإِنَّا مَبْرُمُونَ. أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سُرُّهُمُ وَنَجُوبِهِمْ بَلَىٰ وَرَسَلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُمُونَ.

بلکه آن‌ها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند. ما نیز اراده محکم درباره آنها داریم. آیا آن‌ها می‌پندارند که ما اسرار نهانی و سخنان درگوشی شان را نمی‌شنویم؟ آری، رسولان و فرشتگان ما نزد آنان هستند و می‌نویسند.

با این آیات، اسرار آن‌ها نزد حضرت برملا شد.

نکته مهم در این سفر این است که جبریل امین، لقب «امیر المؤمنین» را به عنوان لقب اختصاصی حضرت علی (ع) از جانب پروردگار آورد. نبی اکرم (ص) نیز دستور داد تا یک یک اصحابش، نزد حضرت علی (ع) بروند و به عنوان امیر المؤمنین به وی سلام کنند، و «السلام علیک یا امیر المؤمنین» بگویند و بدین وسیله بر امیر بودن آن حضرت (ع) از آن‌ها اقرار گرفتند.

بعد از پایان مراسم حج، با این که انتظار می‌رفت نبی مکرم اسلام (ص) مدتی در مکه به سر برد؛ ولی آن حضرت فرمان حرکت داد و دستور فرمود، همه از این شهر مقدس خارج شوند و به طرف غدیر خم حرکت کنند. هنگامی که سیل حجاج بیت الله الحرام به سرزمین «رایغ» نقطه ای بر سر راه مکه و مدینه. در سه میلی «جحفه». که یکی از میقات‌های احرام است و راه مردم مدینه و مصر و «عراق» از آن جا جدا می‌شود، رسید جبریل امین در غدیر خم بر آن حضرت فرود آمد و با ایه ۶۷ سوره مائده، وی را مورد خطاب قرار داد:

يا ايها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته والله يعصمك من الناس إن الله لا يهدي القوم الكافرين
ای پیامبر! آنچه که پروردگارت به تو دستور داده است به مردم ابلاغ کن که اگر این کار را انجام ندهی، رسالت خود را به پایان نرسانده ای و خدا تو را از مردم حفظ می‌کند و گروه کافران را هدایت نخواهد کرد.

خطاب آیه به گونه ای است که خداوند متعال، رساندن امری خطیر و مهم را به عهده آن جناب گذاشته است که اگر به انجام نرسد، گویا رسالت ناتمام تلقی می‌شود.

و چه امری مهم تر از این که در برابر دیدگان حدود صد و بیست هزار نفر، رسماً علی (ع) را به جانشینی و خلافت و وصایت خود معرفی فرماید و وی را

به این مقام منصوب کند. به همین دلیل، دستور توقف صادر شد و کاروان زائران، در این مکان، از حرکت باز ایستاد. حضرتش نماز ظهر را با جماعت خواند و سپس در حالی که میان جمعیت، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر و دیگر وسایل در دسترس ترتیب داده بودند، قرار گرفت، با صدای بلند و رسا، خطبه غدیر را ایراد فرمود. با سیری گذرا و نگاهی اجمالی به این خطبه، می توان آن را در یازده فراز ترسیم کرد.

فرازهای خطبه غدیر

۱. حمد و ثنای الهی

پیامبر(ص) در اولین بخش، حمد و ثنای الهی را به جای آورده و قدرت، عدالت، علم، کرم، لطف و رحمت حق تعالی را ذکر فرمود و این که خداوند مثل و مانند و همتا و شریکی ندارند، پاک و منزّه و قدوس است. سپس به بندگی خود و اظهار خضوع در مقابل ذات حضرت حق شهادت داد. در مجموع در این فراز، یک دوره درس توحید و بیان صفات ثبوتیه و صفات سلبيه خداوند متعال را متذکر شد.

۲. ذکر فرمان الهی

پیامبر(ص) مطلب اصلی را صریحاً بیان کرده و فرمود: فرمانی قاطع و روشن از طرف خداوند متعال، مبنی بر اعلان امامت و ولایت امیر المؤمنین(ع) آمده است و خداوند، از من راضی نمی شود مگر آنچه در حق علی به من امر کرده، ابلاغ کنم. سپس ایشان ایه ۶۷ سوره مائده را تلاوت کرد و فرمود: ای مردم! من در رساندن آنچه خداوند بر من نازل کرده، کوتاهی نکرده ام و سبب نزول این ایه را برای شما بیان می کنم: جبرئیل سه مرتبه بر من نازل شد و از طرف خداوند سلام، پروردگارم. که او سلام است. مرا مأمور کرد که در این محل اجتماع به پا خیزم و بر هر سفید و سیاهی اعلام کنم: علی بن ابی طالب، برادر من، وصی، و جانشین من بر اتمم و امام بعد از من است. نسبت او به من، همانند نسبت هارون به موسی است؛ جز این که پیامبری بعد از من نیست و او صاحب اختیار شما، بعد از خدا و رسولش است.

۳. اعلام رسمی ولایت و امامت دوازده امام (ع)

حضرت در این قسمت از سخنان خود، امامت دوازده امام بعد از خود را به طور رسمی بیان کرد تا ریسمان طمع طمع کاران یک باره بریده شود و اشاره فرمود که: ولایت آن‌ها بر همه انسان‌ها، در همه زمان‌ها و مکان‌ها و در جمیع امور نافذ است. آن‌ها نیابت تامه از خدا و رسول، در همه اعمال و رفتار و تبیین حلال و حرام دارند و شک‌کننده در این امر کافر است. بخشی از این فراز، این گونه می‌باشد:

ای مردم! این مطلب را درباره او بدانید و بفهمید و بدانید که خداوند او را برای شما صاحب اختیار و امامی قرار داده که بر مهاجرین و انصار و تابعین آن‌ها به نیکی، بر روستایی و شهری، بر عجمی و عربی، بر آزاد و بنده، بر بزرگ و کوچک، بر سیاه و سفید، اطاعتش را واجب کرده است. بر هر یکتا پرستی. بر هر موجودی. حکم او اجرا شونده و کلام او، مورد عمل و امر او، نافذ است. هر کس تابع او باشد و او را تصدیق کند، مورد رحمت الهی است. خداوند او را و هر کس را که از او بشنود و او را اطاعت کند، آمرزیده است.

ای مردم! این آخرین باری است که در چنین اجتماعی، به پا می‌ایستم؛ پس بشنوید و اطاعت کنید و در مقابل امر خداوند، پروردگارتان سر تسلیم فرود آورید. زیرا که خداوند عزّ و جلّ صاحب اختیار شما و معبود شماست. بعد از خداوند، رسولش و پیامبرش که شما را مخاطب قرار داده و بعد از من، علی صاحب اختیار شما و امام شما به امر خداوند است و بعد از او، امامت در نسل من از فرزندان اوست تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات خواهید کرد.»

در ادامه فرمود:

«حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنانان. امامان. حلال کرده باشند و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنانان. امامان. بر شما حرام کرده باشند. خداوند عزّ و جلّ حلال و حرام را به من شناسانده است و آنچه پروردگارم از کتابش و حلال و حرامش به من آموخته است، به او سپرده ام. ... ای مردم! او به امر خداوند، امام است. هر کس ولایت او را انکار کند، خداوند هرگز توبه اش را نمی‌پذیرد و او را نمی‌بخشد. حتمی است بر خداوند که با کسی که با او مخالفت نماید، چنین کند و او را به عذابی شدید تا ابدیت و تا آخر روزگار معذب کند. پس پرهیزید از این که با او مخالفت کنید و گرفتار آتشی شوید که آتش گیره آن، مردم و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده است.»

... ای مردم ! به خدا قسم، پیامبران و رسولان پیشین، به من بشارت داده اند و من به خدا قسم، خاتم پیامبران و مرسلین و حجّت بر همه مخلوقین از اهل آسمان ها و زمین ها هستم. هر کس در این مطالب شک کند، مانند کفر جاهلیتِ اوّل، کافر شده است و هر کس در چیزی از این گفتار من شک کند، در همه آنچه بر من نازل شده، شک کرده است. هر کس در یکی از امامان شک کند، در همه آن ها شک کرده است و شک کننده درباره ما، در آتش است.

... ای مردم ! علی و پاکان از فرزندانم از نسل او، ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است. هر یک از این دو، از دیگری خبر می دهد و با آن موافق است. آن ها از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر، بر من وارد شوند. بدانید که آنان، امین های خداوند بین مردم و حاکمان او در زمین هستند.»

۴. بلند کردن امیر المؤمنین (ع)

رسول خدا (ص) با دست های خود، حضرت علی (ع) را بلند نمود و صریحاً فرمود:

ای مردم ! این علی، برادر من و وصی من و جامع علم من و جانشین من در امتم است و جانشین من در تفسیر کتاب خدا و دعوت کننده به آن و عمل کننده به آنچه مورد رضای خداست.»

سپس فرمود:

اوست خلیفه رسول خدا، اوست امیر المؤمنین و امام هدایت کننده از طرف خدا، اوست قاتل ناکثین و قاسطین و مارقین به امر خداوند متعال. پروردگارا ! به امر تو می گویم، بار الهی ! دوست بدار هز کس را که علی را دوست بدارد و دشمن علی را دشمن بدار. یاری کننده او را یاری، و خوار کننده او را خوار کن. لعنت کن هر کس را که علی را انکار کند و غضب نما بر هر کس که حق علی را انکار کند.

و در ادامه فرمود: «آنچه گفتم درباره این علی و فرزندان این علی است.»

پیامبر (ص) با این سخن خود، راه هر گونه شک و شبهه ای را بر مکاران و حيله گران بست.

۵. تأکید بر مسئله امامت

در این قسمت، حضرت برای این نکته تأکید کرد:

ای مردم ! خداوند دین شما را با امامت او کامل کرد. پس هر کس به او و

کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او هستند تا روز قیامت و روز رفتن به پیشگاه خداوند عزّ و جلّ اقتدا نکنند، اعمالش در دنیا و آخرت، از بین می رود و در آتش جاویدان خواهد بود.
سپس مختصری از فضایل علی (ع) را ذکر کرد و فرمود که دشمنی با وی، دلیل شقاوت و دوستی با او، دلیل پرهیزکاری است.

۶. کارشکنی منافقان

با اشاره به آیه ۴۷ سوره نساء: فرمود:

ای کسانی که به شما کتاب داده شده، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آن که چهره هایی را محو کنیم و در نتیجه آن ها را به قهقرا باز گردانیم یا همچنان که «اصحاب سبت» را لعنت کردیم، آنان را نیز لعنت کنیم، و فرمان خدا همواره تحقق یافته است.

به خدا قسم از این ایه گروهی از اصحاب من قصد شده است که آن ها را به اسم و نسب می شناسم؛ ولی مأمورم، از افشای این راز چشم بیوشم.» سپس به طور ضمنی، به اصحاب صحیفه ملعونه اشاره کرد و فرمود:

«ای مردم! بعد از من پیشوایانی خواهند بود که به آتش دعوت می کنند و روز قیامت به آن ها کمک نمی شود. ای مردم! خداوند و من، از آنان بیزار هستیم. ای مردم! آن ها و یارانشان و تابعینشان و پیروانشان، در پایین ترین درجه آتش هستند و چه بد است جایگاه متکبران. بدانید آن ها اصحاب صحیفه هستند. پس هر یک از شما در صحیفه خود نظر کند».

راوی می گوید: وقتی پیامبر (ص) نام اصحاب صحیفه را آورد، اکثر مردم، منظور حضرت را از این کلام نفهمیدند و برای آن ها سؤال برانگیز شد. فقط عده کمی که همان منافقان (امضا کنندگان صحیفه) بودند، مقصود را فهمیدند سپس فرمودند:

ای مردم! من امر خلافت را به عنوان امامت و وراثت آن در نسل خودم تا روز قیامت به ودیعه می سپارم. من آنچه مأمور به ابلاغش بودم، رساندم تا حجت باشد بر حاضر و غایب و بر همه کسانی که حضور دارند یا ندارند، به دنیا آمده اند یا نیامده اند. پس حاضران به غایبان و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند. و به زودی امامت را بعد از من به عنوان پادشاهی، و با زور می گیرند. خداوند غاصبین و تعدی کنندگان را لعنت کند.

۷. دوستان و دشمنان اهل بیت (ع)

ابتدا با اشاره به سوره حمد فرمود: «مصدق این سوره و اصحاب «صراط مستقیم» که تکیه گاه این سوره است، اهل بیت و شیعیان آن ها می باشند.» سپس آیاتی که در آن، صفات مومنین آمده^۶ و به جایگاه آن ها در بهشت اشاره شده است، تلاوت فرمود و اینان را به شیعیان آل محمد معنی کرد و آیاتی را درباره منافقین و اهل جهنم و پیروان شیطان و ملعونین^۷ خواند و به دشمنان آل محمد (ص) تعبیر کرد.

۸. معرفی حضرت مهدی (عج)

حضرت بیاناتی را درباره حضرت بقیه الله الاعظم (عج) و اوصاف و خصوصیات ایشان فرمود. اجمالی از آن چنین است:

آخرین امام، مهدی (ع) از این خاندان است.

وی غالب بر همه ادیان است.

او فاتح قلعه ها و منهدم کننده آن هاست، انتقام گیرنده از ظالمین و همه خون های به ناحق ریخته شده است. غالب بر مشرکان و کافران و هدایت کننده آنان، و وارث جمیع علوم است.

همه پیشینیان درباره وی، بشارت داده اند. او بر همه پیروز می شود. ولی خدا در زمین و حکم کننده بین خلق و امین الهی بر نهان و آشکار است. تعیین کننده دقیق درجات افضل افراد است.

او کسی است که غالبی بر او نیست و کسی بر ضد او کمک نمی شود. او ولی خدا در زمین و حکم کننده او بین خلق و امین او بر نهان و آشکار است.

۹. آماده کردن مردم برای بیعت

سپس پیامبر (ص) اشاره فرمود که من بعد از اتمام خطبه، شما را به بیعت با خودم و سپس بیعت با علی (ع) دعوت می کنم و این بیعت، از طرف خداوند متعال و بیعت با حق تعالی است. سپس آیه ۱۰ سوره فتح را تلاوت فرمود:

کسانی که با تو بیعت می کنند، در واقع با خدا بیعت می کنند. دست خداوند بر روی دست آن هاست. پس هر کس بیعت را بشکند، این شکستن به ضرر خود اوست و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته، وفادار باشد، خداوند به او اجری عظیم عنایت خواهد کرد.

۱۰. بیان حلال و حرام و واجبات الهی

حضرت در این بخش، ابتدا به طرح وجوب حج پرداخت و مطالبی درباره حج و عمره و فضایل آثار دنیوی و اخروی آن فرمود. سپس به نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرد و چند امر اساسی را به شرح زیر متذکر شد: «اگر زمانی بر شما گذشت و درباره حلال و حرام الهی پرسشی داشتید یا آن را فراموش کردید، علی و امامان (ع) بعد از او، آن را برای شما بیان می کنند. تعداد حلال ها و حرام ها بیش از این مقدار است و این بیعتی که از شما می گیریم، در واقع به نوعی بیان حلال و حرام تا روز قیامت است که از زبان آن ها بیان می شود.

به یاد داشته باشید که حلال و حرام بیان شده، غیر قابل تغییر است. والاترین و شاخص ترین امر به معروف، رساندن پیام غدیر است و هیچ امر به معروف و نهی از منکری نمی شود مگر با امام معصوم. دیگران را به اطاعت از آن ها، امر و از مخالفت ایشان نهی کنید. می تواند منظور حضرت این باشد که او امر و نواهی را فقط امام می شناسد و به شما می شناساند. پس آنچه آن ها به شما گفته اند، به دیگران برسانید و از خود هیچ چیزی را به نام دین بدعت مگذارید.

۱۱. بیعت گرفتن رسمی

در آخرین مرحله خطبه، مسئله بیعت مطرح شد. حضرت با توجه به آن جمعیت انبوه و شرایط غیر عادی زمانی و مکانی تصریح کرد که با یک دست و این گروه بسیار، بیعت با همگان امکان ندارد. خداوند دستور داده است، قبل از بیعت با دست، از زبان های شما اقرار بگیرم. بنابراین همگی چنین بگویید: «ما شنیدیم، اطاعت می کنیم، راضی هستیم و سر تسلیم فرود می آوریم درباره آنچه از جانب پروردگار ما و خودت، به ما رساندی، درباره امر امامت امامان علی امیر المؤمنین و امامانی که از صلب او به دنیا می آیند. بر این مطلب، با قلب هایمان، با جانمان، با زبانمان و با دستانمان با تو بیعت می کنیم. بر این عقیده زنده ایم و با آن می میریم و (روز قیامت) با آن محشور می شویم. این قول را تغییر نمی دهیم، تبدیل نمی کنیم، درباره آن شک نمی کنیم، آن را انکار نمی کنیم، و تردید به دل راه نمی دهیم و از این قول بر نمی گردیم و پیمان را نمی شکنیم.

تو ما را درباره علی امیر المؤمنین و امامانی که گفتی بعد از او، از نسل تو

و فرزندان اویند، یعنی حسن و حسین و آنان که خداوند بعد از آن دو منصوب کرده است، به موعظه الهی نصیحت کردی.

پس برای آن ها، عهد و پیمان از ما گرفته شد؛ از قلب هایمان، جان هایمان، زبان هایمان، ضمایرمان و دست هایمان. هر کس توانست، با دست بیعت می کند و گرنه با زبانش اقرار می کند. هرگز در پی تغییر این عهد نیستیم و خداوند در این باره از نفس هایمان دگرگونی نیند.

ما این مطالب را از قول تو، به نزدیک و دور از فرزندانمان و خویشاوندانمان می رسانیم و خدا را بر آن شاهد می گیریم. خداوند در شاهد بودن کفایت می کند. تو نیز بر این اقرار ما شاهد هستی.»

پس از این بیعت گرفتن زبانی، بعد از سخنانی، مجدداً فرمود:

«ای مردم! آنچه به شما گفتم، بگویید (و با خود تکرار کنید) و بر علی، به عنوان امیر المؤمنین سلام کنید و بگویید: شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! مغفرت تو را می خواهیم و بازگشت به سوی توست. و بگویید: حمد و سپاس خدای را که ما را به این هدایت کرد و اگر هدایت نمی کرد، ما هدایت نمی شدیم.»

در پایان خطبه، فرمود:

«خدایا! به خاطر آنچه ادا کردم و امر نمودم، مؤمنان را بیامرز و بر منکران که کافرنند، غضب نما و حمد و سپاس مخصوص خداوند عالم است.»

پی نوشت

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۱۳، ص ۳۷.
۲. سلیم بن قیس، ص ۱۵۴ و ۲۰۳ و ۲۶۰.
۳. مجلسی، همان، ج ۱۱۴، ص ۳۷.
۴. همان، ج ۳۷، ص ۱۱۱ و ۱۲۰؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۹۳ و ۴۱۱؛ شیخ صدوق، خصال، ص ۴۶۴.
۵. سوره مجادله (۵۸)، آیه ۲۲ و سوره انعام (۶)، آیه ۸۲.
۶. سوره اعراف (۷)، آیه ۳۸ و سوره ملک (۶۷)، آیات ۱۱، ۸.

معیار دینی بودن حکومت و دیدگاه امام خمینی رحمته الله درباره آن

نویسنده: عباس شیخ شعانی

مقدمه

در مقدمه، نخست توضیحاتی در باب «دین» خواهم داد، آن گاه به این نکته خواهم پرداخت که آیا می توان گفت که سابقه بحث از حکومت دینی به قدمت شرایع آسمانی است

توضیحاتی در باب «دین»

از توضیح معناهای لغوی «دین» در می گذرم.
اما در باب کاربرد واژه دین و محدوده آن در عصر حاضر اختلاف جدی وجود دارد.
در قرآن دو کاربرد برای دین مشاهده می شود: یک کاربرد عام که نه تنها

شامل (تعبیر مسامحی) ادیان الهی است، بلکه مشتمل بر آیین های غیر الهی نیز می باشد، چنان که در آیاتی نظیر «دین شما برای خودتان و دین من برای خودم»^[۱] و «هر کسی غیر از اسلام دینی برگزیند، از او پذیرفته نمی شود»^[۲] مشاهده می شود. و یک کاربرد خاص دارد که فقط در مورد اسلام به کار رفته است، چنان که در آیه شریفه فرموده: «دین نزد خدا اسلام است»^[۳] و در آیات متعدد ویژگی های این دین را که دین مرضی او است بیان کرد. و این دین را قیّم. حق، خالص و امثال آن نامیده است.^[۴]

اما خود «اسلام» نیز دو کاربرد دارد: کاربرد عام و خاص؛ کاربرد عام جوهر و حقیقت ادیان الهی است، که میان همه انبیای الهی مشترک است، لذا در آیات متعددی در قرآن واژه «مسلمین» در همین معنای عام اسلام به کار رفته است؛ مثلاً خداوند به ابراهیم علیه السلام فرمان می دهد که بگوید: «... من نخستین مسلمانم»^[۵] و موارد فراوان دیگری که از ذکر آن ها در می گذریم^[۶] در واقع مقصود از اسلام در این معنا، حقیقت همه ادیان الهی است، زیرا همه پیامبران از آدم تا خاتم در اصول توحید، نبوت و معاد مشترک بوده اند، چنان که در سوژه هایی نظیر اعراف و شعراء که داستان انبیا را بیان می کنند مشاهده می شود، لذا خداوند در توصیف متقین فرموده است: «... کسانی که به آن چه بر تو فرو فرستاده شده و آن چه بر [انبیا] پیش از تو فرو فرستاده شده ایمان دارند»^[۷]

ما موظفیم باور داشته باشیم آن چه را که بر سایر پیامبران نازل شده؛ نه الزاماً آن چه که در کتاب های تحریف شده آن ها موجود است.

یک کاربرد دیگر اسلام، کاربرد خاص است که مقصود از آن، همان دین مرضی خداوند است که آورنده آن حضرت محمد صلی الله علیه وآله است. و اکمال آن با ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. و فرزندانش، یعنی امامان دوازده گانه صورت گرفته است.^[۸] دینی که در بحث حکومت دینی در مقاله حاضر مورد نظر است، همین دین است.

تعریف دین

حال، سؤالی که مطرح می شود این است که این دین چه تعریفی دارد؟ به نظر می رسد که نمی توان تعریفی جامع و مانع از دین ارائه داد، با این حال دین

خاص مورد بحث ما مشتمل بر سه بخش عقاید، اخلاق و احکام است. به نظر می‌رسد که راه‌های تحصیل اخلاق، همان راه‌های تحصیل احکام است؛ یعنی اجتهاد یا تقلید، زیرا اخلاق نیز در قلمرو حلال و حرام، و واجب و مستحب قرار می‌گیرد. چنان‌که دروغ‌های حرام، جایز و واجب و راست‌های واجب، حرام و... وجود دارد، لذا می‌توان گفت که دین مشتمل بر دو بخش عقاید و احکام است و به عبارت دیگر شامل دو بخش اصول و فروع است. باور اصل وجود خدا، توحید، نبوت و معاد، عقلی است و تابع استدلالات بیرون دینی است، ولی نحوه تلقی ما از این حقایق، درون دینی است و عقلی. احکام یا فروع نیز برآمده از متون دینی است.

سابقه بحث از حکومت دینی

در قرآن مجید آمده است: «مردم دست واحدی بودند پس خداوند پیامبران را فرستاد تا بشارت دهند و انذار کنند، و با آن‌ها کتاب را به حق فرستاد تا میان مردم در اختلافاتشان حکم کند...»^[۹] و در آیه دیگر فرموده: «مردم نبودند مگر دست واحدی لکن اختلاف کردند...»^[۱۰]

و در آیات متعدد سخن از این رفته است که خداوند برای هر امتی رسولی فرستاده است، از جمله: «برای هر امتی رسولی است...»^[۱۱]، «در هر امتی رسولی برانگیختیم به این که خدا را بپرسید...»^[۱۲] و «هیچ امتی نیست مگر این که ترساننده‌ای (پیامبری) برایش آمده.»^[۱۳]

از این آیات بر می‌آید که همواره خداوند برای انسان‌ها پیامبری فرستاده است. از آن‌جا که هدف از آفرینش انسان طی طریق کمال است^[۱۴] و طی این طریق بدون راهنما و رسول ظاهر میسر نیست و از عهده رسول باطن یا عقل به تنهایی بر نمی‌آید، خداوند بر خود فرض می‌داند که برای تحقق هدف از آفرینش انسان، برای همه آن‌ها رسول بفرستد. آیات یاد شده اشاره به همین حقیقت دارد. از آیه ۱۹ سوره یونس بر می‌آید که آن چه اصولاً در انسان‌ها وجود دارد وحدت است و اختلاف، عارضی است، که باید منشأ آن را پیدا و آن را برطرف کرد.

در آیه ۲۱۳ سوره بقره، که ذکر آن گذشت، فرموده است که پیامبران می‌آیند تا مردم را بشارت دهند و بر حذر دارند، یعنی می‌آیند تا راه کمال را یافته

و موانع را به ما نشان دهند و عاقبت هریک را توضیح دهند.

مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر آیه فوق فرموده است:

«انسان به طور طبیعی اهل زیست اجتماعی و همکاری است و در آغاز زندگی اجتماعی، واحد است، لکن در بهره‌وری از مزایای حیات اختلافاتی در میان انسان‌ها بروز می‌کند و برای رفع این اختلافات نیاز به وضع قوانین پیدا می‌شود، و خداوند پیامبران را می‌فرستد تا قوانین دینی و الهی برای این منظور به مردم ارائه کنند...»^[۱۵]

بنابراین، از آیات مذکور بر می‌آید که همواره با فرستادن پیامبران، مسئله حاکمیت معیارهای دینی و ارائه قوانین الهی مطرح بوده است. خداوند کتاب را همواره با پیامبران فرستاد تا در میان مردم حکومت کند. کتاب آسمانی فرستاده تا فقط به آن تبرک جویند، بلکه در حقیقت کتاب‌های آسمانی نسخه‌های پزشک‌اند برای درمان بیماری‌های انسان‌ها، بلکه برای ارائه راه کارهای بهداشتی به مردم که در صورت عمل به آن‌ها دچار بیماری نخواهد شد.

این که چه تعدادی از انبیای الهی موفق به تشکیل حکومت دینی شده‌اند، بحث دیگری است و این که چه میزان از معیارهای دینی را حاکمیت بخشیدند، نیاز به نقل و تحلیل تاریخی دارد که از بحث ما در این مقاله خارج است.

دیدگاه امام خمینی: به عقیده حضرت امام همواره انبیای الهی و اوصیای گرامی آن‌ها در سیاست دخالت می‌کرده‌اند و در پی حاکمیت بخشیدن به معیارهای دینی در جامعه بوده‌اند و اگر جز این می‌بود هرگز حاکمان جور با آن‌ها در نمی‌افتادند. در این خصوص چند گزیده از سخنان آن حضرت را نقل می‌کنم:

«... این مسئله دخالت در امور سیاسی از بالاترین مسائلی است که انبیا برای او آمده بودند. قیام به قسط مردم را به قسط وارد کردن مگر می‌شود بدون دخالت در امور سیاسی؟ مگر امکان دارد بدون دخالت در سیاست و دخالت در امور اجتماعی و در احتیاجات ملت‌ها کسی بدون این که دخالت کند، قیام بالقسط باشد؟ «يقوم الناس بالقسط» باشد؟»^[۱۶]

امام در وصیتنامه سیاسی، الهی خود چنین می‌فرمایند:

«... و آن چه گفته شده و می‌شود که انبیا علیهم السلام به معنویات کار دارند و حکومت و سررشته داری مطرود است و انبیا و اولیا و بزرگان، از آن احتراز

می کردند و ما نیز باید چنین کنیم، اشتباه تأسف آوری است که نتایج آن به تباهی کشیدن ملت های اسلامی و باز کردن راه برای استعمارگران خون خوار است و...»^[۱۷]

معیار دینی بودن حکومت

در این فصل بحث در این است که مقصود ما از حکومت دینی چیست و یا به تعبیر دیگر معیار دینی بودن حکومت چیست؟
چهار فرض برای این معیار و مقصود قابل طرح است: باید آن ها را بررسی کنیم تا در یابیم مقصود کدام یک می تواند باشد. و دیدگاه امام خمینی در این باره چیست.

فرض اول: معیار، حاکمیت نهاد دین باشد.

در آغاز باید تعریفی از «نهاد» به دست دهیم تا آن گاه ببینیم مقصود از دینی بودن حکومت می تواند حاکمیت نهاد دین باشد یا خیر.
جامعه شناسان تعریف های مختلفی از «نهاد ارائه کرده اند، از جمله ابوالحمد گفته است:

به همه تأسیسات اجتماعی که در برابر افراد نهاده شده و در چگونگی اندیشیدن و رفتار آنان تأثیر می گذارد و به آنان جهت می دهد، نهاد می گویند که شامل آداب، رسوم، پیش داوری ها، خرافات، مقررات حقوقی، سازمان های دولتی و... می شود. می توان گفت که نهاد عبارت است از مجموع روابط اجتماعی مبتنی برهنجارها.^[۱۸]
دکتر رفیع پور این طور می گوید:

«در هر یک از نهاده، در رابطه با اساسی ترین بخش های زندگی، روابط اجتماعی و وظایف در هر بخش خاص، در قالب یک مجموعه به هم پیوسته از هنجارها و نقش ها، تعریف، تنظیم، تقسیم، سازمان دهی و تثبیت می شوند و پایدار می مانند.»^[۱۹]

بنابراین در هر جامعه نهادهای اجتماعی مختلفی با کارکردهای گوناگونی و شرح وظایف مشخص هست. حال، سؤال این است که آیا دین نیز می تواند یک نهاد اجتماعی در کنار سایر نهادها باشد یا خیر؟

فی المثل، خانواده، مدرسه، مؤسسات آموزشی و... هر کدام یک نهاد اجتماعی اند. آیا می توان گفت که دین نیز یک نهاد است با شرح وظایف و قلمرو خاص و محدودی در کنار سایر نهادها با قلمروهای محدودشان؟

مک کوثری می گوید:

«در بعضی از کشورها، جامعه دینی واقعاً از تشکیلات کشوری جدایی ناپذیر است. در جوامع مدرن، جامعه دینی یا کلیسا معمولاً به صورت مؤسسه ای در میان مؤسسه ها در درون پیکره جامعه به عنوان یک کل قرار دارد و گاهی از اهمیت بیش تر یا کم تری برخوردار است.»^[۲۰]

البته نهاد دیدن دین، تنها نگاه به دین نیست، بلکه در میان خود جامعه شناسان غربی کسانی هستند که دین را بالاتر از یک نهاد اجتماعی می دانند.^[۲۱] آن چه که از رفتار غربیان با مسیحیت برمی آید این است که آن ها مسیحیت و مظهر آن، کلیسا را نهادی اجتماعی در کنار سایر نهادها می دانند و برای آن قلمرو خاص و محدوده ای مشخص قائل اند، فی المثل کلیسا و مسیحیت در مدرسه، دانشگاه، بازار، کارخانه (نهادهای اقتصادی)، خانواده و سایر نهادها حضور ندارد و فعالیت دین از محدوده کلیسا و روزهای خاصی از هفته فراتر نمی رود. به هر حال دین، در جوامع غربی به سبب این که نهادی است با چارچوبی خاص، نمی تواند منشأ بایدها و نبایدها در تمامی نهادهای اجتماعی، اقتصادی و... باشد.

این وضعیتی است که مسیحیت در مغرب زمین گرفتار آن است و دین واقعاً در حد یک سازمان دولتی، یک عادت و... چنان که ابوالحمد می گفت مطرح است. اما آیا اسلام که معتقدیم باید حکومت کند، می تواند یک نهاد باشد؟

امام خمینی در باب قلمرو دخالت دین می فرماید:

خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم .صلی الله علیه و آله .قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آن ها به شگفت می آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آن که نطفه اش منعقد شود تا پس از آن که به گور می رود، قانون وضع کرده است. همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد... هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.»^[۲۲]

چنان که امام عزیز فرمودند، اسلام دین جامعی است که هیچ حدّی بر قلمرو آن متصور نیست. این دین راه و رسم زندگی را به انسان می آموزد و همه رفتارها، پندارها و گفتار او را شامل می شود. از قبل از تولد تا بعد از وفات، از لحظه بیداری از خواب در بامدادان، تا شامگاهان، برای همه آن چه از آدمی به صورت اندیشه، سخن و عمل سر می زند، قانون و باید و نباید دارد، از کم اهمیّت ترین تا مهم ترین مسائل، از نحوه لباس پوشیدن، راه رفتن، ورود به مسجد و خروج از آن، غسل کردن، تا مسئله حکومت، ویژگی های حاکمان و مسائل ریز و درشت مربوط به مدرسه، خانواده، بازار، تعلیم و تعلم، تولید، خدمت، مصرف و

آیا دین اسلام با این عرصه می تواند نهادی باشد در کنار سایر نهادها؟ اسلام هم چون روح در همه عرصه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و ... جاری است. همه نهاد های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ... باید تحت تأثیر و اطاعت دین باشند. دین نه فقط، دسته خاصی از مردم و نه تنها نهاد خاصی اجتماعی بلکه آحاد مردم مسلمان را از کوچک و بزرگ، پیرو جوان، زن و مرد در هر صنفی، شغلی و مقام و موقعیتی راهبری می کند. حاصل کلام آن که: دین اساساً نهاد نیست تا فرض اول قابل طرح باشد، که آیا معیار دینی بودن حکومت، نهاد دین است یا خیر؟ پس مقصود از حکومت دینی نیز نهاد دین نیست.

فرض دوّم: معیار، حاکمیت تعالیم دینی باشد.

در آغاز، سه فرض باقی مانده را به اختصار توضیح می دهم، آن گاه به بررسی نظر امام می پردازم که در کدام فرض می گنجد و در پایان فصل، مبحث را جمع بندی می کنم.

در فرض دوّم، مقصود از حاکمیت دین و معیار دینی بودن حکومت، تحقق تعالیم و احکام دینی، در جامعه است و این که قوانین حاکم در همه عرصه های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ... اسلامی باشد. در این فرض هدف این است که قوانین اسلام حاکم باشد، مهم نیست که چه کسی باشد؛ مثلاً تفاوت ندارد که شاه باشد یا ولی فقیه مهم این است که حاکم اگر شاه است قوانین دینی را بپذیرد و تحقق بخشد. آیا ممکن است که معیار دینی بودن حکومت صرفاً حاکمیت قوانین دینی باشند؟

فرض سوم: معیار، حاکمیت حاکمان دین دار باشد.

مقصود در این فرض این است که حاکمان دین دار در جامعه حاکم باشند؛ فی المثل اگر پادشاه یا رئیس جمهور و هیئت حاکمه یک کشور مسلمان باشند باید بگویم حکومتش دینی است، اما اگر مهم نبود که چه کسی رئیس جمهور یا وزیر وکیل شود، و چه کسی از گرایش های مختلف و ادیان گوناگون در قوه مقننه و مجریه وجود داشته باشد، دیگر حکومت دینی نخواهد بود.

بر این اساس بسیاری کشورها در این عنوان می گنجند؛ یعنی حکومت دینی دارند، چنان که در زمان حکومت پهلوی دوّم، برخی شاه راضی بودند که اگر ملاک حاکمیت، صرفاً وجود قوانین اسلامی نباشد، و حکومت، قوانین خود را از این سوی و آن سوی تهیه کرده باشد، با این حال آن که حکومت دینی است چنان که امام راحل درباره قانون اساسی دوران مشروطه می فرماید:

«وقتی که می خواستند در اوایل مشروطه قانون بنویسند و قانون اساسی را تدوین کنند، مجموعه حقوقی بلژیکی ها را از سفارت بلژیک قرض کردند و چند نفری که من این جانمی خواهم اسم ببرم. قانون اساسی را از روی آن نوشتند و نقایص آن را از مجموعه های حقوقی فرانسه و انگلیس به اصطلاح ترمیم نمودند و برای گول زدن ملت بعضی از احکام اسلام را ضمیمه کردند...»^[۲۳] از نظر این فرض، حکومت دینی تنها یک مقوم دارد و آن دین دار بودن حاکمان است.

فرض چهارم: فرض دیگر این است که معیار، حکومت دین شناسان دین دار بر اساس قوانین، احکام و تعالیم دینی باشد.

در فرض چهارم، مدعا این است که حکومت دینی دو مقوم دارد: (۱) وجود حاکمان دین دار و دین شناس؛ (۲) حاکمیت ارزش ها، قوانین، تعالیم و احکام دینی.

بنابراین بر مبنای این فرض، با فقدان هر یک از این دو رکن، حکومت دینی نخواهد بود، لذا حکومت پهلوی به هیچ وجه دینی نیست. و حکومت بسیاری از کشورها دینی نیست، زیرا بعضی هیچ یک از دو رکن را ندارد و برخی فقط بخشی از یک مقوم را دارند

دیدگاه امام خمینی (ره)

آن چه مسلم است، امام فرض اول را نمی پذیرفتند؛ به ویژه با آن جامعیتی که برای اسلام قائل بودند:

«می دانید که جمهوری ما اسلامی است، و اگر چنان چه قضاوتش که در رأس آن تقریباً واقع است اسلامی نباشد، ما نمی توانیم به جمهوریمان، جمهوری اسلامی بگوییم. و این باز، جمهوری غیراسلامی می شود. جمهوری اسلامی باید همه نهادهایی که دارد اسلامی باشد.»^[۲۴]

چنان که ملاحظه می شود، از نظر امام حتی اگر یک بخش از قوانین جامعه غیراسلامی باشد، دیگر اطلاق عنوان حکومت اسلامی بر آن روا نیست؛ یعنی همه نهادهای جامعه اعم از نهادهای سیاسی، قضایی، فرهنگی، اقتصادی و... باید نه در کنار دین، بلکه مطیع دین باشند، پس امام دین را یک نهاد نمی داند و خود به خود فرض اول این سخنان منتفی است.

از عبارات امام سه نوع دیدگاه برداشت می شود که دیدگاه سوم، دیدگاه نهایی امام است و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی هم به همان معتقد ماندند.

دیدگاه اول:

ظاهر از بسیاری از عبارات امام مؤید فرض دوم است، در این عبارات ایشان بر تحقیق قوانین و تعالیم اسلامی تأکید دارند. البته اگر برخی از این عبارات به تنهایی لحاظ شود خلاف این برداشت را القاء می کند ولی اگر منظومه سخنان آن عزیز در نظر گرفته شوند معنای دیگری می یابند که دیدگاه نهایی امام را تشکیل می دهد.

اکنون چند نمونه از این گونه عبارات امام را نقل می کنم:

«جمهوری اسلامی معنایش این است که رژیم، رژیم اسلامی باشد، حکومت حکومت اسلامی باشد و قوانین قوانین اسلامی.»^[۲۵]

اگر رژیم را به معنای مجموعه دست اندرکاران حاکمیت بدانیم این عبارت امام در فرض چهارم می گنجد، که بحث و بررسی آن خواهد آمد، ولی اگر مقصود از رژیم چارچوب های حاکم بر نظام باشد، در فرض دوم قرار می گیرد.

«حکومت جمهوری اسلامی هم یک جمهوری است مانند سایر جمهوری ها ولیکن قانونش قانون اسلامی است.»^[۲۶]

عبارت ذیل اگر در منظومه سخنان امام لحاظ شود، معنایش فرض چهارم است ولی به تنهایی موهم فرض دوم است:

«... حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی بر مردم است. فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است... حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد... باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است. و فقط قانون بر جامعه حکم فرمایی دارد... حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبّع است... تبعیت از رسول اکرم هم به حکم خدا است که فرماید: «واطيعوا الرسول؛ از پیامبر پیروی کنید». پیروزی از متصدیان حکومت یا «اولی الامر» نیز به حکم الهی است...»^[۲۷]

امام در کتاب البیع هم چنین فرموده است:

«اسلام حکومتی را تأسیس کرده است نه به صورت استبدادی که رأی یک نفر نافذ باشد و نه به صورت مشروطه یا جمهوری که بر اساس قوانین بشری است و رأی جمعی را نافذ می سازد، بلی حکومتی که در همه عرصه ها از قانون الهی مدد می گیرد و هیچ یک از والیان، استبداد به رأی ندارد، بلکه آن چه در حکومت جاری است بر طبق قانون الهی است، حتی اطاعت از اولو الامر.»^[۲۸]

باز هم حضرت امام در تأکید حاکمیت قانون الهی فرموده است:

«در این که حکومت لازم [است] و قوه تقنینیه و قضائیه و اجرائیه می خواهیم، هیچ کدام حرفی نداریم. اختلاف در این است که آیا خدای جهان می تواند مثل اروپائیان یا ایرانیان قانون وضع کند یا نه، و مصالح کشور اسلامی را خدا بهتر تشخیص می دهد یا امثال میلیسپوها؟ ما می گوئیم خدا بهتر است. و [این کار را] کرده است.»^[۲۹]

دیدگاه دوم:

این دیدگاه تقریباً نوعی موافقت با مشروطه سلطنتی است. از برخی عبارات امام بر می آید که ایشان طالب نظارت فقیه و نه حاکمیت فقیه اند. البته چنان که در ارجاعات معلوم خواهد شد عموماً این دیدگاه مربوط به کتاب کشف اسرار و در پاسخ منحرفانی هم چون کسروی در سال ها پیش از آغاز نهضت و انقلاب اسلامی بوده است ولی به هر حال، آن چه در

این عبارات مشاهده می شود این است که فقیه باید ناظر باشد و اگر جای کلمه حکومت فقیه مطرح شده، مراد همان نظارت است نه دخالت مستقیم و مباشرت در امور.
عبارات امام این است:

«این که می گویند حکومت باید به دست فقیه باشد، نه آن است که فقیه باید شاه و وزیر و... باشد بلکه فقیه باید نظارت در قوه تقنینیه و در قوه مجریه مملکت اسلامی داشته باشد... ما نمی گوییم و نگفتیم که شاه باید فقیه باشد یا مقدمه واجب بداند، شاه باید نظامی باشد ولی از فقه که قانون رسمی مملکت است تخلف نکند... اول شرط شاه آن است که تخلف از قانون را بر خود روانداند، و خود را مطیع قانون بداند تا او را به مُطاعی دیگران بپذیرند. شاه باید مملکت را از خود و خود را از مملکت بداند تا عهده دار حفظ جان و مال و ناموس و شرف توده باشد.»^[۳۰]

و در جای دیگر در پاسخ این پرسش که دولت ظالم چیست، می نویسند:
«دولت چون به وظیفه اش رفتار نمی کند ظالم است و اگر به وظیفه اش رفتار کند ظالم نیست، بلکه در پیشگاه خداوند عزیز و بزرگ است. لکن باید وظیفه دولت روشن شود تا تشخیص ظالم بودن و نبودن را بدهیم... خود هیچ گاه با این همراه نیست که یک بشری که در همه فضایل صوری و معنوی با دیگران فرق ندارد یا پست تر است. به مجرد آن که با چند نفر دسته بندی کرده و با قتل و غارت مملکتی را مسخر کرده حکم های او را حق و از روی عدالت بداند و حکومت او را حکومت حق تشخیص دهد... تنها حکومتی که خود حق می داند و با آغوش گشاده و چهره باز آن را می پذیرد، حکومت خدا است که همه کارش حق و همه عالم و تمام ذرات وجود حق خود او است به استحقاق او در هر چه تصرف کند، در مال خود تصرف کرده... ما چنان چه پیش تر گفتیم، نمی گوییم حکومت باید با فقیه باشد (منظور این است که نگفتیم که فقیه باید شاه باشد) بلکه می گوییم حکومت باید با قانون خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این، بی نظارت روحانی صورت نمی گیرد، چنان چه دولت مشروطه نیز این را تصویب و تصدیق کرده.»^[۳۱]

چنان که ملاحظه می شود خواسته امام در این عبارات در حد همان نظارتی است که در قانون اساسی مشروطه مطرح بوده است. ولی بعدها امام با توجه به این که نظام سلطنتی به هیچ روی با نظام دینی سازگار نیست، در کتاب شریف «ولایت فقیه» - که حاصل سخنرانی های ایشان در طول دوران

تبعید در عراق است و سال ها بعد از «کشف اسرار» ایراد شده. از نظام سلطنتی به شدت انتقاد کرده، می نویسند:

«این مواد قانون اساسی و متمم آن که مربوط به سلطنت و ولایت عهدی و امثال آن است کجا از اسلام است؟ این ها همه ضد اسلامی است، ناقص طرز حکومت و احکام اسلام است. سلطنت و ولایت عهدی همان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده است... سلطنت و ولایت عهدی همان طرز حکومت شوم و باطلی است که حضرت سیدالشهداء . علیه السلام . برای جلوگیری از برقراری آن، قیام فرمود و شهید شد... اسلام سلطنت و ولایت عهدی ندارد.»^[۳۲] و به این نتیجه می رسند که فقیه باید ولایت کند نه فقط نظارت.

دیدگاه سوم:

چنان که در قسمت پایان بحث از دیدگاه دوم اشاره شد، آخرین تلقی امام از حکومت دینی، که از سال ها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی مطرح کرده اند، دیدگاه ولایت فقیه است و این مطلب از بسیاری عبارات ایشان آشکار است. در دیدگاه سوم، امام هم بر ولایت دین شناس دین دار و حاکمیت او تأکید می کنند و هم بر تحقق و حاکمیت تعالیم، ارزش ها، قوانین و احکام دینی:

«حکومتی که اسلام تأسیس می کند نه استبدادی است، نه مشروطه یا جمهوری بناشده بر پایه قوانین بشری است، بلکه حکومت بناشده بر قانون الهی است.»^[۳۳]

و نیز در کتاب «ولایت فقیه» فرموده اند:

«شرایطی که برای زمام دار ضروری است مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارت اند از: (۱) علم به قانون؛ (۲) عدالت... چون حکومت اسلام حکومت قانون است برای زمام دار علم به قوانین لازم می باشد... چون حکومت اسلام حکومت قانون است قانون شناسان و از آن بالاتر دین شناسان یعنی فقها باید متصدی آن باشند...»^[۳۴]

و در همین کتاب با صراحت بیان می دارند:

«اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد [علم به قانون و عدالت] بیا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم . صلی الله علیه و آله . در امر اداره جامعه داشت، دارا می باشد و بر همه لازم است که

از او اطاعت کنند... همین ولایتی که برای رسول اکرم -صلی الله علیه و آله- و امام در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست...»^[۳۵]

ایشان در همین کتاب در صفحات متعدد، شئون حکومتی و وظایف و قلمرو کارولوی فقیه را مطرح می کنند، آن گاه به اثبات ولایت فقیه می پردازند. از موارد دیگری که امام در این خصوص سخنانی فرموده اند، کتاب الیبع است که در آن جا نیز شرایط زمام دار را بیان کرده اند، آن گاه با استشهدا به روایات معصومین به اثبات آن پرداخته اند که از جمله استشهدا به خطبه ای از نهج البلاغه است که قسمتی از آن را تیرگاً نقل می کنم:

«و شما دانستید که سزاوار نیست حاکم و فرمان ده بر ناموس و خون های مردم و غنیمت ها و احکام اسلام و امامت بر مسلمین بخیل باشد تا برای جمع مال ایشان حرص بزند، و نه جاهل تا بر اثر نادانی خود، آن ها را گمراه گرداند، و نه ستم گرتا با ظلم و جور آنان را مستأصل و پریشان نماید و...»^[۳۶]

آن گاه امام بعد از نقل بخش هایی از این خطبه، دو شرط زمام دار را علم به احکام و عدالت می داند.^[۳۷]

با این توضیحات به نظر می رسد برخی از عبارات امام که در دیدگاه اول نقل شد، ناظر به فرض دوم نیست بلکه به واقع مؤید فرض چهارم معیار دینی بودن حکومت است؛ برای مثال وقتی که امام در کتاب ولایت فقیه تأکید فراوان بر حکومت قانون در حکومت اسلامی دارند و مشخصه اساسی حکومت اسلامی را حکومت قانون می دانند^[۳۸]، مقصودشان تنها یکی از مقومات حکومت اسلامی است، لذا در پنج سطر بعد به مقوم دیگر حکومت اسلامی، یعنی شرایط زمام دار (دین شناسی و عدالت) می پردازند.

حتی از برخی عبارات امام برمی آید که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، نظر مبارکشان فقط بر تصدی ولایت امر توسط فقیه بوده است ولی دخالت بیش از آن را برای روحانیون روانی دانستند، ولی در عمل صلاح را بر این دیدند که برخی از مسئولیت های کلیدی مثل ریاست قوه قضائیه را در اختیار روحانیونی که از مقام فقاها و اجتهاد برخوردارند قرار دهند؛ یعنی در واقع تصدی امور در سطح وسیع تری توسط دین شناسان دین دار صورت گیرد و به رأس هرم حکومت اکتفاء شود:

«پیش از انقلاب من خیال می کردم وقتی انقلاب پیروز شد افراد صالحی هستند که کارها را طبق اسلام عمل کنند» لذا بارها گفتم روحانیون

می‌روند کارهای خودشان را انجام می‌دهند. بعد دیدم خیر، اکثر آن‌ها افراد ناصالحی بودند، و دیدم حرفی که زده ام درست نبوده است...»^[۳۹]

بنابراین می‌توان گفت که نظر امام راحل -رضوان الله تعالی علیه- در باب حکومت اسلامی و معیار دینی بودن حکومت، همان فرض چهارم است؛ یعنی باید دین شناسان دین دار حاکم باشند و تعالیم، احکام و ارزش های اسلامی را حاکمیت بخشند، و فقط در این صورت و با وجود هر دو مقوم است که می‌توان حاکمیت دینی داشت.

توضیح و تأیید

به آن چه مقتضای آیات متعدد قرآن مجید، حاکمیت مطلق و بلامنازع، از آن خداوند است. یکی از مهم ترین ابعاد توحید، توحید در حاکمیت است؛ یعنی باور به این که حاکمیت تنها از آن خدای متعال است. این معنا از آیات فراوانی استفاده می‌شود، از جمله «حکومت جز از آن خدا نیست، که شما را امر کرده است که جز او را نپرستید آن دین قیم است.»^[۴۰]

و در آیات فراوان دیگر، اشاره به حاکمیت بلامنازع خداوند بر کل هستی دارد. حق حاکمیت از آن او است، زیرا تمامی هستی از آن او است و هر نوع تصرفی کند، در مال خود تصرف کرده است.^[۴۱]

یکی از مهم ترین اصول دین داری همین است که حاکمیت مطلق و بلامنازع خداوند را باور داشته باشیم، زیرا چنان که گفته آمد، آن از ابعاد مهم توحید است «لا اله الا الله» و حکومت دینی یعنی حکومت توحید؛ یعنی باور به این که هیچ حاکمی جز خدا نیست. و جلوه تشریحی آن از آن جا که به اختیار انسان راجع است، عبارت است از این که: جز از خداوند نباید اطاعت کرد (توحید در اطاعت) و این که او را یگانه مطاع بدانیم و جز سخن او را معتبر و لازم الاجرا ندانیم.

هر کس مطیع خداوند باشد، به اندازه اطاعت پروردگار و متناسب با سعه وجودیش، تشبیه به او پیدا می‌کند؛ تا جایی که مثل او بشود، چنان که در حدیث قدسی فرمود:

«بنده من مرا اطاعت کن تا تو را مثل خودم قرار دهم»^[۴۲]؛ یعنی انسان می‌تواند در اثر اطاعت پروردگار خود، مطاع شود. البته واضح است که مطاع

بودن او نه در عرض بلکه در طول مطاعت پروردگار است؛ یعنی هر کس از او اطاعت کند. اطاعت پروردگار را کرده است. اطاعت از انبیا و اولیا نیز از همین باب است؛ یعنی به دلیل فرمان خدا است، چنان که در آیه شریفه فرموده:

«ای مؤمنان، خدا را اطاعت کنید و از رسول خدا و اولوالامر نیز اطاعت کنید...»^[۴۳] شاید یکی از اسرار تکرار «اطیعوا» در این آیه نیز همین باشد که اطاعت از خدا بی واسطه است، ولی اطاعت از رسول خدا و اولوالامر با واسطه است. واسطه در این جا اذن الله یا فرمان خدا است. به تعبیر اصولی، اطاعت خداوند «موضوعیت» دارد ولی اطاعت از پیامبر و اولوالامر «طریقیت». اطاعت از این ها به این دلیل صورت می گیرد که ما را به خدا می رساند، این ها فانی در حق و باقی به اویند، لذا اطاعت از این ها اطاعت از خدا است.

اطاعت از والدین نیز در طول اطاعت از پروردگار است نه در عرض آن، لذا وجوب اطاعت از والدین مشروط به این است که مستلزم معصیت خداوند نباشد. به همین جهت فرمود: عَزَمَن قَائِل :

«و اگر کوشیدند (والدین) تا تو به من شرک بوزی آن چه را که به آن علم نداری، پس از آن ها اطاعت نکن و در دنیا با آن ها خوش رفتاری کن...»^[۴۴]
و در حدیث شریف نیز فرمود:

«هر کس اطاعت از مخلوقی را به بهای معصیت خداوند انجام دهد، دین ندارد.»^[۴۵]

بنابراین در حکومت دینی اصل حاکمیت از آن خداوند است و تفویض حاکمیت از جانب خداوند به کسی، به معنای سلب حاکمیت از خداوند نیست بلکه در حقیقت شخص لایق، طریق اعمال حاکمیت الهی محسوب می شود. حاکمیت خداوند در جامعه به صورت تحقق ارزش ها، قوانین و احکام الهی توسط انسان یا انسان های شایسته ای است که لیاقت برخوردار از حاکمیت را یافته اند.

کسانی می توانند این قوانین و احکام را تحقق ببخشند که اولاً: آن ها را بشناسند و دین شناس باشند و ثانیاً دین باور و عامل به آن ها باشند. این همان چیزی است که امام راحل از آن، تحت عنوان حاکمیت قانون و ضرورت وجود دو ویژگی در زمامدار یعنی علم به احکام و عمل به آن ها یا عدالت یاد می کردند و نگارنده در فرض چهارم از آن سخن گفت.

با این توضیحات فرض دوم و سوم ناموجه می نمایند، زیرا دین شناسی

و دین باوری با کوشش در راه تحقق دین ملازمت دارد. بر این اساس از هر جهت که به مسئله نگاه می‌کنیم، فرض چهارم را مؤید می‌یابیم. یعنی معیار دینی بودن حکومت، حاکمیت دین داران دین شناس و تحقق بخشیدن به تعالیم و قوانین و احکام دینی است و فقدان هر یک از این دو طرف تلازم، حکومت دینی را منتفی می‌سازد.

خلاصه

دین اسلام نهادی اجتماعی نیست که قلمرو مشخصی در کنار سایر نهادهای اجتماعی داشته باشد، بلکه مجموعه‌ای از اصول و فروع و مجموعه‌ای از عقاید و احکام است که بشر را در صورت باور و عمل کردن به آن، به سر منزل مقصود و هدف از خلقتش هدایت می‌کند و می‌رساند. دین اسلام برای سراسر زندگی انسان و همه ابعاد آن، برنامه و قانون دارد.

اسلامی که برای ریزترین و کم‌اهمیت‌ترین مسائل مثل آداب تخلی دستور و تکلیف دارد، چگونه ممکن است برای موضوع با اهمیتی مثل حکومت و اجرای قوانین اسلام تکلیفی نداشته باشد؟

به همین جهت ما امامت را باطن نبوت می‌دانیم؛ یعنی معتقدیم راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را علی علیه السلام دنبال کرده است. راه ورود به مدینه النبوی علی علیه السلام است، چنان که در حدیث بسیار مشهور آمده است که پیامبر اکرم فرمود: «أنا مدینه العلم وعلی بابها»؛ یعنی ورود به این شهر جز از راه ولایت علی میسر نیست، و بعد از او ولایت سایر امامان معصوم علیهم السلام و در عصر غیبت امام زمان. عجل الله تعالی فرجه الشریف، فقیهان عادل و دین شناسان دین دار آن راه را پی می‌گیرند.

اسلام دین جامعی است که درباره همه امور حیاتی مربوط به انسان، تکلیف و حکم دارد. و نظر امام خمینی (ره) نیز همین است، چنان که در باب معیار دینی بودن حکومت نیز بر این باورند که زمانی ما حکومت دینی خواهیم داشت که حاکمان، دین شناس و عادل باشند و قوانین و احکام اسلام را اجرا کنند. اگر حکومت اسلامی تشکیل نشود بسیاری احکام اسلام معطل می‌مانند. اصولاً پیاده کردن بسیاری از احکام اسلامی منوط به تشکیل حکومت است. و این، از ادله مهمی است که ضرورت تشکیل حکومت اسلامی را توجیه می‌کند.

البته تشکیل و بقای حکومت اسلامی در گرو پذیرش مردم است. علت این

که علی علیه السلام ۲۵ سال خانه نشین بود و حکومت اسلامی تشکیل نشد این بود که مردم با مغالطاتی که شد، از راه حق منحرف شدند و امام را رها کردند، در حالی که او برترین کارشناس دین و عین عدل بود. و وقتی که همین مردم بعد از شهادت آن امام مظلوم، فرزند برومندش، امام حسن علیه السلام را تنها گذاشتند، حکومت اسلامی از بین رفت و علی رغم وجود مشروعیت دینی برای امامان، به دلیل عدم مقبولیت از جانب مردم، حکومت اسلامی تأسیس نشد یا باقی نماند.

پی نوشت

- [۱] «لکم دینکم ولی دین» (کافرون (۱۰۹) آیه ۶).
- [۲] «ومن ینتغ غیر الاسلام دیناً فلن یتقبل منه» (آل عمران (۳) آیه ۸۵).
- [۳] «ان الدین عند الله الاسلام» (همان، ۱۹).
- [۴] ر. ک: بقره (۲) آیه ۱۹۳، اعراف (۷) آیه ۲۹ و توبه (۹) آیه ۲۹.
- [۵] «... وانا اول المسلمین» انعام (۶) آیه ۱۶۳.
- [۶] از جمله: اعراف (۷) آیه ۱۲۶، یونس (۱۰) آیه ۷۲ و ۹۰، نمل (۲۷) آیه ۹۱ و زمر (۳۹) آیه ۱۲.
- [۷] «والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک...» (بقره (۲) آیه ۴).
- [۸] «الیوم اکملت لکم دینکم...» (همان، آیه ۳)
- [۹] «کان الناس امه واحده فبعث الله النبییین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه...» (بقره، آیه ۲۱۳).
- [۱۰] «وما کان الناس الا امه واحده فاختلّفوا...» (یونس (۱۰) آیه ۱۹).
- [۱۱] «لکل امه رسول...» (همان، آیه ۴۷).
- [۱۲] «ولقد بعثنا فی کل امه رسولا ان اعبدوا الله...» (نحل (۱۶) آیه ۳۶).
- [۱۳] «... و ان من امه الا خلا فیها نذیر.» (فاطر (۳۵) آیه ۲۴).
- [۱۴] «وما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون.» (ذاریات (۵۱) آیه ۵۶).
- [۱۵] ر. ک: مالکم همیلتون، جامعه شناسی دینی. ترجمه محسن ثلاثی، ص ۷۵.
- [۱۶] ر. ک: صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۲۱۲، ۲۱۵.
- [۱۷] وصیت نامه سیاسی. الهی امام خمینی، بند ب.
- [۱۸] عبدالحمید ابوالحمد، مبانی علم سیاست.
- [۱۹] دکتر رفیع پور، آناتومی جامعه: مقدمه ای بر جامعه شناسی کاربردی، ص ۲۵۸.
- [۲۰] جان مک کوثری، تفکر دینی در قرن بیستم. ترجمه: عباس شیخ شعاعی و محمد محمدرضائی، جلد ۱، ص ۳۱۸.
- [۲۱] ر. ک. مالکم همیلتون. جامعه شناسی دینی. ترجمه محسن ثلاثی، ص ۷۵.
- [۲۲] امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۰ و ۱۱ و نیز همین مضمون در «کتاب البیع» جلد ۲، ص ۴۵۹ و ۴۶۰ آمده است.
- [۲۳] امام خمینی، ولایت فقیه، (تهران مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰) ص ۱۲.
- [۲۴] ر. ک: صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۲۱۳، ۲۱۴.
- [۲۵] ر. ک: صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۵۷، ۴۵۸.

- [۲۶] ر. ک: صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۴۷.
- [۲۷] امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۵۵۳.
- [۲۸] همو، کتاب البیع، جلد ۲، ص ۴۶۱.
- [۲۹] همو، کشف اسرار، ص ۱۹۱.
- [۳۰] همان، ص ۲۳۲ و ۲۳۳.
- [۳۱] همان، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.
- [۳۲] امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۳۱۲.
- [۳۳] همو، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱.
- [۳۴] همو، ولایت فقیه، ص ۶۱۵۸ و ۹۳.
- [۳۵] همان، ص ۶۶۶۳.
- [۳۶] نهج البلاغه، خطبه ۱۳۱.
- [۳۷] امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۵۴۶۴.
- [۳۸] همو، ولایت فقیه، ص ۵۳.
- [۳۹] ر. ک: صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۲۴۲۲۴۱.
- [۴۰] «إن الحكم الآله امران لاتعبدوا إلا آياه، ذلك الدين القيم»، (یوسف (۲) آیه ۴۰ و ۶۷).
- [۴۱] برای نمونه ر. ک: نساء / ۱۰۵، مائده / ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۰، انعام / ۵۷ و زمر / ۳.
- [۴۲] «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی» (حدیث قدسی).
- [۴۳] «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم...» (نساء (۴) آیه ۵۹).
- [۴۴] «وإن جاهداک علی أن تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما وصاحبهما فی الدنيا معروف...» (لقمان (۳۱) آیه ۸).
- [۴۵] علی علیه السلام فرمود: «لا دین لمن دان بطاعه المخلوق فی معصیه الخالق» (میزان الحکمه، ج ۵، ص ۵۷۱).

غدیر در نگاه مقام معظم رهبری

بشریت، حکومت پنج ساله امیرالمومنین را هرگز فراموش نخواهد کرد



عید الله الاکبر

غدیر در آثار اسلامی ما به «عیدالله الاکبر»، «یوم العهد المعهود» و «یوم الميثاق المأخوذ» تعبیر شده است. این تعبیرات که نشان دهنده‌ی تأکید و اهمت‌امی خاص به این روز شریف است، خصوصیتش در مسأله‌ی ولایت است. آن عاملی که در اسلام ضامن اجرای احکام است، حکومت اسلامی و حاکمیت احکام قرآن است، والا اگر آحاد مردم، ایمان و عقیده و عمل شخصی داشته باشند، لیکن حاکمیت - چه در مرحله‌ی قانونگذاری و چه در مرحله‌ی اجرا - در دست دیگران باشد، تحقق اسلام در آن جامعه، به انصاف آن دیگران بستگی دارد. اگر آنها افراد بی‌انصافی بودند، مسلمانان همان وضعی را پیدا می‌کنند که شما امروز در کوزوو، دیروز در بوسنی و هرزگوین، دیروز و امروز در فلسطین و در جاهای دیگر شاهدش بوده‌اید و هستید - ما هم در ایران مسلمان عریق و عمیق خودمان، سالهای متمدای همین را مشاهده می‌کردیم - اما چنانچه حکام، قدری با انصاف باشند، اجازه خواهند داد که این مسلمانان به قدر دایره‌ی خانه‌ی خودشان - یا حداکثر ارتباطات محله‌ای - چیزهایی از اسلام را رعایت کنند؛ ولی اسلام نخواهد بود!

بیانات به مناسبت عید سعید غدیر، ۱۳۷۸/۰۱/۱۶

اگر تخلف نمی‌شد

امروز ما و جامعه‌ی بشری، همچنان در دوران نیازهای ابتدایی بشری قرار داریم. در دنیا گرسنگی هست، تبعیض هست - کم هم نیست؛ بلکه گسترده است، به یک جا هم تعلق ندارد؛ بلکه همه جا هست - زورگویی هست، ولایت نابحق انسان‌ها بر انسان‌ها هست؛ همان چیزهایی که چهار هزار سال پیش، دو هزار سال پیش به شکل‌های دیگری وجود داشته است. امروز هم بشر گرفتار همین چیزهاست و فقط رنگ‌ها عوض شده است. «غدیر» شروع آن روندی بود که می‌توانست بشر را از این مرحله خارج کند و به یک مرحله‌ی دیگری وارد کند. آن وقت نیازهای لطیف‌تر و برتری، و خواهش‌ها و عشق‌های به مراتب بالاتری، چالش اصلی بشر را تشکیل می‌داد. راه پیشرفت بشر که بسته نیست! ممکن است هزارها سال یا میلیون‌ها سال دیگر بشریت عمر کند؛ هر چه

عمر کند، پیوسته پیشرفت خواهد داشت. منتها امروز پایه‌های اصلی خراب است؛ این پایه‌ها را پیغمبر اسلام بنیانگذاری کرد و برای حفاظت از آن، مسأله‌ی وصایت و نیابت را قرار داد؛ اما تخلف شد. اگر تخلف نمی‌شد، چیز دیگری پیش می‌آمد. «غدیر» این است. در طول دوران دویست و پنجاه ساله‌ی زندگی ائمه (علیهم‌السلام) - که عمر دوران ظهور ائمه از بعد از رحلت پیغمبر تا زمان وفات حضرت عسکری، دویست و پنجاه سال است - هر وقت ائمه توانسته‌اند و خودشان را آماده کرده‌اند تا این‌که به همان مسیری که پیغمبر پیش بینی کرده بود، برگردند؛ اما خوب، نشده است دیگر. حالا ماها در این برهه‌ی از زمان، به میدان آمده‌ایم و همتی هست به فضل و توفیق الهی و ان‌شاءالله که به بهترین وجهی ادامه پیدا کند.

دیدار اساتید و دانشجویان دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۴/۱۰/۲۹

نباید طرح مسأله غدیر به جدایی مسلمان‌ها بیانجامد

مرحوم آقای مطهری (رضوان‌الله‌علیه) مقاله‌ای به نام «الغدیر و وحدت اسلامی» دارد؛ ایشان در آن، این مسأله را تبیین می‌کند که، طرح مسأله‌ی غدیر، چطور می‌تواند وسیله‌ای باشد برای نزدیک کردن دل‌های مسلمان‌ها به همدیگر. مرحوم علامه‌ی امینی هم عقیده‌ی شیعه را در «الغدیر» اثبات کرده است؛ اما کتاب، بیان، لحن، سلیقه و شیوه‌ی برخورد او با مسأله، طوری است که همه‌ی مسلمین را جذب می‌کند.

شما تقریظ‌هایی را که مسلمانان مصر، شام و دیگر نقاط دنیا بر کتاب ایشان نوشته‌اند، ببینید! ما باید توجه داشته باشیم که نوع طرح مسأله، طوری نباشد که به جدایی مسلمان‌ها بیانجامد؛ این خیلی مهم است. الان جمعیت انبوهی از مسلمانان دنیا به مکتب و مذهب ما معتقدند و در دنیا هم آبرومندند. هم جمهوری اسلامی در ایران و هم شیعیان در هر نقطه‌ای که هستند، مردم آبرومندی هستند و در عراق، لبنان و جاهای دیگر، مسلمان‌ها به وجود اینها افتخار می‌کنند. بنابراین باید مراقب باشیم که مسأله را طوری طرح کنیم که هم عقیده‌های خودمان ناراحت نشوند. البته باید عقیده‌ی خودمان را بیان و آن را تثبیت کنیم؛ اما اشتباهات و خطاها را هم برطرف کنیم.

۱۳۸۴/۰۹/۱۴

مسأله‌ی غدیر و ورود نبی مکرم اسلام در امر مدیریت جامعه است

مسأله‌ی غدیر و تعیین امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به عنوان ولی امر امت اسلامی از سوی پیامبر مکرم اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یک حادثه‌ی بسیار بزرگ و پرمعناست؛ در حقیقت دخالت نبی مکرم در امر مدیریت جامعه است. معنای این حرکت که در روز هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجرت اتفاق افتاد، این است که اسلام به مسأله‌ی مدیریت جامعه به چشم اهمیت نگاه می‌کند. این‌طور نیست که امر مدیریت در نظام اسلامی و جامعه‌ی اسلامی، رها و بی‌اعتنا باشد. علت هم این است که مدیریت یک جامعه، جزو اثرگذارترین مسائل جامعه است. تعیین امیرالمؤمنین هم - که مظهر تقوا و علم و شجاعت و فداکاری و عدل در میان صحابه‌ی پیغمبر است - ابعاد این مدیریت را روشن می‌کند. معلوم می‌شود آنچه از نظر اسلام در باب مدیریت جامعه اهمیت دارد، اینهاست. کسانی که امیرالمؤمنین را به جانشینی بلافصل هم قبول ندارند، در علم و زهد و تقوا و شجاعت آن بزرگوار و در فداکاری او برای حق و عدل، تردید ندارند؛ این مورد اتفاق همه‌ی مسلمین و همه‌ی کسانی است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را می‌شناسند. این نشان می‌دهد که جامعه‌ی اسلامی از نظر اسلام و پیغمبر، چه نوع مدیریت و زمامداری و حکومتی را باید به عنوان هدف مطلوب دنبال کند. دیدار مردم پاکدشت، در سالروز عید سعید غدیر، ۱۳۸۳/۱۱/۱۰

عید غدیر، سنت ملی ماست

عید غدیر هم سنت ملی ماست؛ چون ملت ما دارای این عقیده و این محتوا و این هویت در ذهن خودش هست. یکی از کارهای دشمنان این است که ملت‌ها را از هویت خالی کنند. البته این قضیه، داستان مفصلی است و با دو کلمه، نه می‌شود ابعادش را نشان داد و نه می‌شود خطرش را آن‌چنان که هست، گوشزد کرد. شما در محیط دانشجویی با این سیاست کلی که شناخته و ناشناخته و

پیدا و پنهان وجود دارد، باید مبارزه کنید و مبانی ارزشی را - مبانی ای که حقیقتاً تشکیل دهنده‌ی هویت ملت ایران است و می‌تواند آنها را پیش برد و صاحب همه چیز کند - حفظ کنید.

۱۳۸۲/۰۲/۰۸

او عادل‌ترین شما در بین مردم است!

نبی اکرم در بیان صفات امیرالمؤمنین می‌فرماید: «اعدلکم فی الرعیه»، او عادل‌ترین شما در بین مردم است. هم عدالت درونی و معنوی و فردی امیرالمؤمنین مراد است و هم عدالت رفتاری و عدالت اجتماعی او. اینها چیزهایی است که در زبان به آسانی می‌شود بیان کرد، اما در تحقق و تبلور در عمل است که انسان به عظمت این حقیقت و کسانی که تجسم این حقیقت بوده‌اند، پی می‌برد. عدالت به معنای واقعی کلمه در وجود امیرالمؤمنین، در رفتار او، در تقوای او و در توجه او حضور دارد. در رفتار بیرونی او هم عدالت تجسم پیدا می‌کند. امروز بعد از گذشت قرن‌ها، اگر بخواهیم عدالت را تعریف کنیم و آن را در ضمن مثال و نمونه بیان کنیم، هیچ مثالی رساتر و گویاتر از رفتار امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمی‌توانیم پیدا کنیم. این است که نبی اکرم او را به امر پروردگار و بانصب الهی به مردم معرفی و به مقام ولایت منصوب می‌کند. این یک حقیقت اسلامی است. این کجا و این که کسی معتقد باشد که هر ظالمی با هر شیوه و رفتار بازیگرانه‌ای توانست زمام قدرت را در دست بگیرد، مردم باید از او اطاعت کنند، کجا؟! این اسلام است یا آن؟!!

لذا مسأله‌ی غدیر با این مضمون والا متعلق به همه‌ی مسلمانهاست، چون به معنای حاکمیت عدل، حاکمیت فضیلت و حاکمیت ولایت‌الله است. اگر ما هم بخواهیم حقیقتاً از متمسکین به ولایت امیرالمؤمنین باشیم، باید خودمان و محیط زندگیمان را به عدل نزدیک کنیم. بزرگ‌ترین نمونه این است که هر چه بتوانیم، استقرار عدل کنیم. چون دامنه‌ی عدالت نامحدود است. هر چه بتوانیم عدل را در جامعه بیشتر مستقر کنیم، شباهت ما به امیرالمؤمنین و تمسک ما به ولایت آن بزرگوار بیشتر خواهد شد.

بیانات در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام به مناسبت عید غدیر خم،

۱۳۸۱/۱۲/۰۱

غدیر و انقلاب اسلامی ایران

شاید اکثر آن کسانی هم که در ماجرای بیعت امیرالمؤمنین علیه الصلاه والسلام، گرد آن بزرگوار را گرفتند و با او بیعت کردند و پای فشردند و فداکاری نمودند، واقعه‌ی غدیر و به طریق اولی ظهور اسلام و جنگهای امیرالمؤمنین را ندیده بودند. اما اسلام و هدایت و نور آن فقط برای کسانی نیست که در آن وقت حضور داشتند، بلکه برای همه و برای همیشه است: «و آخرین منم لما یلحقوا بهم». انقلاب اسلامی شروع یک راه پرافتخار و سعادت بخش بود. همه‌ی کسانی که از بی‌عدالتی رنج برده‌اند و تشنه‌ی عدالتند، این پدیده را به جان دوست دارند و برای آن تلاش می‌کنند. همه‌ی کسانی که سنگینی و فشار نظام دیکتاتوری و اختناق و زورگویی و قدرت فردی را احساس کرده یا درباره‌ی آن فکر کرده‌اند، از انقلاب اسلامی، از حرکت ملت مسلمان و از مبارزه‌ی فراگیر این ملت استقبال کرده‌اند و می‌کنند. مخصوص امروز نیست، در آینده هم همین طور خواهد بود.

بیانات در دیدار مردم قم، ۱۳۸۱/۱۰/۱۹

اوج مطلوب همه‌ی رسالت‌ها

امیرالمؤمنین علیه الصلاه والسلام در مقابله با خطرهای آن چنان شجاعانه عمل می‌کند که می‌گوید کسی نمی‌توانست با فتنه‌ای که من چشم آن را درآوردم - منظور، فتنه‌ی خوارج است - یا فتنه‌ی ناکثین درافتد. آن معنویت و دین و اخلاق و فضیلت از یک طرف، آن بینش عمیق و شجاعت و فداکاری و عواطف رقیق انسانی در کنار صلابت و استحکام معنوی و روحی از طرف دیگر؛ همه‌ی اینها ناشی از عصمت است؛ چون خدای متعال او را به مقام عصمت برگزیده است و گناه و اشتباه در کار او وجود ندارد. اگر چنین کسی در رأس جامعه باشد، اوج مطلوب همه‌ی رسالت‌هاست. این معنای غدیر است. در غدیر، چنین کاری اتفاق افتاد.

اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در

روز عید سعید غدیر خم، ۱۳۸۰/۱۲/۱۲

بشریت، حکومت پنج‌ساله‌ی امیرالمومنین را هرگز فراموش نخواهد کرد

امامت، یعنی همان اوج معنای مطلوب اداره‌ی جامعه در مقابل انواع و اقسام مدیریت‌های جامعه که از ضعفها و شهوات و نخوت و فزون‌طلبی انسانی سرچشمه می‌گیرد. اسلام شیوه و نسخه‌ی امامت را به بشریت ارائه می‌کند؛ یعنی این‌که یک انسان، هم دلش از فیض هدایت الهی سرشار و لبریز باشد، هم معارف دین را بشناسد و بفهمد - یعنی راه را درست تشخیص دهد - هم دارای قدرت عملکرد باشد - که «یا یحیی خذ الكتاب بقوه» - هم جان و خواست و زندگی شخصی برایش حائز اهمیت نباشد؛ اما جان و زندگی و سعادت انسانها برای او همه چیز باشد؛ که امیرالمؤمنین در کمتر از پنج سال حکومت خود، این را در عمل نشان داد. شما می‌بینید که مدت کوتاه کمتر از پنج سال حکومت امیرالمؤمنین، به عنوان یک نمونه و الگو و چیزی که بشریت آن را هرگز فراموش نخواهد کرد، در طول قرن‌ها همچنان می‌درخشد و باقی مانده است. این نتیجه‌ی درس و معنا و تفسیر واقعه‌ی غدیر است.

**بیانات در اجتماع بزرگ زائران و مجاوران حضرت علی بن موسی الرضا
علیه السلام در روز عید سعید غدیر خم، ۱۲/۱۲/۱۳۸۰**

کتاب الغدیر

همین کتاب الغدیر هم به نظر من مهجور است. من به دوستانمان سفارش کردم الغدیر را که در آن صدها کتاب است - یعنی ایشان درباره‌ی موضوعات مختلف، مطالبی دارد. گاهی صد صفحه، هشتاد صفحه درباره‌ی یک شخص، یک مطلب، یا یک حدیث، مطلب دارد و یک نفر باید اینها را از اول الغدیر بخواند، تا به مطلب مورد نظر برسد و از آن استفاده کند. حالا کو آن آدمی که حوصله کند، یازده جلد کتاب الغدیر را بخواند و این‌گونه مطالب را بیرون بکشد؟! - مورد بررسی دقیق قرار دهند و موضوعات مختلف را دانه دانه بیرون بکشند؛ هر کدامشان یک کتاب، یا یک جزوه است. الغدیر هم - آن کاخ عظیمی که مرحوم امینی ساخته - به جای خود محفوظ؛ این کتابها هم دانه دانه بیاید و اقطار عالم را پر کند. یعنی الغدیر به صورت یک مجموعه، وجود داشته باشد، یک جا هم جزوه، جزوه وجود داشته باشد

شاخصه‌های ولایت امام علی علیه السلام در واقعه غدیر

ولایت از همه مولفه‌های دیگر مهم‌تر است، زیرا به تعبیر امام علیه السلام، ولایت ضامن اجرای دیگر شاخصه‌های کلیدی اسلام است. واقعه غدیر به عنوان مهمترین حرکت تاریخی برای حاکمیت ولایت و امامت امام معصوم (علیه السلام) در تداوم و استمرار اسلام اصیل در ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری قمری بنیان نهاده شد، لذا ارتقای عمق معرفتی از مقوله «ولایت» و لزوم پیروی از امام معصوم (علیه السلام) در متن فرهنگ غدیر از جمله مولفه‌های کلیدی است که لزوم تأمل و تعمق در این شاخصه بنیادین را دو چندان نموده است، از این رو در این نگاشته مهمترین ابعاد و زوایای مولفه‌های وجودی ولایت در واقعه غدیر خم با بهره‌گیری از آراء و اندیشه‌های آیت الله مکارم شیرازی (مد ظله) به مخاطبان گرامی ارائه می‌گردد.

واقعه اجمالی غدیر خم در کلام آیت الله مکارم شیرازی

در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجّه الوداع، با شکوه هر چه تمامتر در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان رسید. نه تنها مردم به «مدینه» در این

سفر، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی می‌کردند که مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب يك افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

روز پنج شنبه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می‌گذشت، ناگهان دستور توقف در بیابانهای خشك و سوزان «غدیر خم» از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله به همراهان داده شد.

... پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن يك پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می‌شد خود را آماده کنند... لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود: «من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می‌روم، من مسؤولم، شما هم مسؤولید، شما در باره من چگونه شهادت می‌دهید؟»^[۱]

مردم صدا بلند کردند و گفتند: نشهد انك قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاك الله خیرا: «ما گواهی می‌دهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند تو را جزای خیر دهد».^[۲]

سپس فرمود: «آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی‌دهید؟! همه گفتند: «آری! گواهی می‌دهیم» فرمود: خداوندا! گواه باش!...»^[۳]

بار دیگر فرمود: ای مردم! آیا صدای مرا می‌شنوید؟ ... گفتند: آری، و بدنبال آن، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمی‌شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ... اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانبه که در میان شما به یادگار می‌گذارم چه خواهید کرد؟ یکی از میان جمعیت صدا زد، کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله؟!.

پیامبر صلی الله علیه و آله بلافاصله گفت: اول ثقل اکبر، کتاب خداست که يك سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شماست، دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید، و اما دومین یادگار گرانبه‌مند من خاندان منند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من پیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.^[۴]

ناگهان مردم دیدند پیامبر صلی الله علیه و آله به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می‌کند و همین که چشمش به علی علیه السلام افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام علی علیه السلام است، در اینجا صدای پیامبر صلی الله علیه و آله رساتر و بلندتر شد و فرمود: *اَيُّهَا النَّاسُ مِنْ اَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ* من [۵] انفسهم: «چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!». گفتند: خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله دانانترند، پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خدا، مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم) سپس فرمود: *فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ*: «هر کس من مولا و رهبر او هستم علی مولا و رهبر اوست» و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از روایان حدیث، چهار بار تکرار کرد....

...خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و مردم فرو می‌ریخت، و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله خواند: *الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي*... «امروز آیین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر، الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب رسالتی و الولایه لعلی من بعدی: «خداوند بزرگ است، خداوند بزرگ است همان خدایی که آیین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی علیه السلام پس از من راضی و خشنود گشت»... این فراز خلاصه‌ای بود از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است. [۶]

ابلاغ ولایت؛ مهمترین رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در واقعه غدیر

باید اذعان نمود مأموریت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در واقعه غدیر، یک مسأله سیاسی است و عده‌ای برای مخالفت با آن، کمر به مبارزه

بسته‌اند و حاضرند در این راه در مقابل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم بایستند!^[۷]

لذا هنگامی که تمام این جهات را نظر می‌گیریم و بیطرفانه و منصفانه بر روی آن مطالعه می‌کنیم و بدور از تعصب و لجاجت به قضاوت می‌نشینیم، به چیزی جز مسأله ولایت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که در غدیر خم به صورت رسمی مطرح شد نمی‌رسیم.^[۸]

آری! چیزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا سال آخر عمر شریفش بطور رسمی آن را بیان نکرده بود و همسنگ و همطرز رسالت و نبوت خاتم الانبیاء بود و عده زیادی برای مبارزه با آن هم قسم شده بودند و خداوند برای حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله در اجرای این مأموریت تضمین داده بود، همان مسأله مهم و سرنوشت‌ساز جانشینی پیامبر(ص) بود، زیرا هر چند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسأله ولایت علی علیه السلام را بارها مطرح کرده بود ولی به صورت رسمی و در حضور مسلمانان سراسر جهان بیان نشده بود؛ بدین جهت، این مأموریت عظیم و بزرگ به هنگام بازگشت آن حضرت از حجه الوداع و در صحرای غدیر خم به بهترین شکلی انجام شد و پیامبر صلی الله علیه و آله با معرفی علی علیه السلام به عنوان جانشین خویش، رسالتش را تکمیل کرد.^[۹]

ضرورت ابلاغ ولایت در اسلام

بدیهی است «ولایت» تحقق بخش نماز و روزه و حج و زکات است و محتوای این عبادات و سایر عبادتها در سایه ولایت عملی می‌شود؛ یعنی، بدون ولایت و حاکمیت اسلام، این دستورات نقشی است بر کاغذ، و همانند نسخه طبیب است که بدون عمل به آن، شفای دردها حاصل نخواهد شد.^[۱۰]

لذا ولایت به معنای اجرای قانون اسلام توسط ائمه معصومین «علیهم السلام» و جانشینان آنان می‌باشد؛ بنابراین، ولایتی از نماز و روزه و حج و زکات بالاتر است که نتیجه‌اش حکومت اسلامی باشد؛ ولایتی که از ولایت حضرت علی علیه السلام در غدیر خم نشأت گرفته باشد.^[۱۱]

با این تفاسیر می‌توان دریافت که چرا ولایت از همه مولفه‌های دیگر مهم‌تر است، زیرا به تعبیر امام علیه السلام، ولایت ضامن اجرای دیگر شاخصه‌های

كلىدى اسلام است. اگر حكومت اسلامى تشكيل نشود امکان اقامه نماز و خمس و زكات و صوم و حج در سطح گسترده، و تحقق فلسفه‌هاى آن نخواهد بود. بنابراين، ولايت تنها عشق و علاقه و محبت و توصل نيست، بلكه به معنى پذيرش برنامه‌هاى حكومت اسلامى از سوى امامان معصوم يا پيامبران الهى عليهم السلام است. لذا در طول تاريخ هريك از پيامبران قدرت پيدا كردند تشكيل حكومت دادند. حضرت داوود، سليمان، موسى عليهم السلام و رسول مكرم اسلام صلى الله عليه و آله از جمله آن بزرگوارانند. و اگر پيامبرانى چون حضرت ابراهيم و عيسى عليهم السلام دست به اين كار بزرگ نزدند، فرصت يا امكانات كافى در اختيار نداشتند.^[۱۲]

تحقق اجرايى ولايت؛ منوط به مشاركت مردم

بعضى از نا آگاهان نوشته‌اند: «اين حقيقت ملموس را همه درك مى‌كنند كه هر كس را اكثريت مردم به زمامدارى برگزينند، و پشتيبانش باشند، حاكم مى‌شود؛ زيرا نيروى اصلى جامعه خود مردم هستند... اين مردم هستند كه ولايت را به كسى مى‌دهند و به حاكميت او عينيت مى‌بخشند» در حالى كه اين نظريه با تفكر توحيدى سازگار نيست.^[۱۳]

ما مى‌گوييم تفكر توحيدى عكس اين را بيان مى‌كند مى‌گويد: اين خداست كه ولايت را به كسى مى‌دهد و به حاكميت او عينيت مى‌بخشد، و اگر مردم در اين زمينه حقى دارند آن هم به اذن و فرمان اوست.^[۱۴]

لذا نبايد اين واقعيت را انكار كرد كه مشاركت مردم در امر حكومت، به حاکمان قدرت و قوت مى‌بخشد، و بدون مشاركت آنها هيچ كارى از آنان ساخته نيست؛ همان گونه كه اميرمؤمنان على عليه السلام در خطبه ششمينه مى‌فرمايد: «اما وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحَجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا اخَذَ اللهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ الا يُقَارُوا عَلَى كَيْفِهِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»: «آگاه باشيد به آن خدايى سوگند كه دانه را شكافت، و انسان را آفريد، اگر نبود كه جمعيت بسيارى گرداگردم را گرفته و به ياريم قيام كره‌اند، و از اين رو حجت بر من تمام شده است؛ و اگر نبود عهد و پيمانى كه خداوند از دانشمندان و علماء گرفته است كه در برابر پرخورى ستمگران و گرسنگى ستمديدگان سكوت نكنند، من

مهار ناقه خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر می‌نمودم».^[۱۵]
این تعبیر به خوبی می‌رساند که حمایت مردمی حتی باعث اتمام حجت
بر ولی منصوب از طرف خداوند می‌گردد.^[۱۶]

بی‌شک ولایت آن حضرت از سوی خداوند و از طریق پیامبر اسلام صلی الله
علیه و آله ثابت شده بود، و این ولایت فعلیت داشت، و بر خلاف آنچه بعضی
از ناآگاهان گفته‌اند جنبه شأنی و بالقوه نداشت؛ ولی از نظر اجرائی و عملی
نیاز به حمایت مردم داشت؛ و بدون آن به فعلیت نمی‌رسید.^[۱۷]

تحقق اصل راهبردی ولایت در حدیث غدیر

گفتنی است حدیث متواتر غدیر و جمله معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
که در همه کتب آمده است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» حقایق بسیاری را در
شناخت ولایت حضرت علی (علیه السلام) روشن می‌سازد.^[۱۸]

گرچه بسیاری از نویسندگان اهل سنت اصرار دارند که «مولی» را در اینجا به
معنی «دوست و یار و یاور» تفسیر کنند، زیرا یکی از معانی معروف «مولی» همین
است، ما هم قبول داریم که یکی از معانی «مولی» دوست و یار و یاور است، لیکن
قرائن متعددی در کار است که نشان می‌دهد «مولی» در حدیث غدیر به معنی
«ولی» و «سرپرست» و «رهبر» می‌باشد؛ این قرائن به طور فشرده عبارتند از:^[۱۹]

۱. مسأله دوستی علی علیه السلام با همه مؤمنان، مطلب مخفی و پنهان
و پیچیده‌ای نبود که نیاز به این همه تأکید و بیان داشته باشد، و احتیاج به
متوقف ساختن آن قافله عظیم در وسط بیابان خشک و سوزان و خطبه خواندن
و گرفتن اعتراف‌های پی‌درپی از جمعیت داشته باشد.^[۲۰]

قرآن با صراحت می‌گوید: اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اٰخُوهُ^[۲۱] مؤمنان همه برادر یکدیگرند. و
در جای دیگر می‌فرماید: وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ^[۲۲] مردان
مؤمن و زنان مؤمنه، ولی و یاریکدیگرند.^[۲۳]

در نهایت باید گفت: اخوت اسلامی و دوستی مسلمانان با یکدیگر از
بدیهی‌ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشت و پیامبر صلی الله
علیه و آله بارها آن را تبلیغ کرد و بر آن تأکید نهاد؛ بعلاوه، مسأله اخوت مسأله‌ای
نبوده که با این لحن داغ در آیه بیان شود و پیامبر صلی الله علیه و آله از افشای
آن خطری احساس کند.^[۲۴]

۲. جمله «أَلَسْتُ أُولَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؛ آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و اولی نیستم!» که در بسیاری از متون این روایت آمده است، هیچ تناسبی با بیان يك دوستی ساده ندارد، بلکه می‌خواهد بگوید: «همان اولویّت و اختیاری که من نسبت به شما دارم و پیشوا و سرپرست شما هستم، برای علی علیه السلام ثابت است.» و هرگونه تفسیری برای این جمله، غیر از آنچه گفته شد، دور از انصاف و واقع‌بینی است، مخصوصاً با توجه به تعبیر «بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؛ از شما نسبت به شما اولی هستم.»^[۲۵]

۳. تبریک‌هایی که از سوی مردم در این واقعه تاریخی به علی علیه السلام گفته شد، مخصوصاً تبریکی که «عمر» و «أبو بکر» به او گفتند، نشان می‌دهد مسأله چیزی جز مسأله نصب خلافت نبوده است که در خور تبریک و تهنیت باشد؛ زیرا اعلام دوستی، که برای همه مسلمانان بطور عموم ثابت است، تبریک ندارد.^[۲۶]

اذعان به ولایت علی (علیه السلام) در واقعه غدیر در منابع اهل سنت

در «مُسند» امام «احمد» آمده است: عمر بعد از آن بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام عرض کرد: هَنِئِنَّا يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَ أُمْسَيْتَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ گوارا باد بر تو ای فرزند ابی طالب! صبح کردی و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زن با ایمان هستی!^[۲۷] هم چنین در تعبیری که فخر رازی در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» ذکر کرده، می‌خوانیم: عمر گفت: «هَنِئِنَّا لَكَ أَصْبَحْتَ مَوْلَىٰ وَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» به این ترتیب، عمر او را مولای خود و مولای همه مؤمنان می‌شمرد.^[۲۸]

در تاریخ بغداد روایت فوق به این صورت آمده: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ مَوْلَىٰ وَ مَوْلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ^[۲۹] آفرین، آفرین به تو ای فرزند ابو طالب! صبح کردی در حالی که مولای من و مولای هر مسلمانی هستی.^[۳۰] و در «فیض القدیر» و «الضّواعق» آمده است که این تبریک را ابو بکر و عمر هر دو به علی علیه السلام گفتند: «أُمْسَيْتَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»^[۳۱]. و...^[۳۲]

ناگفته پیداست دوستی ساده‌ای که میان همه مؤمنان با یکدیگر است چنین تشریفاتی ندارد، و این جز با ولایت به معنی خلافت سازگار نیست. [۳۳]

تأملی قرآنی در ولایت حضرت علی (ع) در واقعه غدیر

باید اذعان نمود سوره مائده مشتمل بر قسمت مهمی از آیات ولایت است؛ زیرا این سوره، در اواخر عمر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نازل شده است. و از سوی دیگر مسأله ولایت و جانشینی هم به صورت طبیعی در اواخر عمر مطرح می‌شود، بدین جهت این سوره مشتمل بر آیات متعددی در مسأله ولایت است. [۳۴]

بدین ترتیب آیه ۵۵ سوره مائده «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند)، از جمله آیاتی است که به روشنی دلالت بر ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام دارد. [۳۵]

بی شک و بر خلاف اکثر موارد استعمال واژه «ولی» در سراسر قرآن مجید، انصاف این است که «ولی» در آیه ۵۵ سوره مائده به معنای سرپرست و صاحب اختیار است؛ نه به معنای دوست و یار و یاور؛ [۳۶] زیرا:

اولاً: «انما» که در صدر آیه آمده دلیل بر حصر است. یعنی فقط این سه دسته ولی مؤمنان هستند، نه غیر آنها؛ در حالی که اگر ولی به معنای دوست باشد حصر معنی نخواهد داشت، زیرا در این صورت واضح است که غیر از سه گروه فوق کسان دیگری هم یار و یاور مؤمنان هستند، علاوه بر این که اگر ولی به معنای یار و یاور باشد این همه قید برای «الَّذِينَ آمَنُوا» لازم نبود، که در حال اقامه نماز زکات بدهند. زیرا همه مؤمنان، حتی در غیر حال نماز و بلکه حتی مؤمن بی نماز، می‌تواند یار و یاور برادر مسلمان خویش باشد؛ بنابراین، از کلمه «انما» که دلالت بر حصر می‌کند و قیود متعددی که در مورد «الَّذِينَ آمَنُوا» آمده است، استفاده می‌شود که ولایت در آیه شریفه به معنای دوستی و نصرت

نیست؛ بلکه به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن است. خداوند و پیامبر و مؤمنین (با آن شرایطی که در آیه آمده) ولی و صاحب اختیار و سرپرست شما می‌باشند.^[۳۷]

ثانیاً: آیه ۵۶ سوره مائده، که بعد از آیه مورد بحث آمده است، بهترین قرینه و دلیل بر مدعای ماست؛ خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، (پیروزند؛ زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز است).^[۳۸] حزب به معنای جمعیت متشکل است، پیروزی يك حزب به معنای غلبه و پیروزی آنها در يك حرکت و جهش اجتماعی است؛ بنابراین، از این آیه شریفه که در ارتباط با آیه قبل و مورد بحث است و ظاهراً همزمان نازل شده‌اند، استفاده می‌شود که ولایت مطرح شده در آیه مذکور يك ولایت سیاسی و حکومتی است.^[۳۹]

بنابراین، معنای آیه چنین می‌شود: «کسی که حکومت خدا و پیامبر و حکومت الذین آمنوا... را بپذیرد، چنین حزب و جمعیتی پیروز است.» نتیجه این که، با تفکر و تعمق در کلمه کلمه و جمله جمله آیه ولایت و با صرف نظر از روایات فراوانی که در تفسیر آیه وارد شده است، معلوم شد که ولی در این آیه به معنای امام و پیشوا و سرپرست است و هر کس حکومت خدا و رسول و «الَّذِينَ آمَنُوا» را با آن شرایطی که در آیه آمده بپذیرد پیروز و منصور خواهد بود.^[۴۰]

ثالثاً: در بیان مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا... رَاكِعُونَ»^[۴۱] باید گفت در میان راویان، مفسران، دانشمندان و علماء شیعه و اهل سنت، هیچ کس، جز «علی (علیه السلام)» را مصداقی برای آیه ذکر نکرده است. بنابراین، اجماع و اتفاق همه علماء مسلمان بر این است که بجز علی هیچ کسی مصداق آیه شریفه نیست. از سوی دیگر، برای جمله «وَالَّذِينَ آمَنُوا...» لا اقل يك مصداق وجود داشته است، پس حتماً آن نفر، جز علی بن ابی طالب علیه السلام نبوده است.^[۴۲]

بنابراین همان گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام قبل از بیعت مردم، ولی خدا بود؛ که طبق صریح آیه ولایت «أَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^[۴۳] این ولایت را خدا به علی علیه السلام داده بود؛ و طبق حدیث متواتر غدیر و جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ»؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در غدیر خم رسماً او را از سوی خدا به این مقام منصوب کرد.^[۴۴]

اکمال دین در سایه ولایت علی (ع) در واقعه غدیر خم

واقعه غدیر خم و مسأله ولایت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام بهترین تفسیر از آیه (الْيَوْمَ بَيَّنَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا... [٤٥])، بلکه تنها تفسیر صحیح از این آیه شریفه است؛ زیرا با این رخداد، یأس بر منافقان سایه افکند و امیدهای آنها ناامید گشت. [٤٦]

هم چنین اخباری که نزول آیه فوق را در جریان غدیر بیان کرده در منابع معروف اسلامی نقل شده، در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده صریحاً این مطلب آمده است که آیه شریفه فوق در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی ع نازل گردید، [٤٧] از جمله اینکه:

۱. دانشمند معروف سنی ابن جریر طبری در کتاب ولایت از زید بن ارقم صحابی معروف نقل می‌کند که این آیه در روز غدیر خم در باره علی ع نازل گردید. [٤٨]

۲. حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب «ما نزل من القرآن فی علی ع» از ابو سعید خدری (صحابی معروف) نقل کرده که پیامبر ص در غدیر خم، علی (ع) را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا اینکه آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ... نازل شد، در این موقع پیامبر ص فرمود: الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و بالولاية لعلی ع من بعدی، ثم قال من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله: «الله اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی ع بعد از من، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی ع مولای او است، خداوند! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار، و آن کس که او را دشمن دارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاریش بردارد دست از او بردار. [٤٩]

۳. هم چنین مرحوم علامه سید شرف الدین در کتاب المراجعات چنین می‌گوید: نزول آیه سوم سوره مائده در روز غدیر و در روایات صحیحی که از امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده ذکر گردیده است و اهل سنت، شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر ص در این زمینه نقل کرده‌اند که صراحت در نزول آیه در این جریان دارد، [٥٠]، [٥١]

چستی «الیوم» در آیه اکمال دین در تحقق ولایت
 اؤل: روزی است که باعث یأس و ناامیدی کفار شد.
 دوم: روزی است که مایه اکمال دین گشت.

سوم: روزی است که خداوند نعمتش را بر مسلمانان تمام کرد.
 چهارم: روزی است که خداوند راضی شد که دین اسلام، دین همیشگی
 مردم باشد.^[۵۲]

حال می توان بر مبنای قول مرحوم طبرسی، یکی از مفسران زبردست و
 قوی شیعه به این مسأله اتکاء نمود که منظور از آن روز با شکوه، که ناامید
 کننده کفار بود و موجب جلب رضایت الهی گشت و دین و نعمت پروردگار
 کامل گشت، روز هیجدهم ذی الحجه سال دهم هجرت، روز عید سعید غدیر
 است؛ روزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در راستای اجرای فرمان
 پروردگار، علی بن ابی طالب «علیهما السلام» را به ولایت منصوب کرد و رسماً
 خلافت آن حضرت را به همه مسلمانان اعلام کرد.^[۵۳]

نتیجه این که، از روایاتی که ذکر شد و روایات فراوانی که جهت رعایت
 اختصار ذکر نشد به روشنی استفاده می شود که آیه شریفه اکمال دین
 پیرامون حادثه غدیر نازل شده و گواه واضح و روشنی بر امامت و ولایت و
 خلافت امیر مؤمنان علیه السلام است.^[۵۴]

هم چنین باید گفت آیه مهم تبلیغ^[۵۵] «یا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ
 رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
 الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (ای پیامبر! آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است،
 کاملاً (به مردم) برسان؛ و اگر (این کار را) نکنی رسالت او را انجام نداده ای.
 خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد و خداوند، جمعیت
 کافران (لجوج) را هدایت نمی کند) به روشنی برمسأله جانشینی و ولایت امیر
 المؤمنین علیه السلام انطباق دارد و نیز باید به اسناد و منابع روایی و قرانی
 دیگر در اثبات ولایت امیرالمومنین حضرت علی (علیه السلام) اشاره نمود که
 آنچنان از شمولیت فراوان برخوردار می باشد که ذکر همه آن موارد و مصادیق
 بنیادین در این نگاشته نمی گنجد. و تبیین تفصیلی آن، مجال دیگری را می
 طلبد.

سخن آخر

با این تفاسیر باید گفت قطعاً مراد از ولایت سرپرستی و امامت است نه مسأله دوستی، از این رو امیدواریم مسأله ولایت علی (علیه السلام) حلقه اتصال همه مسلمین جهان باشد و در سایه ولایت آن حضرت بتوانیم با دشمنان اسلام مبارزه کنیم و شرآنهارا از سرزمین های اسلامی دفع کنیم.^[۵۶] هم چنین باید اذعان نمود عید غدیر که همان عید ولایت و منصوب شدن امیرمؤمنان علیه السلام به خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است، عید الله الاکبر نامیده شده است.^[۵۷] لذا مردم باید به این عید اهمیت فراوانی بدهند، چرا که برکات، آثار و فوائد فوق العاده زیادی دارد، به همین دلیل هر چه بیشتر به این عید مبارک اهمیت بدهیم قطعاً برکات بیشتری از سوی خداوند شامل حال ما می شود.^[۵۸]

بنابراین مراسم غدیر باید همچون گذشته با قوت و با شکوه و عظمت برگزار شود، منتهی می توانند ثواب مراسم را به ارواح عزیزانی که در گذشته اند به ویژه قربانیان حادثه بسیار تأسف انگیز منا، اهدا کنند، این هم جمع بین اکرام درگذشتگان و هم بزرگداشت غدیر است، بنابراین مراسم غدیر نباید سست شود چرا که این خواسته دشمن است.^[۵۹]

امیدواریم به برکت غدیر و صاحب غدیر خدای متعال شرار را از تمام ممالک اسلامی قطع کند.^[۶۰]

پی نوشت

- برگزیده تفسیر نمونه؛ ج ۱؛ ص ۵۳۶.
 [۲] همان.
 [۳] همان.
 [۴] همان.
 [۵] برگزیده تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۳۷.
 [۶] برگزیده تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۵۳۹.
 [۷] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۳۰.
 [۸] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۳۰.

- [۹] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۳۰.
- [۱۰] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۷۱.
- [۱۱] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۷۱.
- [۱۲] اهداف قیام حسینی، ص: ۸۷.
- [۱۳] پیام قرآن؛ ج ۱۰؛ ص ۳۶.
- [۱۴] پیام قرآن؛ ج ۱۰، ص: ۳۶.
- [۱۵] نهج البلاغه، خطبه ۳.
- [۱۶] پیام قرآن، ج ۱۰، ص: ۳۹.
- [۱۷] پیام قرآن، ج ۱۰، ص: ۳۹.
- [۱۸] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۴۲.
- [۱۹] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۴۲.
- [۲۰] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۴۳.
- [۲۱] سوره حجرات، آیه ۱۰.
- [۲۲] سوره توبه، آیه ۷۱.
- [۲۳] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۴۳.
- [۲۴] همان.
- [۲۵] آیات ولایت در قرآن، ص: ۴۳.
- [۲۶] پیام قرآن، ج ۹، ص: ۱۸۵.
- [۲۷] مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۲۸۱ (طبق نقل فضائل الخمسه، جلد ۱، صفحه ۴۳۲).
- [۲۸] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۴۴.
- [۲۹] تاریخ بغداد، جلد ۷، صفحه ۲۹۰.
- [۳۰] همان.
- [۳۱] فیض القدير، جلد ۶، صفحه ۲۱۷؛ الصواعق، صفحه ۱۰۷.
- [۳۲] آیات ولایت در قرآن، ص: ۴۴.
- [۳۳] آیات ولایت در قرآن، ص: ۴۴.
- [۳۴] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۸۰.
- [۳۵] همان.
- [۳۶] همان.
- [۳۷] آیات ولایت در قرآن، ص: ۸۰.
- [۳۸] آیات ولایت در قرآن، ص: ۸۱.
- [۳۹] همان.
- [۴۰] آیات ولایت در قرآن، ص: ۸۱.
- [۴۱] سوره مائده، آیه ۵۵.
- [۴۲] آیات ولایت در قرآن، ص: ۸۲.
- [۴۳] سوره مائده، آیه ۵۵.
- [۴۴] پیام قرآن؛ ج ۱۰؛ ص ۴۰.
- [۴۵] سوره مائده آیه ۳.
- [۴۶] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۵۸.
- [۴۷] تفسیر نمونه؛ ج ۴؛ ص ۲۶۶.
- [۴۸] همان.
- [۴۹] تفسیر نمونه؛ ج ۴؛ ص ۲۶۶.

[۵۰] المراجعات ط چهارم صفحه ۳۸.

[۵۱] تفسیر نمونه، ج ۴، ص: ۲۶۷.

[۵۲] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۵۴.

[۵۳] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۵۶.

[۵۴] آیات ولایت در قرآن؛ ص ۶۷.

[۵۵] سوره مائده، آیه ۶۷.

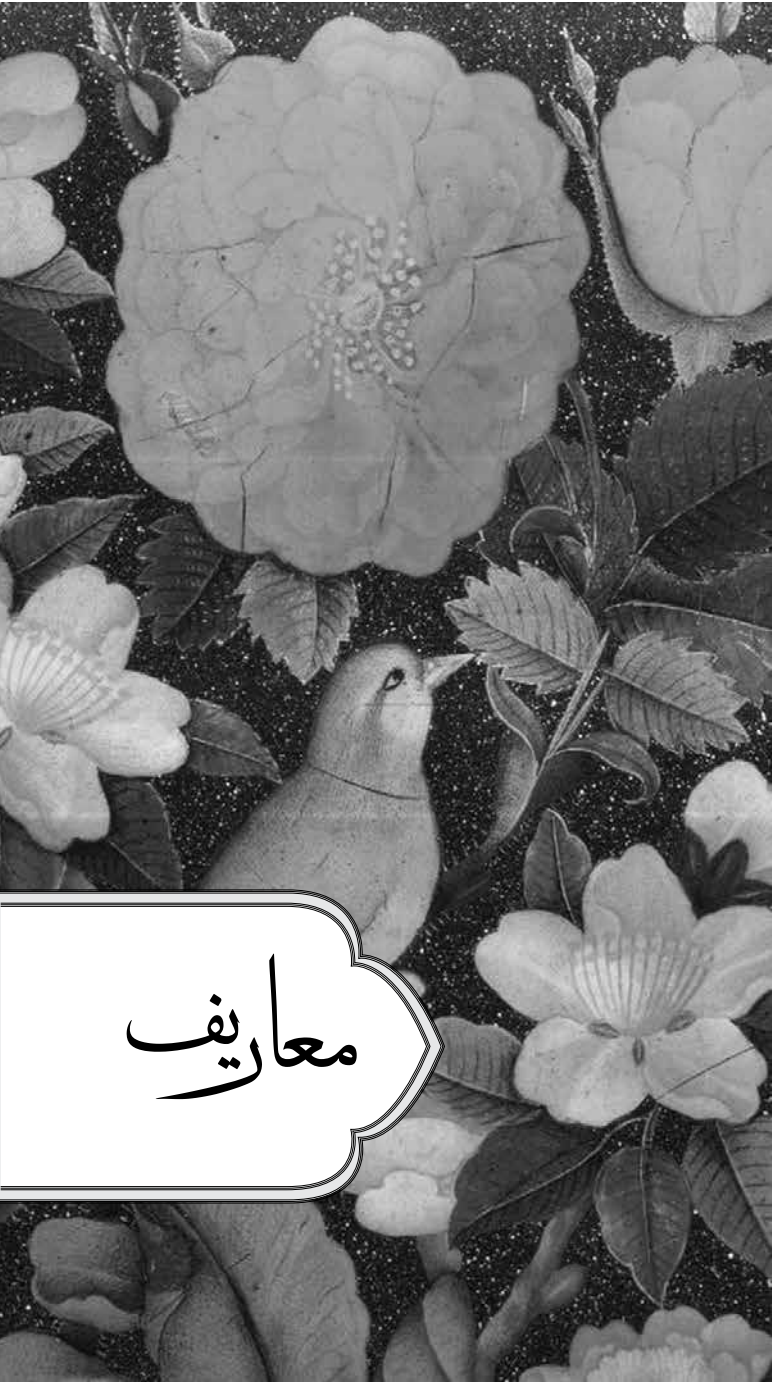
[۵۶] بیانات حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، عید سعید غدیر خم، درس خارج فقه، مسجد اعظم قم، ۲۰/۰۷/۱۳۹۳.

[۵۷] پیام امام امیرالمومنین علیه السلام؛ ج ۱۵؛ ص ۴۳۳.

[۵۸] بیانات حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، عید سعید غدیر خم، درس خارج فقه، مسجد اعظم قم، ۲۰/۰۷/۱۳۹۳.

[۵۹] بیانات حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، عید سعید غدیر خم، درس خارج فقه، مسجد اعظم قم، ۰۸/۰۷/۱۳۹۴.

[۶۰] همان.



معارف

نگاهی به زندگی علامه امینی رَحْمَةُ اللهِ

مهري هدهدي



سپیده فجر

در سال ۱۳۲۰ ه. ق برابر با ۱۲۸۱ ه. ش ستاره‌ای در شهر تبریز، در خانه‌ای سرشار از علم و تقوا بدرخشید و افراد خانواده را سرشار از شادی و شغف نمود. فرزند را عبدالحسین نامیدند تا همواره سینه‌اش سرشار از عشق اهل بیت علیهم السلام باشد؛ پیوسته در مسیر ایشان گام بردارد و همچون مولایش امام حسین علیه السلام، شمیم روح افزای ولایت را پراکنده سازد. آری، عبدالحسین به دنیا آمد و الغدیر با او جان گرفت.

خاندان پاک علامه

شیخ احمد امینی تبریزی،^(۱) پدر بزرگوار علامه امینی از عالمان با تقوا بود و مردم به ایشان همواره به دیده احترام می‌نگریستند. ایشان در سال ۱۲۸۷ ه. ق در سردها از توابع تبریز به دنیا آمد. میرزا احمد از فقها و مجتهدین زمان خود و در زهد و پارسایی زبانزد عموم بود. او در سال ۱۳۰۴ ه. ق به تبریز مهاجرت نمود و برای همیشه ساکن آنجا گردید.

برخی آثار به یادگار مانده از ایشان عبارتند از: شرحی بر قصیده المفتح و تعلیقاتی بر مکاسب شیخ انصاری. این مرد بزرگ در سال ۱۳۷۰ ه. ق، دیده از جهان فرو بست و در قبرستان نو شهر مقدس قم دفن گردید.

علامه امینی (ره) در مقام اجتهاد، منزلت و جایگاه والایی داشتند و بیشتر ساعات ایشان به تحقیق و مطالعه می‌گذشت. و از منابع علمی اسلامی توشه برمی‌گرفت. ایشان در تفسیر، حدیث، تاریخ و علم رجال صاحب نظر بودند.

پدر بزرگ علامه امینی، مولی نجفقلی مشهور به امین الشرع بود که نام خانوادگی علامه نیز از همین لقب گرفته شده است. ایشان در سال ۱۲۵۷ ه. ق، در روستای سردها از توابع تبریز پا به عرصه هستی نهاد و به یادگیری

دانش و ادب پرداخت. وی نیز بعدها ساکن شهر تبریز گردید. مردی زاهد، فاضل، پرهیزگار و ادیبی برجسته بود که به گردآوری اخبار ائمه اطهار علیهم السلام علاقه بسیاری داشت و چند مجموعه روایت نیز تدوین کرده و اشعاری به فارسی و ترکی از وی به جا مانده است. او در شعر خود به "واثق" تخلص می‌کرد و نقش مُهر او - آن طوری که در پشت برخی از رسائلش مشهود

است «الواثق بالله الغنی عبده نجفقلی» بوده است. وی در سن ۸۳ سالگی در سال ۱۳۴۰ ه. ق از دنیا رفت و در وادی السلام نجف اشرف به خاک سپرده شد.^(۲)

واقعه عجیبی در مورد مرحوم نجفقلی نقل می‌کنند که ایشان بعد از رحلت، در تبریز دفن شدند اما بنا بر وصیت خود ایشان، جنازه آن بزرگوار پس از گذشت ۱۳ سال به نجف اشرف منتقل گردید و در قبرستان وادی السلام آرام گرفت.^(۳) کسانی که در آن روز حضور داشتند نقل می‌کنند که پیکر ایشان پس از ۱۳ سال کاملاً سالم بود.^(۴)

دوران کودکی و جوانی علامه

کودکی عبدالحسین مانند دیگر همسالانش سپری نشد، بلکه او از همان کودکی، استعداد و تیزهوشی عجیبی از خود نشان می‌داد. وی از آغاز زندگی، با حافظه قوی و سرعت عجیبش در درک مسائل دینی،^(۵) همه نگاه‌ها را به خویش جلب کرد. روح پرسشگر و جست و جوگر عبدالحسین نمی‌گذاشت تا او مانند دیگر کودکان باشد. هر کس در کودکی او را درک می‌کرد، از تیزهوشی وی خبر می‌داد.^(۶) خانواده مذهبی و علاقه‌مند به دانش و معرفت علامه نیز، زمینه رشد و تعالی عبدالحسین را آماده کردند. ایشان شاگردی و یادگیری را در محضر پدر بزرگوارش آغاز نمود و با مبانی دانش آشنا شد.

پدر؛ ادبیات فارسی، عربی، منطق و تا اندازه‌ای فقه و اصول را به فرزندش آموخت. در کنار اینها، عبدالحسین به کتاب‌های حدیثی و اعتقادی نیز اشتیاق زیادی داشت، ولی با این همه، «قرآن و نهج البلاغه دو کتاب گرانقدر برای آموزش این محصل جوان بود.»^(۷)

از همان کودکی، وجود عبدالحسین از آیه‌های قرآن و سخنان والای امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امامان دیگر پر شد. پس، عشق به اهل بیت علیهم السلام در تار و پود وجودش نفوذ کرد.

بدین ترتیب، علامه امینی با کوشش علمی و با استعداد و پشتکار خویش، خانواده و اطرافیانش را به آینده خود امیدوار می‌ساخت.

علامه در سن ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیل راهی نجف اشرف شد و تا حدود سن ۳۲ سالگی در آنجا مشغول کسب معارف الهی بود. در این سالها در محضر

اساتیدی چون: آیه الله سید محمد بن محمد باقر الحسینی فیروزآبادی، آیه الله سید ابوتراب بن ابوالقاسم خوانساری، آیه الله میرزا علی بن عبدالحسین ایروانی و آیه الله میرزا ابوالحسن بن عبدالحسین مشکینی زانوی ادب زده و کسب علم نمودند.

توکل و انقطاع علامه امینی از غیر، زبانزد عام و خاص بود. علامه هرگاه با مشکلی مواجه می شدند متوسل به اهل بیت، خصوصاً امیرالمومنین علی علیه السلام می شدند.

ایشان در سن ۳۲ سالگی به زادگاه خود تبریز مراجعت نموده و برای مدت کوتاهی در آنجا ماندگار شد. اوقات ایشان در آن ایام به تدریس و تحقیق مصروف گردید و در آن زمان بود که کتاب نفیس تفسیر فاتحه الکتاب توسط ایشان به نگارش درآمد.

علامه امینی (ره) که عشق امیرالمومنین علی علیه السلام در جاننش شعله ور بود، بیش از این در فراق از حضرتش تاب نیاورده و مجدداً راهی نجف اشرف شد. ایشان در نجف ضمن تحقیق و مطالعه فراوان در مجالس اساتید برجسته و مراجع تقلید آن روزگار به استمرار حاضر می شدند و در ضمن آن بود که از جهت علمی و تقوا به مرتبه والای اجتهاد نائل گردیده و همچنین از علما و مجتهدین بزرگ آن عصر اجازه روایت نیز دریافت داشتند. بعضی از مشایخ روایت ایشان عبارتند از:

آیه الله سید ابوالحسن موسوی اصفهانی، آیه الله شیخ علی اصغر ملکی تبریزی، آیه الله شیخ محمد محسن (آقا بزرگ) تهرانی.

علامه امینی (ره) در مقام اجتهاد، منزلت و جایگاه والایی داشتند و بیشتر ساعات ایشان به تحقیق و مطالعه می گذشت. و از منابع علمی اسلامی توشه برمی گرفت. ایشان در تفسیر، حدیث، تاریخ و علم رجال صاحب نظر بودند. (۸)

زهد و عبادت علامه

ایشان در زهد و تقوا و ورع مراقبت شدید داشتند. در امور دینی، متعبد و تسلیم در مقابل اوامر الهی بودند. اخلاق خوش و همت بالایی داشتند و شاید همین همت ایشان، باعث موفقیت شان شده، چرا که در مسیر

رسیدن به هدفشان، موانع، باعث عقب نشینی و ناامیدی ایشان نمی شد. با داشتن این همه علم و دانش متواضع بوده و کبر و غروری در وجود ایشان دیده نمی شد.

مرحوم علامه بسیار مراقب زبان خود بودند نقل شده است که هیچگاه کسی حرف رکیکی از ایشان نشنیده بود. در مورد پدرشان نیز می گویند آنقدر با اخلاق و سلیم النفس بودند که کسی ایشان را جز در مسائل مذهبی، خشمگین ندید. و چنان آداب را رعایت می نمودند که کسی کلام زشتی هرگز از ایشان نشنید.

توکل و انقطاع علامه امینی از غیر، زبانزد عام و خاص بود. علامه هرگاه با مشکلی مواجه می شدند متوسل به اهل بیت، خصوصا امیرالمومنین علی علیه السلام می شدند.

واقعه عجیبی در مورد مرحوم نجفقلی، جد بزرگوار علامه امینی نقل می کنند که ایشان بعد از رحلت، در تبریز دفن شدند اما بنا بر وصیت خود ایشان، جنازه آن بزرگوار پس از گذشت ۱۳ سال به نجف اشرف منتقل گردید و در قبرستان وادی السلام آرام گرفت. کسانی که در آن روز حضور داشتند نقل می کنند که پیکر ایشان پس از ۱۳ سال کاملا سالم بود.

علامه امینی عقیده شان بر این بود که اساس خلقت بنا بر محبت است. ایشان می گفتند که تمام عبادات ناشی از محبت است. (هل الدین الا الحب). هر چقدر محبت به خدا بیشتر باشد، از معاصی و گناهان بیشتر دوری می شود. مرحوم علامه می گفتند: کسی که توجه اش در نماز کم است مشکل محبتی دارد.

ایشان در عبادات هم کوشا بوده و به اقامه نماز شب مقید بودند. همواره پس از نماز صبح، مشغول قرائت قرآن می شدند که با تدبر و تامل همراه بود. علامه امینی یکی از مسائل اساسی که در زندگیشان خیلی مهم بوده توجه به قرائت قرآن و انس با قرآن بوده است. ایشان در ماه مبارک رمضان خود را برای روزه داری و عبادات از کارهای دیگر فارغ می کردند و در این ماه ۱۵ ختم قرآن داشتند. چهارده ختم به نیت چهارده معصوم علیهم السلام و یک ختم به نیت پدر و مادر خود. و در ماههای دیگر حداقل یک ختم قرآن داشتند. تاثیر این قرائت ها و انس با قرآن در قلم ایشان دیده می شود چرا که نوشته های ایشان بسیار روان و محکم است و البته تاثیر آن در الغدیر بسیار مشهود می باشد که استشهادهایی که ایشان در الغدیر به آیات قرآن

داشته‌اند به گونه‌ای بوده که انگار این آیه برای آن موضوع مطروحه نازل شده است.^(۹)

علامه امینی روی توسلات خیلی تکیه می‌کردند. ایشان شدیداً به زیارت جامعه کبیره، زیارت امین الله و زیارت عاشورا معتقد و مقید به خواندنش بودند. و بسیاری از ادعیه را حفظ بودند.

زیارات و توسلات

علامه امینی می‌فرمودند که موضوع ”زیارات“ و ”ادعیه“ بدان گونه که در مکتب تشیع مطرح شده در هیچ دین و مذهبی طرح نگردیده است. و اگر کسی با این زیارات و ادعیه مانوس بشود و متوجه باشد که چه می‌خواند و فلسفه و حکمتش را بداند، این فرد، شیعه بی‌سواد نمی‌شود. ایشان می‌گفتند کسی که زیارت جامعه کبیره را بخواند و بداند که چه می‌گوید این فرد، شیعه بی‌سواد نیست. چرا که می‌فهمد دین یعنی چه.

علامه امینی روی توسلات خیلی تکیه می‌کردند. ایشان شدیداً به زیارت جامعه کبیره، زیارت امین الله و زیارت عاشورا معتقد و مقید به خواندنش بودند. و بسیاری از ادعیه را حفظ بودند.

یک قسمت عظیمی از زندگی مرحوم علامه را ادعیه و توسلات و تمنای از اهل بیت و خصوصاً زیارات پر کرده بود. ایشان هر شب به زیارت حرم امیرالمومنین علی علیه السلام مشرف می‌شدند و آنقدر آداب را در زیارت رعایت می‌کردند که مردم می‌ایستادند و به ایشان می‌نگریستند که آداب را بیاموزند. ایشان با کمال خضوع و خشوع و با حزن، بالای سر امام می‌نشستند و با برخی الفاظ زیارات با امام سخن می‌گفتند و آنقدر اشک می‌ریختند که بر روی محاسن‌شان جاری می‌شد و آنقدر غرق زیارت می‌شدند که اکثراً از یک ساعت هم می‌گذشت.

علامه امینی وقتی در حرم این الفاظ را می‌خواند که: اشهد انک تسمع کلامی و ترد سلامی، یقین داشت که مقابل حضرت نشسته و با ایشان صحبت می‌کند و جوابش را نیز از حضرت می‌گیرد. و این رتبه‌ی خیلی بالایی در ولایت است.

ایشان اکثراً وقتی به زیارت حرم حضرت سیدالشهدا علیه السلام مشرف می شدند با پای پیاده می رفتند. و مسئله قابل توجه اینست که ایشان از راه اصلی نمی رفتند بلکه مسیر را از میان روستاها انتخاب می کردند و شب را به صورت ناشناس در منزل آنها می ماندند و در آنجا به سخنرانی در باب معارف دین و اهل بیت علیهم السلام می پرداختند و بدین وسیله طعم شیرین معارف الهی را به کامشان می نشانند.

یقین به جواب در توسل

فردی به نام دکتر محمد عبدالغنی حسن که شاعر برجسته عرب و از علمای مصر بودند بعد از این که آقای امینی، الغدیر را برای ایشان فرستادند یک شعری برای علامه سرود و فرستاد که از ایشان تقدیر کردند.

آقای امینی نامه ای برایشان فرستادند که من از شما ممنونم که این شعر را برای من سروده و فرستادید. اما چرا اصل را گذاشتید و فرع را گرفتید. ای کاش شما غدیریه می سرودید و نام خود را میان غدیریه سراها مضبوط و ماندگار می کردید و دوستی خود را نسبت به امیرالمومنین نشان می دادید.

می گویند که ۲ ماه پاسخ نداد بعد از ۲ ماه نامه ایشان آمد که من به این علت پاسخ نامه شما را دیر دادم که در این دنیا یک دختر بیشتر ندارم و او نیز بیمار شده و اطباء نیز از مداوا کردن او ناامید شده اند و دخترم در حال احتضار است. به این علت اصلاً حال شعر گفتن نداشتم. ولی چون شما امر کرده بودید با چشم گریان این غدیریه را سروده ام و برایتان فرستاده ام.

این نامه روز پنج شنبه به دست علامه رسیده بود. علامه امینی شب به حرم امیرالمومنین علی علیه السلام مشرف شدند. فردای آن روز نامه ای به فرزندشان حاج آقا رضا دادند و گفتند که این نامه را برای محمد عبدالغنی حسن پست کن. من دیشب که به حرم رفتم غدیریه این فرد را برای امیرالمومنین علیه السلام خواندم و فکر می کنم ان شاء الله شفای دختر را گرفتم.

این ماجرا به این معناست که علامه اینقدر با اطمینان از ارتباط شان با امام صحبت می کردند.

نامه علامه ارسال شد و دو هفته بعد جواب محمد عبدالغنی حسن رسید که سبحان الله، همان شبی که شما می گویند در حرم غدیریه مرا خواندید، دخترم

تب شدیدی کرد و بعد از آن بهبود یافت. والان شکوفه خانه من است و این از معجزات مولا امیرالمومنین است.

مرحوم علامه می‌گفتند کسی که زیارت جامعه کبیره را بخواند و بداند که چه می‌گوید این فرد، شیعه بی‌سواد نیست. چرا که می‌فهمد دین یعنی چه.

غروب آفتاب

تلاش بی‌وقفه علامه امینی در دوران زندگی باعث ضعف جسمانی ایشان شده که منجر به بیماری و زمینگیر شدنشان در دو سال آخر عمر ایشان شد. خستگی‌ها و تحمل رنج‌های علامه امینی در راه اعتلای دین اسلام و مذهب تشیع و تحصیل و تدریس معارف اهل بیت علیهم السلام در ظهر روز جمعه ۱۲ تیر ماه ۱۳۴۹ ه. ش (۲۸ ربیع الثانی ۱۳۹۰ ه. ق.) به پایان رسید و صاحب الغدیر، آن پیر فرزانه و پر مایه، پس از ۶۸ سال تلاش و کوشش، به دیدار بار شتافت تا از دست صاحب غدیر و از چشمه زلال کوثر بیاشامد و غبار خستگی را از تن بزداید. او رفت اما الغدیر وی چراغ خانه دل‌های با صفا و مشعل هدایت امت تا طلوع خورشید ولایت شد.

استاد جلال الدین همایی می‌گوید: «کثرت کار و زحمت بی‌شماری که امینی در راه خدمت به مذهب کشید، کم کم قوای بدنی او را ضعیف ساخت تا منتهی به مرگ ایشان گردید.»

هنگام احتضار لب‌های علامه را با آب مخلوط به تربت مقدس کربلا مرطوب ساختند و فرزندشان - حاج شیخ رضا امینی - دعا‌های عدیله، مناجات متوسلین و مناجات المعتصمین را می‌خواند و علامه هم با حزن و اندوه و در حالی که اشک از چشمانشان سرازیر بود، دعاها را تکرار می‌کردند.^(۱۰)

آخرین سخنانی که در لحظه‌های آخر زندگی بر لبان آن مرد بزرگ جاری شد، این بود:

”اللهم هذه سكرات الموت قد حلت فاقبل اليّ بوجهك الكريم، و اعنّي على نفسي بما تعين به الصالحين على انفسهم ...“؛ «خداوندا! این سكرات مرگ است که به سویم می‌آید. پس به سوی من نظری کن و مرا با آن چه صالحان را کمک می‌کنی، کمک نما.»^(۱۱)

پس از ختم این دعا، ندای خداوند را لبیک می‌گوید و روح شریفش به

سوی خداوند عروج می نماید.

بامداد روز شنبه ۱۳ تیر ماه، پیکر علامه از خیابان شاهپور تا سه راه بوذرجمهری و از آن جا تا مسجد ارک تشییع شد. مردم همانند کسی که عزیزترین کس خود را از دست داده باشند، در تشییع پیکر امین خود شرکت کردند به گونه‌ای که: «میدان‌ها و خیابان‌ها پر بود از جمعیت؛ همه سیاهپوش و غرق در تجلیل علم.»^(۱۲)

پس از انتقال پیکر مطهر علامه امینی به عراق، در شهرهای بغداد، کاظمین، کربلا و نجف نیز پیکر علامه با شکوه فراوانی تشییع شد و پس از طواف دادن پیکر بر گرد آستان مقدس علوی، به وصیت خودشان، در حجره‌ای از کتابخانه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام. که خود بنیان‌گذار آن بود. به خاک سپرده شد. پس از مراسم خاکسپاری، مردم تا مدت‌ها در شهرهای بزرگ ایران، عراق و دیگر کشورهای اسلامی، مجلس‌های ترحیم برگزار و از مقام علمی و معنوی آن بزرگمرد عرصه علم و تقوا تجلیل کردند.

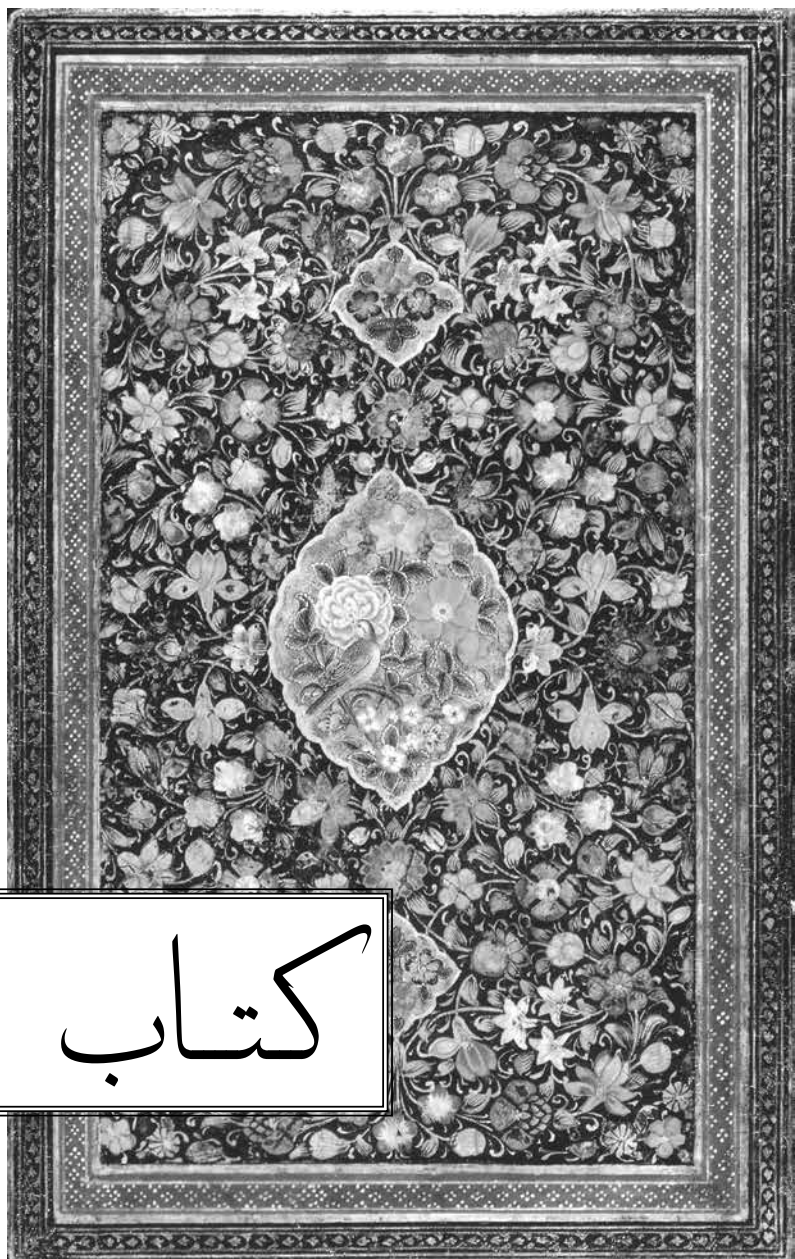
هر چند پیکر خسته صاحب‌الغدیر از میان شیفتگان ایشان پنهان گشت، ولی‌الغدیر او مانند نگینی درخشان در عرصه دین و دانش باقی مانده است. به تعبیر استاد جلال‌الدین همایی: «علامه امینی در واقع نمرده، بلکه حیات جاودانی یافته است.»^(۱۳)

”امیر“ مرگ چنین شهسوار عرصه علم نه مرگ یک تن، بل مرگ یک جماعت بود چنین مصیبت عظمی، نبود دانش را اگر دریغ و آسف بود، اگر مصیبت بود ز فیض بحر ولایت غریق رحمت باد که خود ز بحر ولایت، ”غدیر“ رحمت بود^(۱۴)

پی نوشت

- ۱- ترجمه الغدير، محمدتقی واحدی و دیگران، ج ۱، ص ۱۵۴ / علمای بزرگ شیعه، ص ۴۱۰
- ۲- شهیدان راه فضیلت، ص ۷
- ۳- مقدمه الغدير، ج ۱، ص ۵۸، چاپ ۱۳۶۸
- ۴- کتاب فاطمه زهرا، دکتر محمد امینی نجفی، مقدمه، ص ۲۰
- ۵- علمای بزرگ شیعه، ص ۴۱۰
- ۶- ربع قرن مع العلامه، حسین شاکری، ص ۲۹۹
- ۷- گلشن ابرار، جمعی از پژوهشگران، ج ۲، ص ۷۲۷
- ۸- مقدمه الغدير، ج ۱، ص ۶۴ - ۶۸، چاپ ۱۳۶۸
- ۹- مقدمه الغدير، ج ۱، صص ۷۷ - ۷۸، چاپ ۱۳۶۸.
- ۱۰- مقدمه الغدير، ج ۱، ص ۱۲۲، چاپ ۱۳۶۸
- ۱۱- مقدمه الغدير، ج ۱، ص ۱۲۲، چاپ ۱۳۶۸
- ۱۲- حماسه غدیر، محمدرضا حکیمی، ص ۳۴۷
- ۱۳- حماسه غدیر، ص ۵۵۱
- ۱۴- بخشی از قصیده مرحوم سید کریم امیری فیروزکوهی که در رثای علامه امینی سروده است.

کتاب



آشنایی با محتوای کتاب «الغدیر»

مجتبی وحیددوست

علامه امینی برای تألیف کتاب گرانقدر الغدیر - که به حق کتابی وزین است و در اعتلای مکتب تشیع سهم بسیار و در اثبات حقانیت مولی الموحدين (ع) تاثیر بسزایی داشته است - زحمات بسیاری را متحمل شد.

غدیری کرد بی همتا، چنان چون بی کران دریا

لبالب از ریح حق، جهان را زو مشامی خوش

از این دریا دل آماده، «غدیری» یزدی باده

خوش آن زندی کزین مشرب کند، شرب مدامی خوش^(۱)

او از برجسته‌ترین افرادی است که به خاطر دفاع از حریم اسلام و تشیع و مخصوصاً دفاع از مقام والای بزرگمرد جهان انسانیت حضرت علی (ع) قد علم کرده و با فداکاری و اخلاص عجیب و شهادت و ابتکاری کم نظیر، رسالت بزرگ خود را به خوبی انجام داد.

علامه امینی شخصیتی است که يك تنه در برابر تحریف کنندگان تاریخ قیام کرد و با قلم توانا و آتشین و در عین حال منطقی و علمی خود، پرده‌ها را کنار زد و

حقایق را از لابلای زوایای تاریک تاریخ، بیرون کشید.

بیش از پنجاه سال است که از تدوین کتاب الغدیر می‌گذرد و با اطمینان می‌توان گفت که جامعه محققین اعم از شیعه و سنی با نام الغدیر و با نوشته‌های علمی و عمیق و محققانه و پراحساس علامه امینی آشنا هستند. اما در طول این زمان هنوز کسی نتوانسته برای الغدیر حتی صفحه‌ای ردیه و یا نقدی که قابل اعتنا باشد، بنویسد و این خود نشانگر استحکام و متقن بودن مطالب این کتاب است که حتی مخالفین شیعه نیز نتوانسته‌اند اشکالی بر آن وارد نمایند.

وی در شبانه روز حدود ۱۷ ساعت مطالعه و کار می‌کرد و برای مطالعه کتبی که در دسترس نداشت رنج سفرهای گوناگونی به جان خرید.

علامه خود می‌گوید که من برای نوشتن الغدیر ۱۰ هزار جلد کتاب از «باء» بسم الله تا «تاء» تمت آن خوانده‌ام. و به ۱۰۰ هزار جلد کتاب، مراجعات مکرر داشته‌ام. بدون شك در کنار تلاش و همت والای این مرد بزرگ، عوامل دیگری نیز در خلق این کتاب گرانسنگ موثر بوده است. از علامه امینی و نزدیکان این بزرگوار به کزات نقل شده است که در هنگام مواجه شدن با مشکلی در مسیر نگارش این کتاب، به حرم حضرت علی علیه السلام پناه برده و از آن خورشید عالم‌تاب کمک می‌طلبیدند. هر کس این کتاب را می‌خواند، درک می‌کند که توفیق الهی و کمک‌های امیرالمومنین علیه السلام در نگارش این کتاب موثر بوده است.

این کتاب در ۲۰ جلد به زبان عربی، با نثری شیوا و رسا نگارش یافته که البته ۱۱ جلد آن تاکنون چاپ گردیده است. مرحوم آیه الله سید محسن حکیم و آیه الله سید حسین حمّامی درباره این کتاب گفته‌اند: «لا یأتیه الباطلُ من بین یدیه» و آیات عظام سید عبدالهادی شیرازی و شیخ محمدرضا آل یاسین و علامه اردوباری گفته‌اند: «لاریبَ فیهِ هُدًیٌ لِلْمُتَّقینِ.»^(۲)

حال باید دید که آیا تالیف الغدیر در جوامع اسلامی باعث تفرقه بین مسلمانان شده و یا بیانش به گونه‌ای بوده که آنها را دور هم جمع کرده است؟ اگر این کتاب عاملی برای تفرقه می‌بود، لافل علمای اهل تسنن در کتاب‌هایشان جمله‌ای بر علیه الغدیر می‌نوشتند که چنین چیزی دیده نمی‌شود.

بیش از پنجاه سال است که از تدوین کتاب الغدیر می‌گذرد و با اطمینان می‌توان گفت که جامعه محققین اعم از شیعه و سنی با نام الغدیر و با نوشته‌های علمی و عمیق و محققانه و پراحساس علامه امینی آشنا می‌باشند. اما در طول

این زمان هنوز کسی نتوانسته برای الغدیر حتی صفحه‌ای ردّیه و یا نقدی که قابل اعتنا باشد، بنویسد. و این خود نشانگر استحکام و متقن بودن مطالب این کتاب است که حتی مخالفین شیعه نیز نتوانسته‌اند اشکالی بر آن وارد نمایند. در اینجا سوالی دیگر پیش می‌آید که علت شهرت الغدیر چیست که محل رجوع اصناف مختلف علمای شیعه و سنی شده است؟

علامه خود می‌گوید که من برای نوشتن الغدیر ۱۰ هزار جلد کتاب از «باء» بسم الله تا «تاء» تمّت آن خوانده‌ام و به ۱۰۰ هزار جلد کتاب، مراجعات مکرر داشته‌ام. از مهمترین نکات قابل توجه اینست که علامه امینی برخلاف اکثریت علما، به صورت کانالیزه مطالعه نمی‌کردند و در مورد موضوع تحقیقی خود تنها به متون رشته‌ای خاص مراجعه نمی‌نمودند. بلکه به تمامی منابع مطبوع و مخطوط موجود که به آن موضوع خاص پرداخته بودند رجوع نموده و در تحلیل‌های علمی خود از همگی آنها استفاده می‌کردند.

ایشان برای نگارش الغدیر کلیه کتاب‌های تفسیری، روایی، تاریخی، رجالی، انصاب، لغت، و دواوین شعری را با دقت، مورد مطالعه قرار داده‌اند. با عنایت به همین موضوع است که علامه امینی خود در ابتدای الغدیر نوشته‌اند: «الغدیر فی الکتاب والسنه والادب. کتاب دینی، علمی، فنی، تاریخی، ادبی، اخلاقی.» که همین شیوه منحصر بفرد، یکی از علل جاودانه شدن الغدیر شده است. در این مقاله قصد بر اینست که اهم محتویات ۱۱ جلد از کتاب الغدیر را که به چاپ رسیده است را به صورت اجمال معرفی نماییم. و برای این کار از کتاب سیری در الغدیر، تالیف دکتر محمد امینی نجفی، مدد جسته‌ایم.

مباحث جلد اول الغدیر

در این جلد علامه به داستان غدیر، بررسی سند حدیث غدیر، آیات مربوط به حدیث غدیر که عبارتند از: آیه تبلیغ (مائده/۱۶)، آیه اکمال (مائده/۳)، آیه سأل سائل (معارف/۱-۳) و بررسی دلالت حدیث غدیر پرداخته است

مباحث جلد دوم الغدير

در این جلد ابتدا اهمیت و چگونگی شعر در دنیای اسلام مورد بحث قرار گرفته است. از این جلد تا انتهای کتاب به ذکر غدیریه‌هایی^(۳) که توسط شاعران به زبان عربی سروده شده پرداخته شده است. علامه ذیل هر غدیریه به شرح حال غدیریه سرا پرداخته و اگر چنانچه در غدیریه و یا در دیگر اشعار غدیریه سرای مورد نظر، اشاراتی نسبت به مناقب امیرالمومنین و سایر اهل بیت علیهم السلام شده باشد منابع روایی اثبات آن مناقب را ذکر کرده‌اند. در این جلد غدیریه‌های قرن اول و دوم مورد بررسی قرار گرفته است. که غدیریه حضرت علی علیه السلام نیز در این جلد درج گردیده است. یکی از غدیریه سرهای این دوره عمرو عاص است که علامه به تفصیل در مورد حیات وی بحث کرده است

مباحث جلد سوم الغدير

در این جلد نیز غدیریه‌های مربوط به قرون سوم و چهارم درج گردیده است. شایان ذکر می‌باشد که غدیریه‌ها صرفاً مختص به مسلمانان نیست بلکه برخی شاعران مسیحی نیز غدیریه سروده‌اند که در این جلد از کتاب آمده است. آنچه که از غدیریه‌های مسیحیان استفاده می‌شود اینست که جامعه مسیحیت نیز از فرمایشات پیامبر صلوات الله علیه در غدیر خم چیزی جز ولایت و امامت حضرت علی علیه السلام استنباط نکرده‌اند.

در این کتاب در مورد نخستین مسلمان سخن به میان آمده که علامه به تفصیل احادیث مربوط به این مسئله را در الغدير درج نموده است.

مبحثی دیگر که در این جلد مطرح شده افتراها و تهمت‌هایی است که اهل تسنن به شیعه زده‌اند و علامه به آنها پاسخ داده‌اند. و نیز ۱۶ کتاب که در آنها به شیعه افتراهای نامربوط زده‌اند؛ معرفی شده و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است

مباحث جلد چهارم الغدير

در این جلد غدیریه‌های قرون چهار، پنجم و ششم مورد بررسی قرار گرفته است. غدیریه سرایان این دوره ۳۱ نفر می‌باشند. درباره شرح حال این ۳۱ نفر که از علما و شعرای برجسته هستند؛ به طور مبسوط در این جلد بحث شده و خصوصاً میزان توانایی ادبی آنها مورد بررسی دقیق قرار گرفته است. در واقع، روح حاکم بر این جلد، شعر و ادب است. در میان غدیریه سرایان این دوره، چهره‌های برجسته‌ای نظیر شریف رضی، سید مرتضی و خطیب خوارزمی دیده می‌شود. از مهمترین نکات قابل توجه اینست که علامه امینی بر خلاف اکثریت علما، به صورت کانالیزه مطالعه نمی‌کردند و در مورد موضوع تحقیقی خود تنها به متون رشته‌ای خاص مراجعه نمی‌نمودند. بلکه به تمامی منابع مطبوع و مخطوط موجود که به آن موضوع خاص پرداخته بودند رجوع نموده و در تحلیل‌های علمی خود از همگی آنها استفاده می‌کردند

مباحث جلد پنجم الغدير

غدیریه‌های مربوط به اواخر قرن ششم تا اواخر قرن هفتم در این جلد نقل گردیده است. غدیریه سرایان این دوره ۱۲ نفر هستند. قابل توجه است که در غدیریه‌ها به برخی از مناقب و فضائل امیرالمؤمنین علی (ع) نیز اشاره شده است که علامه امینی آن مناقب را ذکر و مورد بررسی قرار داده است. از جمله مناقب حضرت، حدیث ردّ الشمس است که این داستان در این جلد بررسی شده است و نیز در باب جعل احادیث در خصوص خلافت خلفای غاصب نیز به صورت مشروح، سخن به میان آمده است.

علامه امینی در اثبات مناقب ائمه هدی صلوات الله علیهم، تحقیقات عمیق و گسترده خود را در چند مرحله ارائه کرده است.

مبحث مهم دیگری را که علامه در این جلد به آن پرداخته‌اند مبحث جعل احادیثی در خصوص خلافت خلفای غاصب است. روایان دروغگو و کذاب برای این که انحراف از امامت حضرت علی علیه السلام را توجیه کنند به ساختن

اکاذیب متوسل شدند و در مقابل هر يك از احادیث در منقبت امیرالمومنین علی علیه السلام، حدیثی را برای خلفا جعل کرده‌اند. البته جعل حدیث تنها به خلفا ختم نشد و پس از آن در مورد ابوحنیفه، شافعی، مالک و احمد بن حنبل هم رواج یافت و در مورد ایشان نیز احادیثی جعل شد. در جلد پنجم الغدیر نام ۷۰۰ راوی از بزرگان اهل تسنن ذکر شده است که همگی آنها کذاب بوده‌اند. روایات و احادیثی که این ۷۰۰ نفر ساخته‌اند در تمامی کتب اهل تسنن پراکنده است. شایان ذکر است که تنها ۴۳ نفر از این ۷۰۰ راوی، تعداد ۴۰۸۶۸۴ حدیث ساخته‌اند

مباحث جلد ششم الغدیر

غدیریه‌های هفت تن از غدیریه سرایان سده هشتم، با شرح و بررسی در این جلد نقل گردیده است. گفته شد که جعل کنندگان حدیث، در مقابل مناقب حضرت علی علیه السلام، مناقب و فضائلی برای خلفاء جعل می‌کردند. یکی از مناقب امیرالمومنین علی علیه السلام اعلامیت ایشان است که حدیث سازان برای خلیفه دوم احادیثی در باب علمش جعل نموده‌اند و علامه امینی ۲۰۰ نمونه از این احادیث را در کتاب الغدیر ثبت کرده که ۱۰۰ مورد آن در جلد ششم درج شده است

مباحث جلد هفتم الغدیر

غدیریه‌های سه غدیریه سرا در جلد هفتم الغدیر آمده است. این غدیریه‌ها متعلق به سده نهم ه. ق می‌باشد. در این جلد نیز علامه جدای از ذکر غدیریه‌ها، به فسادها و کارهای ناپسند و خلیقات منکرو زشت خلیفه اول که تحت عنوان ملکات نفسانی!!! مطرح شده به طور مفصل توضیح داده است. چرا که اهل تسنن برای او داشتن ملکات نفسانی را مطرح کرده‌اند و علامه معنای ملکات نفسانی را بیان کرده است.

مباحث جلد هشتم الغدير

راویانی که به حدیث سازی و نشر اکاذیب اشتغال داشته‌اند مناقب بسیاری برای ابوبکر جعل کرده‌اند. به شهادت تاریخ، تمامی مناقب و فضائلی که به ابوبکر نسبت داده‌اند دروغ محض است. در جلد هفتم الغدير به ۲۸ نمونه از این مناقب جعلی اشاره شده، و در جلد هشتم نیز ۴۲ نمونه دیگر از فضائل دروغین ابوبکر و ۱۱ نمونه از مناقب مجعول عمر مورد بررسی قرار گرفته است. در این جلد پیرامون حکومت، قضاوت‌ها، فساد مالی، بدعت‌های عثمان و نحوه برخورد وی با مخالفین به تفصیل سخن رفته است.

علامه امینی برای نگارش الغدير کلیه کتاب‌های تفسیری، روایی، تاریخی، رجالی، انصاب، لغت، و دواوین شعری را با دقت، مورد مطالعه قرار داده‌اند. با عنایت به همین موضوع است که علامه امینی خود در ابتدای الغدير نوشته‌اند: «الغدير فی الكتاب والسنة والادب. کتابٌ دینی، علمی، فنی، تاریخی، ادبی، اخلاقی.» که همین شیوه منحصر بفرد، یکی از علل جاودانه شدن الغدير شده است

مباحث جلد نهم الغدير

در این جلد موضوع بحث، عثمان می‌باشد؛ که کارهای خلاف و نامشروع او بالاخره داد مردم را در آورد و مورد حمله قرار گرفت. در جلد نهم تبعید ابودر، عبدالله بن مسعود، مالک اشتر و اصحابش که جملگی توسط عثمان انجام شده، مورد بررسی قرار گرفته است

مباحث جلد دهم الغدير

در این کتاب موضوع بحث در مورد عبدالله بن عمر و معاویه است. معاویه نیز جزء کسانی است که حدیث سازان برای او نیز مناقب و فضائل بسیاری جعل کرده‌اند که در این جلد به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است

در این جلد موضوع بحث در مورد معاویه و امام حسن مجتبی (ع) است. در اینجا به طور مبسوط از کشتارها و جنایات معاویه سخن رفته، و جریان قتل بزرگانی چون حجرین عدی، عمر بن حمق، مالک اشتر، محمد بن ابی بکر و ... مفصلاً ذکر شده است.

موضوع دیگری که در این جلد مورد بررسی دقیق قرار گرفته عبارت است از طرح یکصد نمونه از غلوها و قصه‌های خرافی که در طول تاریخ اسلام برای برخی از صحابه، تابعین، ائمه مذاهب، علما و عرفا جعل شده است

پی‌نوشت

- ۱- از قصیده مطول مهدی اخوان ثالث که در سوگ مرحوم علامه امینی سروده است.
- ۲- سیری در الغدير، دکتر محمد امینی نجفی، ص ۲۵.
- ۳- به اشعاری که در وصف و موضوع واقعه غدیر سروده شده است، غدیریه گویند.

